کرمانه نخنای سرحال ما

سیری حاصل نمودم بعد از [illegible]

الاہل در امور تعلم و نیس ماکی سوال و جواب در میان بود و تفضلات و مرحمت والی آن

می افزود دیگر ہرچه بہ نوع خواہد آمد کوایف ہر روزه معروض خواہد داشت

* بجناب پدر * قبلۂ سایه پرور دان طوبی عاطفت و افضال سایت

الحمد لله رب العالمین احوال عقیدت اشتمال بہمه حال بر منوال شکر او سبحانه تعالی

کریما ببخشای بر حال ما

این نسخه کتاب از محمد [illegible]

سیری حاصل نمودم بعد از ... [illegible]
الایل در امور تعلم و تدریس مالکی سوال و جواب در میان بود و تفضلات و مرحمت دالی
می افزود دیگر هرچه بوقوع خواهد آمد گوایف هر روزه معروض خواهد داشت
* بجناب پدر * قبلهٔ سایه پروردان طوبی عاطفت و افضال سلامت
الحمد لله رب العالمین احوال عقیدت اشتمال بهمه حال بر منوال شکر او سبحانه تعالی

یادداشت : ۳. عنوان دیگر: انشای ابوالفضل / مکاتبات علامی

کریما به[illegible]

کریمانه بخشای بر حال ما

د

[illegible]

سپری حاصل نمودم بعد از [illegible]

الایل در امور تعلیم و نیس ملکی سوال و جواب در میان بود و تفصلات و مربه دالی

می افزود دیگر هرچه بنوع خواهد آمد کو ایف هروزه معروض خواهد داشت

* بجناب پدر * قبلهٔ سایه پروردان طوبی عاطفت و افضال ساعت

الحمد لله رب العالمین احوال عقیدت اشتمال بهمه حال بر منوال شکر او سبحانه تعالی

کریما ببخشا

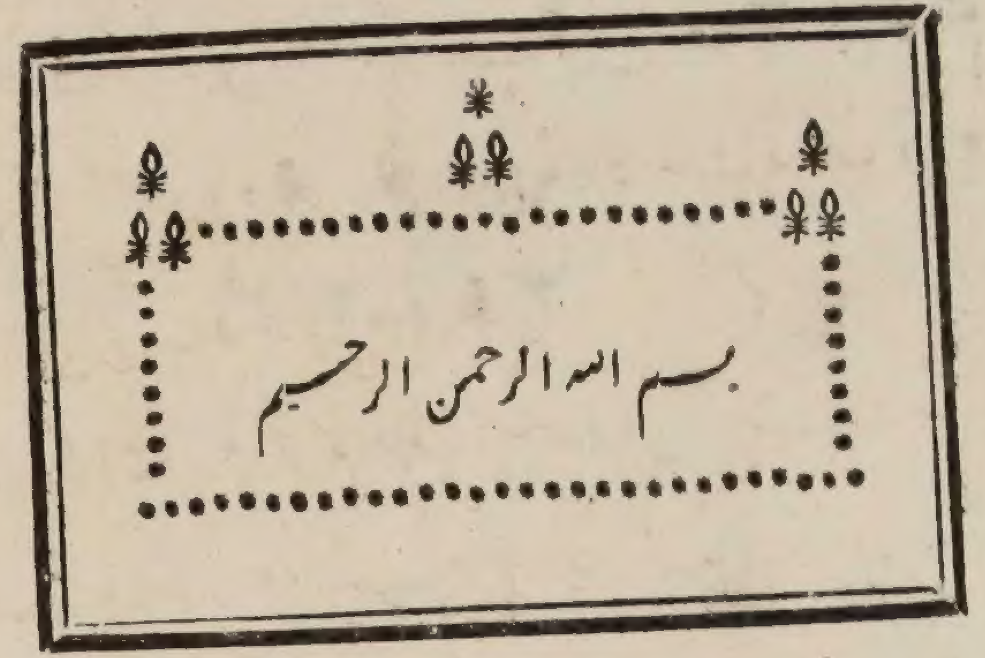
میری حاصل

الحاصل در امور نظم و نسق هاکی سوال و جواب در میان بوده

می افزود دیگر هرچه بو نوع خواهد آمد کو ایف هرروزه معروض خواهد دا

* بجناب پدر * قبله ساپه پروردان طوبی عاطفت و افضال سایه

الحمد لله رب العالمین احوال عقیدت اشتمال بهمه حال بر منوال شکر او سبحانه تعالی



ثنای آفریندهٔ نور در چشم • و روح در جسم • که مردم دیدهٔ والا نظران در محراب ابروان سجدهٔ گذار قبلهٔ بارگاه کبریای اوست • و چشم اهل دیده بجامهٔ سفید بیاض باعصای مژگان در احرام قطره زدن رهگذار طوف کعبهٔ جناب والای او • و سرهای سران عالم بالا چون نقش پا بر سر بارگاه جبروتش برروی زمین سرافکندگی سرگرم غلطیدن • و گردن گردن فرازان جهان سفلی مانند گردن مینا در هوای بزم لاهوتش بذوق نشهٔ بلندی مست سرشار خمیدن • پردهٔ سامعهٔ ارباب هوشش با انداز جلوه گاه توحید • و ناطقهٔ نطق پردازان نطاق ادب بر میان جان بستهٔ خدمت تحمید • خشک لبان وادی طلب را بتکرار وصف بیکنارش لب فرو بستن خوشتر از خوش لبی • و بیدلان دل باختهٔ حسن ادب در اظهار اسرار بیخودی بهارش تهدید پذیر رضا طلبی • سینه‌های رازداران بخیال جمال بی‌مثالش گلش ... گیان بغوغا ...

کام و دهان بر داشتند و تخم توقعات در زمین دلها کاشتند چون حقیقت نامرادیهای احتراز سوابق ایام ذهن نشین قدسی بوده نشان عالی شان بخط خاص محبوب یکی از خواص باختصاص عز ورود دریافت مضمونش آنکه • بیت • • تو از بید و لتان بگریز چون تیر * وطن در کوی صاحب دولتان گیر * همان زمان کمر خدمت گری بر میان جان بسته عنان ریزبر در دولت خانهٔ عالی رسیده بارک آرای زمین بوس گردیدم و نذر بنظر جهان پرور گذرانیدم آثار نوازش لمعهٔ ظهور یافت و امر کرامت بحر شرف نفاذ پذیر نمت که در متصل نقارخانه خیمه زنند و مجرای هر دو وقت را موجب پیش آمدن خود دانم اگاه برای نماز عصر متوجه شدند فدوی را نیز اشاره شد که همراه بیاید بعد فراغ نماز خواجگی خان خانسامان سرکار را فرمان رفت که خیمه از سرکار فرستاده متصل نقارخانه برپا گردانند تا آن وقت که خیمه راست شود بنده را به دولت حضور از گفت و شنود اکثر امورات بندوبست مالی و ملکی سرمایهٔ اعتبار حاصل بود پیش از نماز مغرب خان مسطور از تیاری سرپناه بعرض رسانید همان وقت بعطای خلعت خاصه و سرپیچ مرصع نواخته از زبان تقدس بیان فرمودید که در خیمه رفته بیار امید التماس کردم که بر هری طالع بدین دولت فائز شدم تا جان در قالب است سرگرم همیشگی بودن و شرایط خدمت پرستی بجا آوردن و سیلهٔ بهبود دین و دنیا میدانم اگاه برگ بدست خاص عنایت شد آداب بجا آورده بیرون آمدم چوبدار سرکار تا سر خیمه همراه بود چون در آنجا رسیدم و نماز مغرب ادا کردم الوش طعام خاصه از حضور آوردند سیری حاصل نمودم بعد از ساعتی چوبداری دیگر آمد که حضرت یاد کردند جلد رفتم تا نصف اللیل در امور نظم و نسق ملکی سوال و جواب در میان بود و تفضلات و مرحمت دانی آنا فانا می افزود دیگر هرچه بوقوع خواهد آمد کوایف هر روزه معروض خواهد داشت

* بجناب پدر * قبلهٔ سایه پروردان طوبی عاطفت و افضال سلامت

الحمد لله رب العالمین احوال عقیدت اشتمال بهمه حال بر منوال شکر او سبحانه تعالی

است وصحت وتندرستی مزاج وهاج ذات قدسی صفات بدعاهای شبانروزی سرآمد
مقصود ومطلوب هواداران وتمنای این مرام معروض عزت افزا اعزشانه که مصحوب
قاصد اجیر عزاحمد اریافته بود دل وجان هواداران را سرمنزل سرور واطمینان گردانید سابق
خصایص احوال وحقایق متوسل شدن بجناب عالی متعالی وبذل عنایات وتفضلات
شاهی به معرض گذارش در آمده دیگر مدعا این است که عرضی در باب تشخیص وضع
منصب وخطاب احقر بدستخط خاص نظر از مراحم حضرت خدیو زمین وزمان گذرانیده از
زبان مبارک ارشاد شد که هنوز مقدمهٔ عم وپدرش انفصال نیافته بعد منقح شدن وضع
نوکری آنها بعنوان مناسب مشمول عواطف خواهد شد صاحب عالم وعالمیان در جواب
التماس نمودند که پدرش ترک روزگار نموده در زمرهٔ دعاگویان دولت جاگرفته است
نقد وحال سالیانه مرحمت شود که مدار اوقات او تواند شد وعم او نظر بر قدم خدمت
وجانفشانیها که در معرکهٔ جنگ به ظهور آورده کم از خان خانان به منصب راضی نخواهد شد
چون دختر او مراد بخش بوضیکانه نرخ آن ودرسرش پیچیده است صورت پذیر شدن از
محالات متصور است اما بنابه او نیز بدستور برادر کلان خود منزوی شود واین بیچارهٔ
خانه زاد درگاه آسمان جاه برتبهٔ اتم پریشان وبیکار خود حیران است غیر از فضل کامل
برآمدنش از حضیض نکبت دشوار انگاه دو هزاری ذات دو هزار سوار وخطاب خانی
بدستخط مقدس ومعلی تزیین یافت آن حضرت خود آداب بجا آورده اشاره فرمودند
که در ادای تسلیمات سهل انگاری نشود وبعد تسلیم بعرض رسانیدم که آبروی خانه زاد وابستهٔ
فضل وکرم والا است حکم قدسی شرف نفاذ یافت که در عرض کمر اضافهٔ منصب مرحمت
خواهد شد چون صاحب عالم وعالمیان از حضور پرنور رخصت شده احقر در جلو بوده به دولت
همکلامی رسیده معروض نمود که فدوی را هرگز را انقیاد امر جلیل القدر در هر باب چاره وعذر
نیست در آنچه بروی هم چشمان منجر بخفت نشود امیدوار تفضلات است فرمودند خاطر جمع

جمع دارید چندانکه منتهای آرزوی شماست بتدریج از قوه بفعل خواهد آمد زیاده برین جرأت
نفس درازی کوتاهی آورد وبعد داخل شدن دولتخانه مبلغی بطریق مدد خرج وفردی
مزین بدستخط عالی متضمن ده ماهه مدد خرج بطریق مخفی بدستور دیگر جمعه های سرکار و تمدار
مصحوب خواجگی خاص صاحب جانسامان عنایت شد وپیام آمد که کارهای قورخانهٔ سرکار
ابتر است چندی باصلاح آن پرداخته وبسته گردن ودر زیر بار احسانهای عالی بود دیگر قبول گریز
ندیدم چنانچه فردای آن خلعت خاصه وسرپیچ مرصع واسپ وفیل مرحمت شد وبرزبان مبارک
گذشت که اگرچه این خدمت چندان شایستگی ندارد اما از کارهای خرد کار فرمائی بزرگی می شود
ومامی خواهم که بدین علاقهٔ جزئی هر وقت در حضور باشند وکارهای هریک از دست شما برآید
القصه نظر عاطفت بیش است ودر باب تقرر سالیانهٔ آن خداوند وانفصال مقدمهٔ منصب
وخطاب عمو صاحب وقبله مدظله وعده فرموده اند که زود بعرض مقدس ومعلی رسانیده
می شود انشاءالله المستعان بکم مایه فرصتی ازین مطالب فراغ دست میدهد بعجالت هرچه تمام تر
معروض میدارد * بجناب پدر * ظل نوازش والطاف
قبلهٔ دوجهان خداوند خداوندگان ممدوح درویش پرورش یافتگان باد دیروز کیفیت مزین
گردیدن عرضی منصب وخطاب بدستخط حضرت ظل سبحانی وبذل عنایات عالی متعالی و
نواختن آن جناب بتفویض خدمت قوربیگی وعطایای خسروانی بشرح وبسط سمت گذارش
یافت آنچه بتازگی سرزده اینست که بعد تمام شدن هنگامهٔ محمد کام بخش مرکوز خاطر اقدس و
اعلی چنان بود که یک چند در ملک دکهن بوده متوجه بندوبست هر شش صوبه باشند ناگاه عرایض
محمد یار خان صوبه دار دار الخلافت شاهجهان آباد ووقایع سوانح نگار آنجا متواتر متضمن شورش
وآوارگی نانک پرستان بنظر انور اطهر گذشت توقف در ازصلاح دولت دانسته
عنان عزیمت معطوف فرمودن مستحسن نمود چنانچه فوجی بسرکردگی سلطان قلی خان برادر
زادهٔ رستم دلخان مامور بران شد که بر سبیل یلغار در نواح دار الخلافت رسیده سر راه

گمراهان ضلالت نشان شوند و چندانکه توانستند دمار از روزگار آنها بر آرند و نگذارند که نایرهٔ
فتنه و فساد شان بالا گیرد و آسیبی بحال سکنهٔ آن صوبه رسد پس از آن خود بدولت و اقبال
با هر چهار پادشاه زادهٔ بلند اقتدار و امرای نامدار بقصد کفرهٔ فجره عازم شدند چون هنگامهٔ
آن گروه شقاوت پژوه روز بروز در تزاید افتاد و اکثری از قوم کهتری و دیگر هنود
بپیوستگی و توسّل آن شورنجتان بهم رسانیدند نزدیک بود که دار الخلافت از نهب
آن غارت گران و غارت کیشان دور از آبادی بماند سلطان قلی خان مذکور بر جناح
استعجال از پانی پت آن طرف رسیده بمدافعت شان پرداخت اگرچه بحسب ظاهر از
عهدهٔ مقاومت آن خون گرفتها که زیاده از مور و ملخ بودند بر آمدن عقل دور اندیش
تجویز نمی کرد لیکن خان مذکور تکیه بر فضل خداوند ظفر بخش کرده مردانه وار قدم دلاوری
در راه نمک خوارگی فشرده و صرفه از جان نکرده از پانی پت پیشتر رفت ملاعین به آئین
بند تاراج سهرند و تخریب آن ضلع و استیصال مقابر و مساجد و دیگر بقعهای کمال در تهانیسر
رسیده بودند و بحال سکنهٔ آن طرفها ایذای ناسزا رسانیدند و تسلط آنقدر بود بطریق بجدی انجامید
که تمامی هنود و مسلمین غیر از اطاعت و متابعت شان چاره و گزیر ندیده کیش و آئین آنها
اختیار کردند تا سردار آنها مردکی کاهی و شعبده بازی بود که خود را سر آمد مردم اولی
العزم و صاحب داعیهٔ بالجزم می تراشید بمکر و تزویر و خداع تدبیر نیرنگیهای تازه بوقوع
می رسانید و قلوب هر یک در حبالهٔ ارادت خود می کشید چه هنود و چه مسلمان هر که باو رسید
بخطاب سنگه مخاطب می گردانید چنانچه دین دار خان را که در آن نواح علم ریاست می
افراشت دیندار سنگه خطاب کرد و میر نصیر الدین وقایع نگار سهرند میر نصیر الدین سنگه
شد همین قسم جماعت کثیر رسم اسلام را بر طاق نسیان گذاشته راه ضلالت پیمودند و
برفاقت او عهد و مواثیق مستحکم نمودند خان مومی الیه باستماع این مقدمات سخت متحیر و
مضطرب گردیده بجناب پیر و مرشد خود یعنی مهر سپهر خدا آگاهی شیر بیشهٔ هدایت پناهی

پناهی شاه شفیع قلندر که بمقتضای شفقت درین مهم همراه و متوجه و ممد او فیروز مندی خان مرقوم
بودند آمده استمداد و استعانت و التماس حالت خود نمود آن بزرگ مستجاب الدعوات
فرمود که غم مدار و از انبوهی کفار چیزی بخاطر میار بعون معاون حقیقی بفتح و فیروزی کامیابی
و ترقیات نمایان رو میدهد و مقاهیر مقهور و مخذول می شوند خان مرقوم بدین بشارت
از یک دل هزار دل گردیده سوار شد از آن طرف سکهان بکمال نخوت و استکبار
جوق جوق از هر چهار طرف بمیدان در آمدند و نایرهٔ قتال و جدال شعله انگیز یافت گرمت شور
کوس و کرنا بر آسمان رفت دلاوران بکوته یراقی در پیوستند و بازار ملک الموت را آئین
تازه بر بستند از کشتها پشتها شد و از مجروحان روی زمین ناپیدا تا دیر جنگ عظیم در میان
آمد و کشش و کوشش از جانبیان بیرون رفت فیروز خان و بایزید خان میواتی که از پیشگاه
جهانداری بر تعاقب خان ستودهٔ دودمان مامور شده بودند رنگ از چهرهٔ شان پرواز
کرد و آخر پای استقامت برده از جا رفت و هرج و مرج ناسزا بحال اسلامیان راه
یافت شاه صاحب چون صورت دل خستگی فوج بدین رنگ دیدند بجمعی از مریدان
در رزم گاه رسیده خان مذکور را همراه گرفته بهیچ آئین زد و برد پرداختند کبریت سنگه
نام بخشی فوج ملاعین بزخم تیر بر خاک افتاد کافران را دیگر مجال مقاومت نماند و رو بگریزی
گذاشتند شاه صاحب از تهانیسر آن طرف شمشیر زنان و تعاقب کنان رسیدند
چهار پنج کروه راه طی کرده باشند که تمامی آن دشت و بیابان خالی از کشته افتادگان نبود
یکی از آنها بر نگردید همه یک دست تیغ فرار بر خود آسان گرفتند و پای نامردی در
رفتند چون آفتاب عالمتاب بنزدیک گاه مغرب در آمد شاه صاحب خان مذکور را فرمودند که در
ظلمت شب شتافتن صلاح نیست بهتر آنکه امشب بهمین جا خیمه زنیم پگاه تا بجائیکه بقیة السیف
رفته باشند شتافته می توان کشت یا زنده باید گرفت خان مرقوم بموجب ارشاد پیر و مرشد
همان جا خیمه زده و فرودگاه ساخته جبین نیاز را سجده ریز شکر ایزد توانا گردانیده

آنگاه آسایش گرا گردیدها می از شب باقی مانده بود که این سرگذشت را مفصل به ضبط
رقم درآورده به حضور پرنور ارسال داشتند و پیش از طلوع نیّر عالم افروز نقارهٔ کوچ
بلند آوازگی یافت و به هنگام صبح صادق روانه پیشتر شده بودند گروه راه طی کرده باشند
لیکن اصلا اثری از آن شقاوت کیشان ظاهر نشد هرکاره‌ها خبر آوردند که مقهوران بقیه
لوه گره تعجیل کرده اسپ و بنه بغارت درخریدند از آن جا که راه سخت گذار و برآمدن
بالای کوهستان دشوار بود ناچار توقف مستحسن افتاد جواسیس و هرکاره‌ها بهر طرف
روان و شتابان شدند تا خبر آن بی‌خبران بدگهر بیارند چون خاطر ملکوت مناظر حضرت
ظلّ سبحانی بر تهیهٔ اتمّ متوجه این مهم بود و برای پشت گرمی سلطان قلی خان نواب خان خانان
وزیر اعظم را با فوج نگران بر خلعت اختصاص بخشیده بودند و مراتب تاکید از لها گذشته
بود که با جلدی هرچه تمام تر باستقلال خان مذکور بپیوندند اما خان خانان بعد فتح یک هفته
در رسیدند و رسید خود از خان مرقوم نویسانید چون عرضی خان مذکور مشتمل بر خاین و خاسر
رفتن و فرار و رمیدن مقهوران و فتح اولیای دولت قاهره به نظر جهان پرور گذشت
حضرت قدر قدرت شکرانهٔ فتاح برحق بجا آوردند و بارستم دل خان بهادر فرمودند
که واقعه طلبان برخلاف و کذب صورت این سانحه بعرض می‌رسانیدند و کاه را کوه می‌نمودند
رستم دل خان معروض نمود که این هنگامه کوه چه باشد بلکه آسمانی بود بنازم بر اقبال
عدو مال که خانه زاد بمایه بامداد ارواح مقدسهٔ حضرت ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین و توجه درویشی صاحب کمال معتمد در چنین تردّدی گردید والا بر ضمیر اقدس
روشن است که هرچند بادشاه زادها و الاقدر از فرمان می‌رفتند و با امرای
عظام مثل ذوالفقار خان خان خانان و دیگر بنده‌های عمده حکم قضا شیم شرف اصدار
می‌پذیرفت اما کسی را جرأت اقدام برین امر یاوری نمی‌کرد و یکسر عذر بر می‌گردانیدند
و چه عذرها که در پیش نمی‌کردند حالا که چنین ارشاد می‌شود غیر از شامت طالع غلام خانه زاد دیگر

دیگر چه باشد آنگاه حضرت از راه نوازش به بذل و عطایا برسیدن دار الخلافت موعود
فرمودند القصه بضابطهٔ دولت خداداد بکوچهای متواتر در نواح دار الخلافت مخیم سرادقات
جاه و جلال گردید محمد یار خان صوبه دار و دیگر بنده‌ها بدولت ملازمت اقدس و اعلی فائز
شدند همه‌ها از استیلای کفار ناهنجار و تردد و جان فشانی سلطان قلی خان بعرض رسانیدند
ازین رهگذر که بندگان حضرت قدر قدرت استیصال کفار بدمآل مرکوز باطن تقدس موطن
می‌داشتند تاخیر مناسب ندانسته داخل ارک قلعهٔ مبارک واقعهٔ دار الخلافت نشدند و براه
دیگر کوچ کرده شتاب تر متوجه جاییکه خان خانان و سلطان قلی خان بودند نزول رایات
ظفر آیات شد و موجب سعود اختر طالع نام بردها گردید هردو سعادت زمین بوس دریافته
بعنایت پادشاهانه مفارق عزت و افتخار بر افراختند تا این مدت که بسبب کوچ و مقام
اردوی معلی اجرای کارهای دور باریک قلم در حیز تاخیر بود در مقدمهٔ جاگیر احقر معنی بندگان عالی
متعالی شکور نیفتاد ان شاء الله المستعان بکم مایهٔ فرصتی دام‌ها بقدر منصب از اضلاع وطن
در تنخواه خود گرفته می‌شود مجملا بعرض سامی میرساند

⁂ بجناب پدر ⁂

قبلهٔ صورت و معنی خداوند آمال و امانی سلامت بعون عنایت ایزد مستعان و میامن
التفات سامی که در هر زمان نگهدار احقر خاکسار است اوقات نیاز سمات بسانگر بهای
خیریت و توانائی جناب فیض قباب خوش می‌گذرد روید اد حضور و سعادت اندوختن
خان خانان و سلطان قلی خان بملازمت حضرت خدیو کیهان و مفقود گردیدن مفسدان ضلالت
نشان پیشتر مرقوم نموده بود از ان باز آنچه سرزده این است که چندی در انتظار خبر کفار
سراپا ادبار در شاهپور اتفاق مقامات افتاد و ازانجا که بارش باران گنده بهار بشدت
تمام روی داد تا یک ماه کسی روی آفتاب از پردهٔ سحاب بر نیامد و از علای غلات در
ماندگی سخت به لشکریان ارزانی شد آرد گندم اگر کسی می‌خواست که بدست آورد ممکن
الحصول نبود و برنج برنج هرچه تمام تر جو بند گاه ارزوی نمی‌نمود هرچند در تلاش نحو مردم از

خود میر فتنه بنیاد می افتادند تا شش نقد یک ماشه هم بدست نمی آمد بر ناپیدائی دال دال
بود نفس و نان نقد طاقت از دست می دادند و خس صبر بر کنده است رو بباز ار فنا می
نهادند و چار پایان یک سر جندم عاقت راه صحرای عدم پیمودند و ستوران بالکل مزرع سبز
فلک را دیده رو بعالم بالا نمودند صلاح دولت بران قرار گرفت که اگر زمانی باران
رحمت فرصت دهد فرسخ چند راه پیشتر فرودگاه شکر باید ساخت تا از بلای گل و لای رهائی
دست دهد و راه آمد و شد آسان گذار گردد باری بفضل باری یکروز زحمت باران
رحمت کم شد و محنت کشان را امید سلامت بردن جان دست داد هنوز نقارهٔ کوچ صدای
نجات از ان مهلکه نداده بود که لشکریان مانند زندانیانیکه از حبس بیرون آیند از اردوی
گیهان پویان بر آمدند و بفاصلهٔ چند کروهی زمین بلند و فراز دیده از وبال گل و لای در محل
استخلاص جا گرفتند خیام سرکار والا و پادشاهزادها و امرای همه و منصبداران همه در همان سر
زمین زدند مقهوران فرصت یافته در لوهگده جماعت کثیر فراهم آورده تاخت و تاز آغاز
کردند و یکروز بر فوج خان خانان که بهراولی مامور بود ریخته جرأت غریبی بروی کار آوردند آخر
الامر شکست درستی دران فوج راه یافت هراول به تکلیف جبن و نامردی حال عنان از
میدان بر تافت نزدیک بود که کافران را فتح عظیم رو دهد و افواج پادشاهی از جا رود
در همان اثنا رستم دل خان بهادر با فوج شایسته پیش آمده خان خانان را ملامت بسیار کرد
و نگذاشت که از جای خود برگردد و خود مردانه دار کارنامهٔ رستمی بکار آورده بسیاری از ان
جماعهٔ ضاله را بخاک و خون غلطانید و گلابیت گه نام را که بخشی مقهوران بود به قتل رسانید
کافران را قافیهٔ وقت تنگتر گردید و دیگر مجال جنگ نمانده راه فرار سر کردند خان مسطور
به تعاقب شان شتافته هرکه بروپیش آمد باد فنا رفت مقهوران در همان لوهگده متحصن گردیدند
خان مذکور بالای کوه بر آمده گده مسطور را محاصره شد آن شقی درانجا اقامت دشوار دانسته
از راه روباه مزاجی بفراری در خزیدند ناموس او و همراهانش بدست بهادران فوج

فوج در افتادند و غنیمت بسیار و تفنگ لشکریان شد خان معزالیه بفتح و فیروزی شرف
حضور در یافت و مشمول تفضلات و عطایای پادشاهی گردیده بخطاب غازیخان بهادر
سرفرازی یافته تارک عزت و افتخار بر افراخت و بجال خان خانان بدماغی بتمام سمت
ظهور پذیرفت گویند که خان خانان بهمان غیرت مسموم گشته قالب تهی ساخت چند روز
دران سرزمین بسراغ آن لعین بسر رفت چون خبرش هیچ نیامد و اثرش از جائی
پیدا نشد رایات ظفر آیات بعزیمت دار السلطنه لاهور متوجه شده بعد داخل شدن
لاهور آنچه رو خواهد داد مبادرت عرض آن خواهد شد ❀ بجناب پدر ❀
کورنش و تسلیم بجناب فیض مآب که مامن من است باميد قبول بالید نهاده و بوصول
افتخارنامه موجب مباهات خاکسار گردیده و بدریافت مژدهٔ جان پرور صحت و اعتدال
مزاج تفضل امتزاج مراتب شکر واهب توانا جل اسمه بتقدیم رسانید و کیفیت
تازهٔ درباره چنانکه از این است همان روز که نانک پرستان بسزای زیاده خیره
سریهای رسیدند حکم قضا شیم شرف نفاذ یافت که ریش هندوان اردوی معلی یکسر تراشند
و بصوبجات ابلاغ احکام جهان مطاع نمایند که هیچ یکی بی هیچ و بیش دراز باشد هر کرا
بیابند ریشش بر کنند چنانچه بر طبق یرلیغ قضا تبلیغ در تمامی ممالک محروسه منا منیر حسب
الحکم امضا پذیرفت در حضور طرفه صحبتی روداد که سرهنگان دیو سیرت در هر کوچه
و بازار سرتراشان همراه و آب کثیف در ظروف کناسان نجاست دستگاه هرکرا
می یافتند ریشش به بیحرمتی می تراشیدند و دستار و جامه اش می کشیدند و متصدیان سرکار
پادشاهی و پادشاهزادها و دیگر هنود روشناس در خانهای خود و پیش دور گروه بحضور می آمدند
الحاصل این هنگامه بالا گرفت و روز بروز زیاده ترقی گشت تا آنکه در سواد لاهور دوایرهٔ
دولت و اقبال برپا شده برای تیاری جشن جلوس میمنت مانوس حکم والا عز نفاذ
یافت خیمهٔ فلک فرسای و لباد ل که در عهد اعلی حضرت یعنی شاه جهان پادشاه تیار شده

هم چنان در کارخانهٔ سرکار افتاده بود سر بر آسمان رسانید هر که از زمینیان دید احسن الله
بر زبان آورد و آسمانیان باین رفعت و شان بگردش گردیدند و دیدهٔ تماشائیان اقلیم
بدیدنش از کمال حیرت زدگی مبتلا و چشم نظارگیان امصار و دیار تماشایش به تمام
بوالعجبی حیرت اشتمال الحاصل بعد مدت چند ماه نقش ایستادن آن درست نشست حضرت
ظل الله بساعت اسعد و روز همایون و تاریخ فرخ و سال مبارک جشن جهان آرا و بهار
پیرا بر آن سرزمین خجسته آئین فرمودند شهزادهای بلند اقتدار و سلاطین کامگار و امرای
نامدار و سایر بندهای سرکار عظمت مدار مخلع بخلاع گران بها و محلی بجواهر زواهر در حضور
داد عشرت و سرور دادند بنام ایزد عجب مجلس نوآئین و شگرف صحبتی دلنشین حسن
انعقاد پذیرفته گویا که روضهٔ دلگشای پر از گلهای رنگارنگ شگفته از زمان آدم تا ایندم
چنین بزم عالم افروز روشنی ساز دیدهٔ ارباب بصیرت صورت نگرفته و بدین رنگ
جشنی دلفریب صاحبدلان بسمت ظهور نیافته باشد بندهای دولت همه بمیامن نوازش
و عطایای پادشاه جم جاه بخلعتهای فاخره و جواهر ثمین قامت آرا و سرفراز و هر یکی باضافهٔ
مناصب و عطایای نقد و جاگیر بخت سازگار و روزگار مساعد دیده آثار شکرپرداز و هجوم اهل
نشاط شادی طلب آن قدر که قدری از آن در بیان نیاید الحاصل تا نه روز دی از امروز
و پی از دی و پس فردا از فردا بآرایش تازه بتازه و زینت نو بنو خوشتر و شبهای دوش
از امشب و هر شبی منورتر از شبهای دیگر آفتاب عالمتاب را بذوق تماشای آن
بزم گیتی افروز بتوقف تمام تا برخاست جهان پناه استادن ناگزیر و ماه شب افروز
بشوق نگاه افروزی از آن مجمع نوآئین تا نشست پادشاه سلیمان جاه در نشستن تاخیر
پذیر زیاده برین چندانکه داد سخن دهم نفس درازی بکار رود کمتر و آن قدرها که در
شرح دلفریبی چنین مجلس فردوس آئین طول نویسی ها بعمل در آید مختصر روز نهم از این
روزهای نورانی اجابت وکالت سرکار دولت مدار سلطان محمد کریم و سلطان محمد فرخ سیر

سیر و سلطان همایون بخت بضمیمهٔ آن خدمت قوربیگی به بندهٔ درگاه عرش اشتباه با عطایای
اضافهٔ منصب ده پانزده هزاری مرحمت شد و از جناب عالی متعالی شاهی بوعدهای
ارجمند خرسندی لاکلام بحصول در آمد بوسیله این خدمت پیش آمد حضوری حضرت
ظل الله نیز میسر گردید حالا تجویز وزیر در میان است مهابت خان پسر مهین خانخانان
رجوع بجناب عالی آورده عرض احوال بتضرع و ابتهال کمال نمود و سرشک از چشمانش
فرو چکید و بصاحب عالم و عالمیان رفت تمام روداد عرض نمود حضرت خود از رومال
خاص اشک از چشمانش برگرفتند خان مرقوم بدیهه خواند * بیت * سرشک
از رخم دور کردی چه حاصل * علاجی بکن کز دلم خون نیاید * حضرت خیلی متاثر شدند و از
زبان مبارک بر آوردند که در باب وزارت شما حتی الامکان سعی خواهد گردید خدا کند
که منظور افتد خان مذکور آداب بجا آورد فردای آن چون بحضور پر نور تشریف ارزانی
فرمودند تقریب مهابت خان در میان آمد که خان مسطور خانه زاد و پرورش یافته
جناب والاست امیدوار است که بعطای خلعت وزارت بمنتهای آرزوی خود برسد
ارشاد شد که خاطر ما بدولت از جزرسی و کار آگاهی شما بغایت جمع است اگر وزیر
هم رسا باشد و رایش ضمیمهٔ تدابیر صایبهٔ شما تواند بود بر رونق کارهای سلطنت خواهد
افزود و سلیقه و وضع او از غایت وضوح محتاج بتکرار نیست آخر بر مزاج شما از
بدمعاشیهای او گرانی راه خواهد یافت هدایت الله خان پسر عنایت الله خان لیاقت
این امر خطیر چندانکه باید دارد و او را بگویید که تسلیمات نیابت بجا آرد چنانچه در هنگام
ادای آداب بخطاب وزارت خان و عطای قلمدان لطف مرحمت والا دریافت و
بصدق عقیدت در سلک رضا طلبان جناب شاهی منسلک گردیده به تمشیت مهام ملکی و مالی
پرداخت بخانهٔ احقر اکثر آمد و شد دارد و سوال و جواب او بموجب امر جلیل القدر تعلق
به بندهٔ درگاه گرفته و در هر مقدمه حسب مناسب عرض و التماس کرده می شود و سعی در

ترویج کاروانی‌های مشارالیه بکار می‌رود و دیگر عندالوقوع معروض خواهد نمود * ع *

باد دائم بر سرِ ما سایه‌ات

* بجناب پدر *

قبلهٔ و کعبهٔ دو جهان و تکیه پناه معتقدان سلامت بعد فراغ عشرت و نشاط جشن جهان افروز به مزاج اقدس داعی عدم اعتدال و وجود اختلال راه یافت اول دو باب کشتن سگان اردوی معلی و شهر حکم حکم صادر گشت چنانچه هنگامهٔ سگ کشی و قتل کلاب بلند شد هر روز هزاران کلاب رای کشته خیمهٔ من که بر کنار آب راوی بود سحرگاهان می‌دیدم و عالم عالم از لشکریان و شهریان برای العین مشاهده می‌کردند که سگان از ترس جان پیش از سفیدهٔ صبح در آب افتاده آن طرف می‌رفتند و در ظلمت شبها برگردیده در مکان پرورندهای خود می‌آمدند و همه شب پنهان می‌بودند و اصلا آواز و غوغا نمی کردند همین قسم این ستم بر سگان تا حین حیات پادشاه گذشت دویم یک روز که پادشاه برای نماز جمعه بجامع مسجد لاهور تشریف فرمودند و در آنجا وقت خواندن خطبه بحال خطیب دار و گیر روا داشتند ملایان پنجاب شورش سخت در میان آوردند و سنگ و خشت از هر کنار ریختند آخر الامر بغضب سلطانی گرفتار شدند و بعضی‌ها را در قلعهٔ گوالیار فرستادند و اکثری بزندان حبس در افتادند ناگاه عارضهٔ جانکاه عارض جسم والا گردید و عرصهٔ سه چهار روز حالت نزع رو داد تا آن روز که از دار فانی رحلت ناگزیر بود صاحب عالم و عالمیان در حضور تشریف داشتند و دقیقه یاس کلی رونمود از آنجا بر آمده مرا فرمودند که تا تمام شدن دم زود بردی حضرت حاضر بوده ساعت بساعت احوال نویسان باشند الحاصل در خیمهٔ کتاب خانهٔ پادشاهی بطریق اختفا نشستن اتفاق افتاد پس از زمانی به یقین انجامید که قابض ارواح کار خود کرد ذوالفقار خان و حمید الدین خان و محفوظ خان به تجهیز و تکفین آن حضرت بحصول سعادت سرگرم اند بکثر بر خاستم و بحضور عالی رسیده التماس کردم که مشیت الله جاری شد قطرهای اشک از چشمهای جهان بین روان گردید

گردیده بر و مال خاص فرا چیدم و بعرض رسانیدم که پیش ازین تاخیر در جلوس سلطنت چرا حکم شد اختیار دارند چنانچه داروغهٔ نقار خانه باشارهٔ بنده نواختن شادیانه بعمل در آورد آئین و مراسم شادی رونق تازه پیدا کرد بندهای دولت باداء آداب تهنیت و مبارک باد و گذرانیدن نذر و نیاز مفارق عزت بر افراختند گلبانگ شادمانی و ترانهٔ کامرانی در سامعهٔ قدسیان عالم بالا در انداختند درچنین حین راحت آئین عرض کرده شد که حقیقت مخل بودن ذوالفقار خان هویداست درین وقت فرصت را غنیمت شمرده او را باید گرفت هنوز جریده در میان جالی گلالیار بوده است بدست آوردنش چندان کاری نیست حکم شود که شتافته گرفته بیارم نعمت خان بهادر و عقیدت خان هم بتکرار این مصلحت اصرار تمام و استبداد لاکلام در میان آوردند در جواب فرمودند که ناموس پادشاهی بغارت خواهد رفت ذوالفقار خان چه می‌تواند کرد ما را نظر بر فضل مسبب الاسباب است تا همه سکوت ورزیدیم و باهم گفتیم خدا خیر کند اول بسم الله غلط شد بعد بر خاست دیوان خاص نعمت الله خان بهادر از استماع حضرت پروا نکرده با فوجی گران شتافت ذوالفقار خان پیش از رسیدن خان معز الیه بخیمهٔ خود رفته سرگرم تدابیر گردید و با معز الدین خان جهاندار پادشاه عهد و پیمان موکد گردانید آنگاه در باب یکدل ساختن محمد خجسته اختر جهاندار شاه و رفیع القدر و رفیع الشان فریب و خداع در پیش کرد و هر سه برادر را باتفاق و اتفاق ساخته هوا و جمع دل بدست آورد بعد چند روز بهیئت مجموعی حرکت نموده راه لاهور از راه حکمت عملی گذاشته بطرف دیگر خیمه زد قراولان از هر دو طرف نمودار شدند جنگ توپ آغاز گشت روز اول محاربهٔ سهل در میان آمد همین قسم تا هفت روز از هر دو طرف صدای توپ تیز آهنگ بود بنده و نعمت الله خان و نواب عزیز خان و دیگر خیر طلبان مثل راجه دیا بهادر رنا گرو راجهٔ مکهم سنگه کهتری و راجه راج سنگه بهادر و باز خان و عمر خان و شاه نواز خان یکدل و یک زبان گشته عرض نمودند که هنوز جمعیت اعدا چندان نیست یک حمله از جای توان برد و از جواب صادر

شد اندک نباشد غیر از خموشی حرفی نزدیم بزعم اینکه خزانه بی شمار است و جوامن جات
و بنجاره ها متکفل ارزانی غله شده اند و مخالفان مفلس و مفلوک مردم افواج آنها بعلت گرانی
از گرسنگی هلاک خواهند شد توقف مستحسن می دانستند و بعد از دو دهش سپاه هم بخل و
امساک تمام منظور می داشتند و در هر مقدمه که مردم عرض می کردند جواب آن همان اندک
باشید بود پس بندها بمعاینهٔ این حال مایوس شدند و به یقین دانستند که فلک بکام
ما نخواهد شد و اقبال رهبری نخواهد کرد روز هشتم ذوالفقار خان با فوج همراه برادر
بفاصلهٔ قریبی توپهای کلان که از قلعهٔ لاهور آورده بودند بر فراز پشته ها نصب کرده بزیرمش
غولهای که بعضی بوزن سی وچهل آثار واکثری کم از آن تگرگ وار می بارید قافیهٔ وقت برین
شکر تنگ تر ساخت چون راه لاهور وا بود مردم این طرف سلامت بردن جان
غنیمت دانستند راجه دیابهادر و راجه محکم سنگه با فوج خودها روبروی شاه آمده
بدلسوختگی تمام فریاد کردند که ما را حالا تاب و طاقت این خفت نمانده میرویم و بر
مخالفان می زنیم حضرت اگر خبر توانند گرفت بهر والا اختیار دارند باز همان اندک باشید
جواب بود هر دو برادر بهادر را از پست و بلند هر چه بر زبان آنها آمد بیملاحظه گفته پیشتر روان
شدند و بکمال تهور و جان فشانی افواج اعدا را شکست دادند و بر پرتاوها رسیده
توپها را بدست آوردند تا آن زمان هم شاه بی نصیب را توفیق حرکت رفیق نشده و نه
کسی را به پشت گرمی دلاوران مذکور مامور فرمودند بلکه بعضی سرداران که قدم جرأت
پیشتر گذاشتن می خواستند قراولان را فرستاده ممانعت از حرکت می نمودند چون
ذوالفقار خان و رستم دل خان و جانی خان که از فوج برادران پیشتر آمده بودند و دیدند
که اعدای بیکس هر دو بهادر را از فوج شاه بر نمی آید بچابکی تمام بمقابلهٔ آنها رسیدند زد و خوردی
سخت در میان آمد چون اینها کم و آنها بسیار بودند غالب آمدند هر دو بهادر بزخم های کاری
از کار رفتند و از مردم فوج بسیاری مقتول و مجروح گشتند بقیة السیف راه لاهور گرفتند

گرفتند و سلیمان خان برادر داود خان بتی بعد استیلای فوج مخالفت با فوجی قریب هزار سوار
در انجا خود را رسانید او را هم غولهٔ بندوق رسید همراهانش جسم بی جان او را گرفته براه
شهر رفتند پیش و پس چپ و راست فیل سواری شاه از جمله شصت و هفتاد هزار سوار
زیاده بجز ده دوازده هزار باقی نمانده و میدان خالی شد وقت برگشتن هم رسید از هر دو
طرف براه فرودگاه معاودت نمودند چون شاه داخل خیمهٔ خود شدند باقی ماندگان نیز بطرف شهر
روان گردیدند از آن طرف غولهای توپ هم چنان می آمد هر که بود در فکر رفتن بود دیگر چندی از
روشناسان تن به تقدیر گذاشته خداوند نعمت را از دیده و دیده منتظر دادن جان بودند تمامی آن
شب به بیداری و مناجات به حضرت باری بگذشت چون سپیدهٔ صبح دمید نقارهٔ سواری زدند
به فیل خاصه هر چند فیلبان خواست سواری نداد ناگاه فیل دیگر آوردند شاه بر آن سوار شدند
نعمت الله خان و عقیدت خان به بهانهٔ زخم بر پالکی تنها و راجه راج سنگه به جمعیت قریب
هزار سوار و احقرهم مع عمو صاحب مشفق عنایت عالی خان و داماد عالی خان و برادران
عزیز ناصر الدین خان و فیض الدین علی و شیخ محمد نعیم و شیخ معین الدین و شاکر الدین
و سعد الله خان و محمد فرخ و رای اوتم چند و رای گوپال رام و سعادت دستگاه عصمت الله
و ده دیگر از نوکهداشت سید محمد عاقل ساکن سرمی در رکاب عالی روان شدند بعد
از آن خواجه محمد اعظم بخشی احدیان و غلام حسین افغان متوطن قصور داد رسیدند بهمه
جهت دو هزار سوار خواهد شد که برزمگاه رسیدیم قضارا باد تند برخاست ریگ آبرادی
پریدن گرفت و غبار مانع نظر گشت غیر از آواز توپ صدائی بگوش نمی خورد و سوای
بستن چشم صورتی رو بظهور نمی آورد فوج مخالفان را از ما خبر و ما را از آنها سراغ بر ناگاه
فوجی از مردم مغل بر ما ریخته تیراندازی می کردند بعضی مردم زخم پوست مال رسید
ازین طرف نیز کورانه تیر می انداختند آنها شاه را نشناخته فورا بقصد غارت خزانه و
اسباب بطرف بنگاه شاه تاختند بعد رفتن آنها ناوقت هر کله در میگهد به بر فیل سواری خاص

خورد تکیه را آتش در گرفت و دود آن مانع دید بهادر شاه آن تکیه را بر زمین زد پرسیدم
خیریت است گفتند بخیر گذشت چون شاه را بدین حال دیدم گریه و فغان بنیاد نهادم
شاه به کمال استقلال و بردباری متوجه دلداری شده فرمودند که این قدر بی صبری و
عدم قرار چرا عرض نمودم که کشتی عافیت و مراد من و عالمی تباه شد اگر سر به سنگ و
سنگ بر سر نزنم دیگر چه کنم پیشتر هرچه التماس می کردم مسموع نمی افتاد و هر قدر یکه دیگر
بندهای دولت در باب تجلد و تعجیل بعرض رسانیده اند کی باشید در جواب آن از زبان
عالی بر آمد حضرت چه کنند تقدیر و خواست الهی چنین بود حالا صلاح چیست که خود بدولت
بر اسب سوار شوند و در ملک بنگاله نزد مرشدزاده ها یا در دیار دکهن نزد داود خان پنی که
از فدویان سرکار اند هرجا که بخاطر بگذرد رسیده بازپر و بال درست کرده متوجه تدارک
خواهند شد فرمودند که داراشکوه و محمد شجاع بعد هزیمت چه کردند اگر سلطنت مقدر است بمصداق
كَمْ مِن فِئَة قليلة غلبت علي فِئَة كثيرة باذن الله • فتح یافتن بعید نیست مرتبهٔ دوم عرض کردم
که همگی بیست و دو سوار همراه فدوی مانده اند دیگر همه رفتند فرمودند ده سوار همراه ما کنید که بر
معزالدین خان بتازیم و شما با دوازده سوار به متابعت خجسته اختر روان شوید بدل گفتم زهی
تدبیر هم درین اثنا خواجه محمد اعظم بخشی احدیان به مقتضای محبتی که با من داشت از جاییکه سواری
بود بر آمده گفت که من بطرف بنگاله می روم شما هم بیایید جواب دادم که تا شاه سلامت
است جدا نخواهم شد شما بروید اگر قسمت است و حیات وفا کند من هم خواهم آمد مشار الیه
راه سلطان پور گرفت پس از ساعتی گولهٔ توپ کلان بخرطوم فیل سواری خاص رسید
فیل رو از میدان برگردانید و بقدم گریز بطرف آب راوی روان گردید فیل بان بر
زمین افتاد و جلال خان لودی که در خواصی بود ریسمان فیل گرفته پیاده شد و رفت فیل
بسرعتیکه می رفت گردباد بگردش نمی توان رسید اسپان سواری ما مردم هرچند پاشنه کوبی
می کردیم دورتر ماندند ناگاه فیل از ساحل بلند بگرداب در افتاده فرو رفت چون

چون دران جا رسیدیم دیدیم که گل و لای ته نشین ببالا می آید و صدای موهوم بر می خیزد معلوم
شد که فیل مع شاه غرق شد گریبان صبر دریدم و دردریغا و واحسرتا گویان برنگ ماتمیان خاک
بر سر ریزان از خود بیخبر و ناواقف از رهگذر راه نوردی گرفتم احدی از شاگرد پیشه همراه
نبود و علاوه رنج و مصیبتی که از تباهی زندگیهای زورق مقصود رو نمود چه بر گذارد چون شام
آمد هوشش از سر رفت که در ظلمت شب کجا رویم و بکدام سمت پوییم بصلاح بزرگان
و برادران همدم در سایهٔ درختی قدم چند دورتر از راه فرود آمدیم و زمام اسپان
گرفته شب را بروز آوردیم بهنگام صبح صادق سوار شدیم راه روی برخوردار براه لاهور
نشان داد آفتاب از سر گذشته بود که در سواد شهر خیمهٔ نواب عزیز خان به نظر در آمد
خودها را بآن خیمه رسانیدیم و نواب معزالیه را دیدیم شفقت و غمخواری فرمودند و از
نامه چیز و حوایج بشری فراغت گرفتیم به مقتضای محبتی که داشتند نگذاشتند که بجای دیگر
برویم لوازم خورد و نوش و خیمه و فروش و شاگرد پیشه چندانکه مطلوب بود به توجهات
نواب صاحب مهیا گردید روز دوم خبر رسید که چون خزانهٔ شاه بدست محمد خجسته اختر در
افتاد ذوالفقار خان دعوی در پیش کرد و پیام تقسیم غنیمت فرستاد این معنی صورت
نگرفت و کار به شمشیر و پیکار در کشید محمد خجسته اختر شربت شهادت چشید و فردای
آن رفیع القدر نیز همان شربت خورد و سلطنت بر جهاندار شاه مسلم شد در اردوی
شهر منادی خلافت جهاندار شاه بر انگیختند هرکاره ها خبر آوردند که تلاش گیر و دار رفقای
هر سه پادشاه زاده در میان است چنانچه رستم دل خان و مخلص خان را شته زده
بر درختان آویزان ساختند و سلطان محمد کریم را گرفته کشتند ازانجا که ذوالفقار خان
بحال کثیر الاختلال احقر عناد و کین قدیم داشت به یقین دانستم که پیمانهٔ عمرم پر شد و اینک
سرهنگان می آیند و کشیده می برند القصه آن روز و شب در خوف و ناموس صبری
گذشت نواب عزیز خان نیز که رفیق شاه شده بودند بحال خود گرفتار علی الصباح نوبت خان

میر عسس در رسید و با حقیر ظاهر کرد که ذوالفقار خان شما را طلبیده اند همان وقت برخاستم
و بر پالکی سوار شدم و بر دروازهٔ ذوالفقار خان رسیدم روبرو طلبیده همین قدر خطاب
کرد که آن عصا و آن تخت شما حالا چه شد جواب دادم که عصا بدین سبب که آزار پادار مراز
حضور مرحمت شده بود و تخت و تکیه هیچ گاه از من مشاهده نیفتاده باشد در همین گفت و شنود
راجه سبها چند دیوان او که با حقیر آشنا بود برخاسته بادشان گفت که از کشتن رستم دل
خان و مخلص خان چه قدر خزانه در سرکار رسید حالا کشتن دیگران در خاطر است اول
مرا بفرمایند که اموال اینها و مبلغی که درین هنگامه از هر سه سرکار گرفته اند تحقیق کرده بسرکار
داخل نموده شود بعد از ان اختیار خداوند نعمت قبول نموده راجهٔ مذکور مرا و میرزا جان
عرف مرزا غلام محمد و اهتمام خان و جمال الله خان و رحمت خان و سیف الله خان و حمید الدین خان
و دیگر امرایان قریب هفتاد کس را حوالهٔ نوبت خان نموده دیگران مثل مهابت خان و
جهانگیر خان و خانزمان خان و سرفراز خان وغیرهم را در جاهای دیگر باحتیاط نگاهداشت این عریضه
در حالت بیقراری و بی اختیاری از مقام زندان ارسال یافت اگر اجل امان می دهد
باز هر چه از نهان خانهٔ مشیت خداوند حقیقی روبظهور می آرد معروض خواهد نمود * فتاده ایم
درین بحر تا خدا چکند * * بجناب پدر * قبلهٔ من اسیر شکنجهٔ بلا سلامت
احوال کثیر الاختلال و محبوس شدن در زندان خانهٔ میر عسس معروض پیشتر داشته است
درینولا باشتهار اخبار شهرستان دیار و سریر آرائی محمد فرخ سیر بر حال ما گرفتاران
سرپنجهٔ ظلم و ستمگر صعوبت بیشتر از بیشتر است بلکه ذوالفقار خان مکرر پیش بادشاه جهاندار
وقت گفته که فلانی یعنی این دستخط از جان شسته و میرزا جان وغیرهما از مخصوصان محمد عظیم
الشان اند محمد فرخ سیر صاحب زادهٔ اینها است روی داد حضور بادمی نویسند نام برده ها را
کشتن صلاح دولت است پادشاه جواب داد که این بیچاره بحال خود مانده و گرفتار
اند چه سیوا اند نوشت ما خود در وادار قتل بندهای پادشاهی که بیگناه محض اند نمی شوم شما دانید

دانید و کار شما پنهانی بگو کلتاش خان تاکید شد که خون بیگناهان ناحق ریخته نشود موذی چون
این سخن نشنید برخود چون مار پیچید اما دستش نمی رسد کوکلتاش خان بموجب حکم پادشاه
نوبت خان را به تهدید گفته که بنگفتهٔ ذوالفقار خان در کشتن محبوسان اقدام نکند بفضل
الهی تا امروز محفوظ و بیاد او سبحانه مشغولم بعد ازین نمی دانیم در تقدیر چیست * بیت *
دل ظالم بقصد کشتن ماست * دل مظلوم ما بسوی خداست * او درین فکر تا بما چه کند *
ما درین فکر تا خدا چکند * * بجناب پدر *
قبلهٔ من مهجور و محروم دولت حضور مد ظلکم درینولا که از جلوس پادشاه مشرق دیار
اخبار به تحقیق رسید ذوالفقار خان سرگرم تدابیر گردید شاهزادهٔ محمد اعز الدین پسر
کلان جهاندار شاه را با خان دوران شوهر خواهر کوکلتاش خان و لطف الله خان و صادق
خان و بعضی دیگر از امرا با جمعیت کثیر مقرر ساخت که از دریای ستلج و بیاه عبور کرده
تا اله آباد و اکبر آباد بیایند بعظیم آباد رسیده بنای این فتنه را که هنوز استحکام نگرفته است
مستاصل سازند و در صورتیکه عهده برائی مقدور خود ندانند معروض دارند که پادشاه و ما همه
مستعجل برسیم چنانچه شاهزادهٔ مذکور با امرای مرقوم روانه گردید و از آب ستلج و بیاه
در گذشت انگاه بادشاه بر آمد و برای سواری من صعوبت کشی و میرزا جان یک منزل
مهل دادند بجا لیکه می آیم چگویم جان بلب رسیده و زندگی وبال جان گردیده * وقنا ربنا
عذاب النار * دیگر بشرط حیات خواهد نوشت * بجناب پدر *
قبلهٔ من حسرت کش سعادت قدم بوس مرجع دل و جان بنده از بندگی مایوس
سلامت درینولا عرایض محمد اعز الدین خان و خان دوران خان وغیرهما بپادشاه رسیده
که تا سهرند رسیده ایم و بر جناح استعجال بدار الخلافت رفتنی در پیش داریم شورش
محمد فرخ سیر بدرجهٔ کمال مسموع می شود سید عبد الله خان و حسین علی خان سادات بارهه
رفیق او شده ند ظاهرا از پتنه کوچ کرده از بنارس این طرف رسیده ند درین صورت

می‌خواهم که شتاب نموده نوردی بکار برده مقابل شویم ذوالفقار خان و گوکلتاش خان و دیگر شاوران به حضور پادشاه سرگرم تدبیر گردیدند محمد امین خان و عبدالصمد خان و دیگر همه سرداران مغلیه نیز حاضر آمده و شریک مشورت شدند عبدالصمد خان گفت که فوج آن طرف‌دار از بهرهٔ مقاومت معلوم مگر سادات باره که پا جیاده می‌جنگند یعنی پیاده شده جان میدهند فکری بکار رود که آنها از رفاقت او پهلو تهی سازند فرمان مطاع و خطوط شما بنام آنها رود و پیام بیش منصبی و جاگیرات خاطرخواه و خدمات بموجب درخواست شان ابلاغ یابد شاید خیریت خود در اطاعت و قبول فرمان دانسته ازان طرف برگردند پادشاه و ذوالفقار خان این معنی را مستحسن دانسته همچنان بعمل در آوردند و با جواب عرایض اعزالدین خان و سرداران مرقوم خطوط مسطوره بنام سادات روانه کردند دیگر وقتیکه جواب می‌آید بقید تحریر خواهد در آورد

* بجناب پدر *

قبلهٔ من برکنار از ساحل عافیت سلامت ذوالفقار خان باستماع کثرت سپاه و مرافقت سید عبدالله خان و حسین علی خان با محمد فرخ سیر و رسیدن افواج آن طرف باله آباد سخت تر غرقهٔ گرداب اضطراب شده بکوچهای طولانی پادشاه زاده را در قلعهٔ دارالخلافت آورده نوشتجات بهر طرف متضمن طلب جمعداران روانه کرده درباب بدست آوردن قلوب هر یکی بدل و جان سرگرمی بکار برده سوای بنده و میرزا جان دیگر همه امیران محبوس را از زندانها بر آورده و همت در استمالت و برطرف ساختن غبار کلفت و رنجش سابقه مصروف کرد نقره و طلا آلات و دیگر اجناس از کارخانجات پادشاهی بر آوردن و در طلب مردم نوکری پیشه دادن شروع نمود و کف داد و دهش در امور بدست آوردن دلهای خاص و عام کشود چون نقود و خزائن اجناس کارخانه همه خرچ شد آخرالامر سقف دیوان عام و خاص که از طلا و نقره بود شکستن و رای نادرستش تجویز نمود آن هم در چند روز وفا نکرد زیاده برین

توقف از دایرهٔ مصلحت خارج دانسته براه اکبرآباد یعنی آگره شاه و وزیر در افتادند دو روز پیش از رحلت باز سودای ریختن خون ما هر دو مقیدان سلسلهٔ بیچارگی در سر پیچید و پادشاه مصرّ این کار گردید اما پادشاه بدستور سابق جواب داد و آن شقی از راه عناد و کین از امتناع پادشاه حسابی نگرفته نوبت خان را تاکید خونریزی ما متمسکان حبل المتین تسلیم و رضای حضرت رب العالمین نمود چون خان مذکور را از ترس گوکلتاش خان یارا نبود که در سفک الدمای ما عجلت بکار برد و رای گوپال رام منشی را که دران بیکسی سوای او کسی دیگر نبود اشاره کرد که این ماجرا بگوکلتاش خان رساند آن خدا ترس همان وقت سوار شده جلدتر بحضور آمده این مقدمه ظاهر ساخت پادشاه برآشفت و گفت که ذوالفقار خان عرض نموده بود مسموع نیفتاد بخود رائی مجوّز انعدام بندهای پادشاهی می‌شود شما حامی باشید آن امیر حق پرست در حضور توقف نکرده متحمل چبوترهٔ کوتوالی رسیده نوبت خان را بجد به مرضی پادشاه حق آگاه آگاه گردانید و بفضل دادهٔ جهان و جهانیان بخیر گذشت القصه از دارالخلافت برآمده پادشاه را برآورده در اول منزل خبر رسید که اعزالدین ما کهجوه رفته بود با فوج شرقی جنگ ازو رو داده شکست یافته نادم و خاسر باکبرآباد درآمد ذوالفقار خان گرم رفته‌ها شد و نزدیک بآگره داخل گردید و به ترتیب افواج پرداخت ازانجا که عساکر منصوره نزدیک نرسیده مانند شیران در کمین صید بودند بمیدان در آمده نبرد دات نمایان بظهور رسانیدند سید عبدالله خان و حسین علی خان و راجه جیا رام بهادر برادر راجهٔ دیا بهادر و غازالدین خان بهادر عرف احمد بیگ و اشرف خان معروف بخواجه محمد اعظم و دیگر دلاوران از هر چهار طرف حمله آورده گوکلتاش خان را بقتل رسانیدند از افواه خلق اسم مسموع می‌افتد که معزالدین خان و ذوالفقار خان راه هزیمت پیمودند تا فردا هر چه از قوه بفعل در آید مفصل سامع افروز جهانیان خواهد شد انگاه مشروحاً به معرض عرض خواهد در آورد

* بجناب پدر *

قبلهٔ من امیدوار نجات از ورطهٔ بلیات سلامت ویروز بعد از ارسال عبودیت نامه از سر شام تا جلوهٔ سعادت صبح صادق از غایت سرور ما محنت کشان زندان خواب را بچشم و چشم را بخواب آشنا نساخته آناً فاناً لحظه و لمحه منتظر لطیفهٔ غیبی و گوش بر آواز سروش لاریبی بودیم بعد فراغ نماز صبح پیک صبا رفتار نشگیر زده و پنج پاس از اکبرآباد باشقهٔ فرمان والاشان مزین بخط خاص و حسب الحکم بهر اشرف خان صاحب عرف خواجه محمد اعظم بنام من و میرزا جان وارد وقت گردید بوسه و دیده گذاشته به مطالعهٔ آن چشم امیدوار روشن ساختم و بشکر و سپاس خداوند جهان پرور کمر احسانه پرداختم شرف اندراج یافته بود که در باب استخلاص شما به محمد یار خان منشور کرامت گنجور عزّ اصدار پذیرفته خان مذکور بمجرد ورود حکم محکم بعمل خواهد در آورد باید که بر جناح استعجال روانهٔ حضور شوند و معزالدین خان و ذوالفقار خان ذوالفقار شده رفته اند اگر سر ادبار بآن سمت کشند اهتمام تمام بجا آورده اسیر و دستگیر ساخته بیارید همان وقت محمد یار خان بر دروازهٔ زندان رسیده نوبت خان را تاکید کرد که هر دو صاحبان را با اعزاز تمام بیرون آرد و میرزا جان را گفتم شما بخانهٔ خود بروید من تا که این همه محبوسان ریزه و کلان خلاص نمی شوند بر نمی آیم نوبت خان چندانکه سماجت می کرد راضی به بیرون رفتن نمی شدم خان مذکور پیش محمد یار خان رفته این نکته را باز گفت پروانگی یافت که ایشان هرچه می گویند بران کاربند شود نوبت خان باز آمده دو بر آوردن محبوسان مختار گردانید چنانچه یک راصدای عام داده شد بندهای پادشاهی و دیگر جماعهٔ کهتری که از مدتها محبوس بودند خیل خیل بیرون رفتند بعد از انکه اغذی و متنفسی در زندان نماند دورکعت نماز شکرانهٔ مشکل کشای حقیقی بجا آورده روان شدم محمد یار خان باخلاص تمام دوید و بعد معانقه و مصافحه و اظهار فرح تا کجا همدیگر بسواری پالکی در حویلی خواجگی خان رفتیم همان زمان خبر رسید که ایل کنور مخدرهٔ معزالدین خان تنها بر بهال بدست مردم محمد یار خان در افتاد و معزالدین خان های جانی کجا گویان بر دروازهٔ

دروازهٔ قلعه آمده می خواست که اندرون برود دربانان مزاحم شدند ناچار بخانهٔ اسد خان رفت خان مشار الیه فرصت را غنیمت دانسته نظربند کرد پس از زمانی ذوالفقار خان هم پیش پدر خود رسیده التماس نمود که بسبب دل باختگیهای معزالدین خان مسحور لعل کنور کار تا باینجا کشید الحال اگر معزالدین خان را حواله فرمایند در ملک دکهن رفته جمعیت فراهم آورده بتدارک مافات پردازیم اسد خان جواب داد که ازین خیال فاسد باز بیایید محمد فرخ سیر هم وارث تاج و نگین هندوستان ست بمقتضای آئین شهریاری بحال من و تو بدسلوکی جد و پدر تفضل خواهند فرمود ذوالفقار خان هرچند بلطایف الحیل خواست که از پیش پدر رود رفتن نیافت و بدستور معزالدین خان حوالهٔ موکلان بی آزرم گردید باستماع این معنی محمد یار خان را پیام فرستادم که بحکم والا چنین رسیده که هردو را همراه خود بحضور رسانم در جواب نوشت که اسد خان نخواهد داد و مبادا فتنه سر زند صلاح آن ست که حوالات بهمراه گرفته روانهٔ حضور شوند تا اندیشها نگذاشت که زیاده برین استبداد بکار رود اسد خان همان وقت که هر دو بدستش در افتادند عرضی بحضور ارسال داشته بود محمد یار خان وقت شب برای رخصت پیش احقر آمده شمع دوستی برافروخت و خاطر من و خان مسطور عیش دافزاند وخت بعد یکپاس برخاست تاکید کرده شد که اگر به حفاظت هر دو گرفتاران غضب الهی مردم خود هم برگمارند صلاح است گفت همان زمان که هردو رسیدند چوکی مضبوط فرستادم خاطر جمع دارند الحاصل فردای آن بعزم سعادت اندوزیهای حضور پرنور روانه شدم و مستعجل در سه روز با سلام آباد عرف متهرا شرف آستانه بوسی اشرف و اعلی حاصل کردم تفضلات و عنایات زیاده از حوصلهٔ توقع مبذول گردید و به عطای خلعت ششپارچه سرپیچ و جیغهٔ مرصع و فیل و اسپ سرفرازی به حصول انجامید و نیز شمشیر و جمدهر از دست خاص بر بستند و بر زبان تقدس ترجمان گذشت که در پیشگاه خلافت و جهانداری زیاده از شما بمراتب و تقرب دیگری نخواهد

بوده سوای قطب الملک سید عبد الله خان وزیر و عمدة الملک امیر الامرا سید حسین علی
خان میر بخشی و معظم خان خانخانان و میر جمله بهادر و صمصام الدوله خاندوران خان بهادر که حقوق
حسن خدمت ایشان متحقق است هیچ کسی را منزلت شمار نخواهد داد و آنقدر مشمول عواطف
خواهند شد که حسرت عنایات حضرت قبله گاه خلد آرامگاه از دل شما انتقال خواهد پذیرفت
در آن هنگام گریهٔ بسیار بی اختیار مرا دریافت حضرت برومال قطرهای سرشک از
رخم بر داشتند و بعد یکپاس رخصت فرمودند وقت شام برای تسلیمات شکر عطای الوش
طعام خاصه به حضور رسیدم زیاده بر آن فضل و کرم مبذول گردید حکم شد که بالفعل خدمت
داروغگی عرض مکرر قبول نمایند معلوم شما خواهد بود که در عهد اعلی حضرت سعد الله خان
اوایل به همین خدمت مامور شده بود دیگر ایام بپایهٔ وزارت رسید و شما هم این خدمت را
مقدمهٔ منتهای آرزوی خود دانسته بسر انجام آن اهتمام تمام بجا آرند عرض کردم هرچه رضای
مولی از همه اولی فردای آن خلعت خدمت مذکور مرحمت گردید و بکار ماموره جهد تمام در حسن
سرانجام مرعی است نواب اشرف خان المخاطب به صمصام الدوله خاندوران خان بهادر
زیاده از سابق التفات برادرانه می فرمایند فردا برای دیدن سید عبد الله خان و سید حسین علی خان که زخمی
اند بموجب حکم والا رفتن ضرور است بعد ملاقات ایشان احوال تازه بقلم خواهد آورد

* به نواب عنایت الله خان که بزیارت حرمین
* الشریفین زادهما الله شرفا رفته بودند *

نوابصاحب شفیق مهربان سلامت باظهار خان مهربان عبد المجید خان بر معاودت آن شفیق
از زیارت عتبات عالیات مطلع گردیده مسرت و سرور موفور حاصل نمود همان وقت
بحضور پرنور معروض ساخت حکم کرامت شیم شرف نفاذ یافت که بندهٔ درگاه آسمان جاه
حسب حکم اقدس و اعلی برنگارد که با دولت شتاقم هرچند زود تر سعادت ملازمت
دریابند و دوهٔ استحسان جا خواهد یافت و روزیکه به بندر سورت برسند نویسند فرمان

فرمان والاشان عنقریب ارخواهد پذیرفت و دیگر از رقیمهٔ خان مرقوم بوضوح خواهد انجامید

* ایضاً بنواب معزالیه *

گرامی نامه در جواب رقیمهٔ
نیازی که بر طبق ارشاد حضرت ظل سبحانی ابلاغ یافته بود وصول نموده بهجت و سرور
فراوان ارزانی طبع سراپا شوق و آرزو ساخت الحمد لله رب العالمین که بندر سورت
بقدوم فرخ لزوم پرتو میمنت گرفت و مکاتبهٔ آمده بود بجنس بنظر انور اطهر در آورده شد
بیشتر از پیشتر توجهات خاطر ملکوت مناظر مرعی افتاده شقهٔ فرمان افتخار توامان بخط خاص
کرامت اختصاص صادر گردید و ارشاد شد که عجالتاً ابلاغ دارد و خود هم بتحریر در آرد که توقف و
تاخیر جائز نداشته بسعادت اندوز بندگی جناب جهانیان مآب فوند چنانچه آن فرمان و این مراسله
که بمنزلهٔ حسب حکم والاست حوالهٔ خان مهربان عبد المجید خان نموده شد لازم که بر طبق یرلیغ
معلی شتابتر عازم آستانبوس قبلهٔ حاجات شوند و دو مقدمه معلوم که عذر دو غریب و
نیرنگ سازی خود کابان که از طرف تقدیر بود بر زبان ترحم ترجمان گذشت که یقین که من
جانب الله دانسته سررشتهٔ تسلیم و رضا برضای خداوند قادر از کف همت شریف
نخواهد رفت

* بنواب سید میرجان عرف ملتفت خان *

نوابصاحب مهربان دوستان سلامت وصول محبت نامهٔ سرور افزا موجب بهجت و
انبساط خاطر دوستدار گردید برحسب ایما بعنوان مناسب معروض جناب تفضل انتساب
خسروانی گردانید ارشاد شد که فدوی درگاه گیتی پناه بتاکید تمام دریاب بلا توقف
آمدن به حضور پر نور برنگارد لهذا حسب حکم اقدس و اعلی ارقام می یابد که توجهات خاطر
قدسی مآثر مهر و منت بر آن ست که بندهای تربیت کردهٔ حضرت خلد مکان موعود جلائل
الطاف پادشاهی شده به مهمات خطیر مملکت مامور شوند چنانچه فرمان والاشان بنام
عنایت الله خان که بعد زیارت حرمین الشریفین تا بندر سورت رسیده اند عز صدور
یافت و بدیگران نیز احکام مطاع ابلاغ می یابد لازم که قدر این معنی که در هر صورت موجب

افزایش قدر است دانسته بعزم سعادت اندوزیهای حضور پر نور هر قدر رها که مستعجل روانه
شوند بهتر و هر آینه کامیابی های دارین درین مضمر زیاده چه برنگارد

* بعبد القیوم پسر نواب علی قلی خان مرحوم *

صاحب مشفق مهربان سلامت چندانکه فراموشی کاریها و تغافل و وقف احوال نیازمآل
داشتن خوش گاه مزاج گرامی است افزون تر از آن بر ترصد و انتظار نامه و پیام دل
اشتیاق منزل حیرت مند یها داده بر هیچ گذر راه نداده و دیر بین عمریست که از خداوند دولت وصل
خواستن و عیش اندوزی صحبت جان پرور در حاصل ساختن ورد زبان نیاز ترجمان و
دل نشین شوق آگین همت و درین زمان نشاط توامان که زمانه بکام گردیده از خوشی
گردیهای روزگار رنج و محنت بگنج راحت انجامیده بگفته عندلیب گلشن راز خواجه حافظ شیراز
* قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند * بس خجالت که ازین حاصل اوقات
برد * چهره پردازی این مدعا و رنگ طرازی این تمنا را مستحق تعویق و تأخیر داشتن از
پیرایه صوابدید عاری دیده و آن قدر هم صبر نتوانست ورزید که روزی چند در استطلاع
مرضی آن راضی باز داشته روز همان روز که دولت خانه دار الخلافت بفروغ آفتاب
عالمتاب ذات مبارک و نورانی حضرت ظل سبحانی که جان و دلم فدای نامش باد نور
تازه یافت حقیقت حمدگی و کمالات ذاتی و صفاتی سامی ذهن نشین اقدس نموده فرمان
سعادت عنوان باکرام صدور یافت و ارشاد قدسی بنفاذ رسید که این کس بتاکید برنگارد که
بمجرد ورود منشور عازم حضور شوند لازم که در رسیدنها عجلت مرعی شود و بوجه من الوجوه درین
امر توقف بکار نرود خوشا روزیکه دولت دیدار و راحت بهار میسر گردد و بهترین زمانیکه
عشرت دیدنهای انبساط انتما دست دهد زیاده هرچه بر زبان قلم آید بار ز داست و بس
جمعیت ظاهر و باطن حاصل باد * بنواب معظم خان خانان میر جمله بهادر *
نواب صاحب قدر شناس مرتبه دان سلامت ورود التفات نامه سامی مفخر و مسعود گردید

گردید عزاز قام پذیرفته که از پیشگاه عظمت و جاه فرمان رسیده که خدمت نیابت داروغگی
خواصان از دست این کوتاه دست بآئین نیک بتقدیم میرسد و ما خود عرضداشت متضمن عبودیت
و تسلیم این ارشاد واجب التعظیم ارسال داشته ایم فدوی درگاه عرش اشتباه تسلیمات
بجناب شهریاری بجا آورده همان زمان بحضور مقدس گنجور هنر آداب بتقدیم رسانید بمیامن
توجهات شریف آینده زیاده بر سابق به حسن ادای این خدمت دقیقه از دقایق
نامرعی نخواهد گذاشت و هر آینه بهره از تفضلات والا و عنایات عالی خواهد برداشت
الحال بی تقصیری ملازمان گرامی و عناد و فساد بدخواهان بعنوان احسن در ضمیر کرامت
تنویر خدیو زمین و زمان جا یافته انشاء الله المستعان روز بروز لمعات صداقت در پیشگاه
عظمت و جاه پرتو ظهور خواهد یافت و ما فی الضمیر عقیدت پذیر بکمتر ایام بظهور می آید و
یکگونه سوی مزاجی اقدس که از ان طرف معلوم است بنظر در می آید آگهی زیاده بر
باد عنقریب از همه امور دلجمعی بهم رسانیده مشروحا بنگارش خواهد در آورد زیاده
لطف و کرم باد * بنواب مبارز الملک سر بلند خان *
نواب صاحب مشفق مهربان امیدگاه مخلصان و نیازمندان سلامت عطوفت نامه صدور
افزا وصول نموده مفتخر و مسرور ساخت ایمائیکه شده بود که عرض داشت مرسله بوقت
یک نظر جهان پرور گذرانیده در حصول مطالب جهد فراوان مصروف سازد و تسبیح خانه
که اعتبار راگذاری بود گذرانیدن عرضداشت اتفاق افتاد و مطارحات بسیار رو داد
خود بدولت ارشاد فرمودند که دو نوبت نمک حرامان راه کجروی پیش گرفته اند اگر نائب
مستقل در صوبه گذاشته عازم حضور شوند اطمینان کلی دست می دهد عرض کرده شد در هر امر
تابع مرضی مبارک اند همان زمان شقه فرمان بخط خاص نگارش فرموده حواله فدوی بارگاه
آسمان جاه نمودند که بر سبیل اقصی ابلاغ دارد چنانچه بار قیمه نیاز بشیخ محمد مظفر وکیل سرکار
سپرده شده یقین که باحتیاط تمام خواهد فرستاد زود آمدن از همه جهت موجب صلاح

و ذریعهٔ ربودن گوی از میدان منت خیراندیشی و ز استحکام بنای کار چندانکه بایست
اهتمام بجا آورد و آینده روز بروز زیاده‌تر سرگرم و مصروف خواهد بود زیاده نیّر اقبال تابنده باد

❀ بنواب هلاس خان میرمنشی ❀ نوابصاحب قبلهٔ مهربان سلامت

دو نیو لا شفقت نامه پرتو وصول ارزانی فرموده مسرور و مسعود ساخت عرضی مرسله
بنظر انور اطهر گذشت در جواب آن شقهٔ فرمان بخط خاص صادر شد. بمحض ابلاغ داشت
یقین که بموجب منشور پرنور بعمل آورده عازم حضور شوند دیگر از نوشتهٔ سید عبد الغفور صاحب
بوضوح خواهد انجامید صورت اینجا هر دم برنگی دیگر است و تلوّن مزاج از بس فقدان
حواس لمحه بلحظه بیشتر و تدابیر بی تاثیر در تصیید شیر چون موش بقصد گربه بکار می برند این قصه
مشهور است که در ویرانه موشان بسیار بودند گربه می آمد و هر روز یک دو را می گرفت
موشان باهم مشورت کردند که زنگی بر گردنش باید بست تا از آمدنش خبردار توان شد
باری زنگ آوردند لیکن کرا یارا که بگردن گربه تواند بست همین قسم خیالات خام برروی
کار می آرند آخر الامر غیر از سرنگونی حاصل وقت یاران نمی شود دو نیو لا عرضداشت آن
عزیز از دکهن متضمن مضامین تمنّی آئین وابله فریبها و خداع آگین با عرضی اخلاص خان رسیده
جمعیت دل حاصل ساخت این نمیدانند که دلیکه شکست درست ساختنش شیشهٔ شکسته را
پیوند کردن است و از کردهٔ خودگمان بر آن دارند که طرف ثانی وا از یاد رفته و ازین
بی خبر که این مرتبه هم بدستوری که پیش ازین حلفها گذشت از ان طرف بعمل آمد از من
ایمچنان نخواهد رفت درچنین وقت هر که حرف دولتخواهی به عرض رساند از شنیدن
فراموشی طبایع صرف در خموشی است هر چه از پردهٔ تقدیر پیش خواهد آمد تماشا خواهد کرد
باقی عند التلاقی عواقب امور بخیر باد ❀ ایضا در ضلع گنجینه ❀

تاج فرق والانظری سلامت گنجینهٔ عاج عنایتی که فرد فردش بارگاه افروز بهجت بود
و ورق ورقش ورق گردانیدن بهار زا باهل نشاط محفل تکلیف می نمود و رنگش را

زاشکو خندی بر سفیدهٔ صبح و پیش حسن دوغنش شفق بصورت قبح بتماشای تصاویر
دل پذیرش دیدهٔ نظارگیان از برهم زدن چشم برهم و نگاه تماشائیان هنگام نظاره امن
پهلو زدهٔ محویت اتم رنگ آرای چهرهٔ وصول گردیده دل را جلوه گاه ممنونی ساخت
و در تادیت شکر این لطف تازه زبان اخلاص ترجمان مجال چرب زبانی باخته بدعا پرداخت
در باب ارقام صورت و رتبار دربار ایمپار رفته از ابتر بها چندانکه بر روی کار است
جمعیت خاطر نیک خواهان دولت پادشاه جم جاه بر کنار است یاران اخیار پیشه اند اصناف
پیش آمد را برو و قت شمرده از آمد و پیاده بازی خداوند تاج و سریر پروا ندارند و حریفان
خودکام حرذ از غایت غرضمندی در برهمی امور سلطنت بهمی از شرر بخاطر نمی آرند اگر وزیر
است از یک تاده و از ده تا یک یک فهم توفیق تفریق ده تقسیم حق او باب طلب ندارد
و اگر بخشی است بامید جان بخشی هر رنگ سه تابان بی آزرم گردیده نظری بحال اهل شمشیر
نمی گمارد صاحب و غلام را امتیاز تابع زر و یک دست همه از خبرداری خداوند
بی خبر آن قدر چنگ بدامن عافیت طلبها زده اند که از بیشتری مجال کمبران پر داخل احلا
آئین شان نیست بلکه از غایت غفلت و رسوخت کردن حکم والا چندان دامن آتش
زبان کار عاقبت سوز خودها افزوده اند که اگر بازی بی میر ابتر شود و از دو حریف یک را اتفاق
خلال اختلالی در میان آید اندیشه و فکری قطعاً تماشای حال آنان نه برات طلب بندهای
پادشاهی بر عالم بالا و عرضی جان باب آمدهای مخمصه و درماندگی را که از استیلای گرسنگی
آلات حرب بباز ای می برند دیدن نصیب اعدا خود سری یک سر در هر سر بدیکه مانند
ناسردادان بی برگ از بی برگی سودای سرواکردن در سر دارند و بقدر سر موی از نادانی و غلطی
ملاحظه نکرده از سر این خیال در نمی گذرند بسکه سرخ و سفید برآمده اند از سیه روزان
نمی ترسند و بحال سختی کشان روی زر دنمی پرسند و ازین رو که زر سفید و سرخ بدست
آن زبردستان بی پروا افتاده از طرف تهی دستان زیر دست روی و پشت

گردانیدن بغل در می آرند. و چون گنجینهٔ بازان بهر دست دست فرسای بی صبری اند. و هر چند خواستهٔ بی شمار آنها را دست داده لیکن بکمال حرص و آز هنوز تخم زیاده طلبی در مزرعهٔ دل می کارند. و مانند گدایان گرسنه چشم از قناعت بری. درصورتیکه این معنی که سیرت آنان بدین رنگ مشهود ضمیر اقدس افتاده. و ظهور مقدار کی گذشته از دست شان نادر و شاذ ذهن نشین والا گردیده. بنا علیه توجه خاطر ملکوت مناظر بران مصروف که بازی ابتر شده را باز برچیند و ازان بد بازان بزم را خالی ساخته قاسمی را اجازه دهند. که اخیار را بر بساط دولت نگذارد چنانچه این معنی از نقشهٔ فرمان عالیشان پیرایهٔ وضوح یافته باشد آمدنها مستقبل اولی زیاده بر و بازی دولت و بیشبری حشمت حاصل باد

* رقعه بنواب عمدة الملک امیر الامرا حسین علی خان بهادر *

نواب صاحب قبلهٔ خدایگان خیرسان سلامت تقدیم آداب عبودیت و بندگی را مقدمهٔ عرض مرام دانسته معروض می سازد. اوقات بیازمات و ادای ادعیهٔ ترقیات عمر و دولت بسر می رود. دریولا که طوفان بی تمیز بها طغیان دارد بر کنار داشتن خودم ناگزیر افتاد محمد مراد نامراد بی اعتقاد بران ست که بغیر او و اقربایش دیگر برامور سلطنت مجال اقدام ننهاد. و از صد جان درین باب جهد و سعی به ظهور می رساند. داروغگی خواصان و دیوانی صرف خاص و بیوتات از نفر عقیدت پذیر بنام پسر و مزدور خوشدل خود کش گرفت. انگاه برین دل خراشیها اکتفا نکرده قصد جان نمود. احقر غیر از احتیاط و خود داری حصول ایمنی نتوانست. و چارهٔ رهائی از مکایدش به ازین ندانست. الحمد لله والمنه که مژدهٔ عزیمت الویهٔ عالیه سامع افروز امیدواران سعادت قدم بوس گردید. خصوصاً تقویت و جمع دل آنقدر به بندهٔ دست از جان شسته بهم رسید. که امید جان و آبرو حاصل شده و از یکدل بهزار دل گردید قربان آن روز شوم و گرد سر آن وقت گردم که باستقلال سایهٔ عاطفت عالی از دست اعدا و بدخواهان رهائی دست دهد. و بمیامن

و بمیامن دستگیری آن دست گیر درماندگان از شرارت عمر فرسایش وارهید. زیاده حسرت قدم بوس الهی ظلکم ممدود باد و عدوکم مفقود آمین رب العالمین

* ایضا بنواب معز الیه *

بوسیلهٔ گذارش آداب عبودیت و نیاز عرض پرداز می شود نوازش نامهٔ جان بخش پرتو ورود افکنده خاکسار سراپا انکسار را مفتخر و مسعود ساخت. بمژدهٔ تندرستی ذات قدسی صفات و عبور شکر ظفر اثر از آب نربدا جبین ارادت را سجده ریز شکر ایزد متعال نمود. و جمعیت ظاهر و باطن و طمانیت خاطر مضطر افزود. و نواب اخلاص خان صاحب بحصول دولت مواسات سراسر سعادت ذخیره اندوز راحت و سرور شده احوال این طرف را باظهار در آورده باشند بعد روانه شدن نواب موصوف خصومت و بد پردازیهای شخص مشهور و متهم بالفعل از سابق تزاید و تضاعف گرفت. آخر کار غیر از ندامت و خسـ[illegible] و دنیا سودی بر نداشته و نخواهد برداشت. و حالت سراپا ملالت خود چه بر نگارد مغلوب حیرت افتاده ام و زمام استقرار از کف داده مالک دلها گواه است که بدون باد و شرطهٔ دستگیری فضل و کرم عالی زورق عافیت بر روی ساحل رسیدن محال است و از ورطهٔ این مشکلات که در پیش آمده نجات محض از جملهٔ اشکال. در هر حال * ع * زنده و نا زنده بنام تو ام * زیاده ادب مانع * نیر عمر و دولت از مطلع خاور تابنده باد

* رقعه بنواب اخلاص خان میر منشی *

نواب صاحب شفقت فرمای احوال کثیر الاختلال نیازمندان اخلاص پرست مد ظلکم اگرچه التفات نامهٔ متضمن طی گردیدن بعسکر نصرت پرور دوست داد اما مواصلات وافر المسرت نواب صاحب مرجع دل و جان صفاکیشان نواب عمدة الملک امیر الامرا بهادر سلمه الله تعالی وصول نکرده حلقه کوب در انتظار دارد. لیکن از خارج مسموع گشت که ملازمان سامی سالماً و غانماً برکان مقصود فیروز شدند. و بملاقات آنجناب مسرت اندوز گردیدند. خاطر نیاز تاثر

که بملاحظهٔ خطرات راه و استماع عارض شدن عارضهٔ حرارت بدشمنان ذات فیض سمات بمرتبهٔ اتم متعلق و نگران بود تسکین پذیر فت فرصد بر انست که بی شایبهٔ توقف و تاخیر اینکه عنایت نامه پر تواند از وصول شود و نواب محمد امین خان بهادر عرضی درباب تعیین شدن توپخانه و افواج دیگر و مساعدت لکهاء روپیه و اکثر تکالیفات و بحضور ارسال داشته بودند جواب رفت معلوم شد که دل باخته اند و تاب مقاومت ندارند و آنچه از دلاوریها و تدابیر جنگ و موافقت افاغنه لاف پردازی می کردند حرفی بیش نبود الحال کسیکه برطبق مرضی مبارک اصلاح تواند نمود یعنی آن مشفق مامور شده اند غبار فتنه و فساد فرو نخواهند نشاند شمابر گشته بیایند و از جائیکه رسیده اند برگردید یقین که بموجب یرلیغ معلی بعمل خواهند درآورد و آنجناب باهتمام آن خود را معاف نخواهند داشت زیاده نیاز مندی

* بنواب عبد الصمد خان بهادر ناظم صوبهٔ لاهور *

نواب صاحب گرامیقدر مهربان دوستان سلامت مفاوضهٔ بهجت طراز در زمانیکه انتظار از حد گذشته بود وصول نموده بمسرت اندوز ساخت عرضه اشت بنظر خدیو جهان گذرانیده چندانکه مناسب و مستحسن دانست از پاس مراتب نمک خوارگی و عدم التیام باعدی و حسن اعتقاد آنجناب والا بعرض درآورده شد خاطر ملکوت مناظر را باقصی غایت خوشنود یافت درین وقت نمک حرامان بشیوهٔ کفر آمده فکر دیگر دارند ناخوشی و کلفت مزاج مبارک بدرجهٔ کمال است مرکوز باطن اقدس مواطن آنکه سوای قوم خود یعنی مردم مغل که از قدیم خیر بیت دولت خداداد دودمان تیموریه می خواهند با کسی چشم وفا ندارند چنانچه نواب محمد امین آخان چین سلمه الله تعالی را به عنایات بینهایات نواخته اند که در صوبهٔ مالوه و اجین رسیده سد راه حسن علی خان شوند و داد مردانگی داده مخالف را زنده نگذارند و نواب نظام الملک را هم طلب حضور فرموده اند و بآن رکن السلطنت نیز پیش ازین درباب آمدن بحضور ایمای رفته یقین که در تهیهٔ عزیمت این طرف خواهند بود فرمان

فرمان در جواب عرضه اشت شرف صدور پذیرفته حضرت انتظار بسیار دارند از روانه شدن نواز ودتر عرضه اشت باید کرد که موجب رفع تردد خاطر مقدس تا ثر گردد

* رقعه بنواب عزیز خان بهادر * نوابصاحب و قبله مشفق و

مهربان سلامت درینوقت که سید عبد الله خان کمر مخالفت و عناد محکم بسته آمادهٔ کین و فساد است و در فراهم آوردن جمعیت سپاه سراً و جهراً سرگرمیها دارد و برادر دویمش نیز بموجب اشارهٔ اش از دکهن حرکت کرده بقصد تدارک می آید حضرت چون چنینها به تحقیق دانسته اند پیش نهاد همت علیه چنانست که عمدهای قدیم الخدمت عالمگیری مثل نواب محمد امین خان چین بهادر و نظام الملک و عبد الصمد خان را طلب حضور فرموده مستعد گوشمال اعدا شوند چنانچه فرامین مطاعه بنام امرای موصوف صادر گردید هم درین باب یرلیغ معلی برای آن مشفق نیز حوالهٔ احقر شده که ابلاغ دارد و خود هم برنگارد قبلهٔ من درینوقت زود تشریف آوردن اینصوب صوابدید و محض صلاح دولت است لازم که به مجرد ورود فرمان نهضت فرماشده عرضه اشت بحضور پر نور ارسال نمایند بعد رسیدن باینجا هرچه مکنون بطون سامی و نیاز مند است بحصول آن خرسند بهاد ست خواهد داد زیاده ظل عاطفت ممدود باد

* رقعه براجه چهبیلا رام بهادر صوبه دار اله آباد * راجه صاحب مهربان

دوستان سلامت هنگامهٔ حضور بعلت بد اندیشی دز برهویدا خواهد بود پیش ازین فرمان والاشان مشتمل بر طلب آن مهربان عز ابلاغ یافت دیروز بابندهٔ درگاه خلائق پناه ارشاد شد که حسب الحکم متضمن تاکید هرچه تمام تر بار قام درآرد بنابران می نگارد که انتظار آن مهربان در پیشگاه خاطر مقدس و معلی بمرتبهٔ کمال است هرچه زود دوستان با جمعیت شایسته عازم حضور شوند صلاح و بهر اینه در ضمن این معنی بمراحم پادشاهانه مشمول گردیدن و بمشتهای تمنا رسیدن متصور شوند زیاده جمعیت باد

* رقعه براجه راج ادهراج جیسنگه سوای کچهواهه * راجه صاحب مشفق

و ملاذ مهربان سلامت بوصول مکاتبهٔ بهجت موصول مسرت اندوز بها دست داد و مژدهٔ
عزیمت حضور مهر اساس مسرور و در عشرت بر روی منتظران کشاد چون مزاج مبارک و معلی
معلی این خبر خرمی اثر بود دهمان روز گرامی نامه بنظر اشرف و اعلی گذرانیده شد آثار بشاشت
بسیار از بسیار بر چهرهٔ نمایون لمعهٔ ظهور یافت مرضی والا برین است که باستعجال
هرچه تمام تر بسعادت ملازمت دریابند یقین که بمنازل طولانی قطع راه نموده داخل دار الخلافت
خواهند شد و از هر منزل به نگارش اخبار خیریت توجه خاطر مصروف داشتن بجا زیاده هرچه
بقلم در آید اشتیاق است گلشن اقبال خرم باد

* رقعه براجه چیت سنگه راتهور بهادر * راجه صاحب مشفق مهربان

سلامت مفاوضهٔ انبساط انتما ورود نموده منبسط مسرور ساخت از نارسیدن مکاتبات
دو سه از سطری چند شکوه آمیز حسن تحریر پذیرفته بود و یاد از فرط مهربانی داد و پیش ازین
مکتوبی رنگ طراز عارض وصول گردیده بود در جواب آن نوشتها اقدام یافته از آن
باز همین نامهٔ نامی رسیده نیاز مند درگاه ایزدی بخدمت مهربانان خود بی حکم خداوند
خلد الله ملکه در ترقیم رقایم مبادرت نکاری نتواند برد اگر درین مدت چیزی از حضور
کرامت گنجور ارشاد می یافت بآن مهربان خطی می فرستاد و در ابلاغ ارشاد نوشتن
پاسخ معذور و راضی به قصور نمی بود بهرحال از نیک خواهان صمیم تصور نمایند و متواتر بلطف
و اشفاق نامه خرسند دارند زیاده ریاض دولت سرسبز باد

* رقعه براجه راج سنگه بهادر * راجه صاحب بسیار مهربان

سلامت رقیمهٔ نشاط افزا وصول نموده خوشوقت ساخت بندگان حضرت ظل سبحانی اکثر
از احوال آن مهربان استفسار می فرمودند بنابران معروض نموده شد که بفدوی درگاه
محبت نامه نوشته اند از فحوای آن هویدا می شود که ساعت روانه شدن مقرر نموده اند
عنقریب شرف ملازمت حاصل می سازند ازین معنی در خاطر اشرف بغایت خوشنودی بار

بار یافت و ارشاد شد که هرچند زود بیایند بهتر درین صورت صلاح آن ست که بسا توقف
ده نوروزیده با جمعیت شایسته عازم آستانه بوس والا شوند و روزیکه نقل مکان نمایند
مکاتبهٔ انبساط افزا به تحریر در آرند که بعرض اقدس و اعلی رسانیده آید زیاده بهجت و جمعیت باد

* رقعه براجه جگت چندر بهادر ماکک کوهستان کمایون *

ابهت و عوالی مرتبت رفعت و معالی منزلت ملاذ و مهربان برادران سلامت اخوت
نامهٔ مسرت افزا در زمان عشرت نشان رنگ پرداز چهرهٔ وصول گردیده مواد
بهجت و سرور افزود و حسن نگارش پذیرفته که دل تودد منزل با وصف محبتهای دیرین
و ربط همسایگی وطن می خواهد که اگر لطیفهٔ بدل دستار درمیان آید هر اینه اساس یگانگی
و مواخات استحکام تواند پذیرفت ازین نکتهٔ نشاط انتما آن قدر انشراح و ارتیاح
خاطر افزود که خامه در شرح آن سر از پا و پا از سر نمی شناسد و نامه از اندراج آن برخود می بالد

* بیت * لب نمی آید بهم از خندهٔ این شادیم * آفتاب از آسمان گوید مبارک بادیم *

این امر بهجت اثر دل پذیر را بجناب جهانبان مآب معروض نمودن مستحسن افتاد و در
مزاج مبارک بغایت آثار سرور جا یافت و از راه فضل و کرم خلعت فاخره و جواهر و اسب
و فیل برای آن اخوت مرتبت با مرحمت نامهٔ خاص صادر گردید چنانچه این همه عطایا با دستار
سربستهٔ خود بدستور رایج مع بعضی از هدایا جواهر و اسب عراقی و دیگر لوازم این شادی
شادمانی آیین بموجب فرد علیحده ابلاغ یافت چیرهٔ خود را از و دبفرستند که بساعت سعید
در همین موسم هولی زینت فرق وداد ساخته آید و داد عشرت و نشاط داده شود زیاده
خوشکامیها حاصل اوقات باد

* رقعه بداود خان پنی نوشته شد *

عنایات الهی و تفضلات پادشاهی قرین حال خجسته مآل امارت و ایالت مرتبت ابهت
و بسالت منزلت خان سمو المکان استظهار مهربان باد درینولا که سید حسین علی خان از
غضب سلطانی ثمر رسیده به تکلف ادبار سرکشی ورزیده پا از جادهٔ اطاعت و انقیاد فراتر

گذاشته باراده فاسد قصد حضور دار و بلند وی درگاه آسمان جاه ارشاد شد که حسب الحکم والاتان سمو المکان برنگارد که اگر از عهدهٔ باغی و نظم و نسق صوبجات دکهن تواند برآمد عرضداشت بحضور پر نور ارسال دارد نافرمان والاشان عزّ اصدار یابد لهذا بموجب منشور لامع النور نگارش می سازد که قسمیکه مرکوز خاطر اشرف و اعلی شده است در صورتیکه ممکن الوقوع داند در تقدیم مراتب عقیدت و انقیاد و حکم جهان مطاع بفاذ پرداخته معروض دارد دآنگاه یرلیغ قضا تبلیغ ابلاغ خواهد یافت زیاده چه نوشته شود

* بواسع علی خان نوشته شد *
عمو صاحب مشفق

مهربان سلامت از نیرنگیهای روزگار شعبده باز آنچه بتازگی بروی کار آمده این است که چون تدبیر تربیت سلطنت دانسته اورخنهٔ مملکت برزنه صواب اندیشی بندهٔ درگاه بود چه انکه بایستی مبادرت باقدام آن بکار میرفت آخر کالنجان عرف محمد مراد کشمیری را که چون سایه روز و شب همراه می بود و بر کاردانی او اعتماد تمام داشتم به حضور برده کیفیت او را اظهار نموده شد در خاطر بود که صراحة درین امر پرداختن صلاح نیست آن عزیز اگر بطریق رد و کشش باشد بهتر اما چند روز گذشته قرب و مصاحبت آنقدر پیدا کرد که پادشاه بی اجازتش در هیچ امر دم بر نمی آورد و باوالدهٔ پادشاه بوسیلهٔ جنسیت کشمیری نژادی نسبت هم جلدی بهم رسانید و خود را عموی والدهٔ پادشاه مقرر گردانید در کمتر ایام کارش بجائی رسید که حقیقی هیچ کس گمان آن نداشت به خطاب رکن الدوله اعتقاد خان بهادر فرّخ شاهی و علایای ماهی و مراتب و پلنگ خوابگاه شاه جهان پادشاه ممتاز گردید هر کرا می خواست بمناصب پنج هزاری شش هزاری تا هفت هزاری رسانیدن محتاج بعرض نبود اول کسیکه آماج خدنگ مکافات من بودم اصلا آن احسان فراموش احسانها یاد نداشته خدمتیکه داشتم به پسر و داماد خود مقرر نمود و بزین هم اکتفا نکرده همت بدین آزارها مقصود داشت رفتن دربار مناسب ندانسته خانه نشینی ضرور افتاد تا زمانیکه حسین علی خان

خان داخل سواد دار الخلافت شد منزوی بودم آن روز که فردای آن پادشاه اسیر و آن فرتوت لعین تشهیر می شود شقهٔ فرمان بنام من متضمن طلب فرستاده رقم پادشاه بتاقیش او فرمودند که پیش حسین علی خان رفته دریابند که دهٔ خاطر چه دارند همین که از قلعه برآمدم مردم عبد الله خان به قلعه درآمده بند و بست خود کردند و احدی را از بندهای پادشاهی تا فراش و سقا درون قلعه نگذاشتند و هیچ یکی را رفتن نمی دادند آن لعین را هم برآوردند فردای آن پادشاه را قید کرده بمحول و در مکان جهنم نشان بشدید العقاب محبوس و بعد از ان بی جان ساختند و آن لعین را هم تشهیر نمودند آنگاه مرا از ان بلا مناص دست داد لیکن بلای دیگر در پیش آمد اگرچه حسین علی خان با من بد نبود اما عبد الله خان دل بری داشت همان قسم خودداری باعترو را افتاد ناگاه خبر او رنگ آرائی نیکو سیر پسر محمد اکبر نبیرهٔ حضرت خلد مکان قلعهٔ اکبرآباد و سر کشی راجه چهبله رام در اله آباد و خوج کشی راجه جی سنگه سوای در اجمیر و شکر به مقاومت آراستن نظام الملک در دکهن اشتهار یافت هر دو برادران رفیع الدوله پسر رفیع الشان را که بر تخت نشانیده بودند برآورده روانهٔ اکبرآباد شدند قراولان و هزاریان توپخانه متعینهٔ قلعهٔ آباد نیکو سیر را گرفته آوردند آنگاه بعد روزی چند عبد الله خان راه دار الخلافت گرفت و حسین علی خان مع پادشاه عالم و عالمیان محمد شاه که بعد وفات رفیع الدرجات از قلعهٔ دار الخلافت طلبیده صاحب تاج و تخت ساخته بودند براه دکهن در افتادند دیگر هرچه رود هد نوشته خواهد شد

* بناصر خان بهادر ناظم صوبهٔ کابل *
خان صاحب بسیار

مهربان دوستان سلامت مکتوب دوستی اسلوب وصول نموده خاطر اشتیاق آثار را مسرور و منبسط گردانید و در مقدمهٔ مصارف آن صوبه و درخواست صدور تاکید بامارت مرتبت عبد الصمد خان بهادر نگاشته بودند بعرض رسانیده شد همان وقت بوکیل خان مرزا از حضور کرامت گنجور تاکید رفته که پرگنهٔ امین آباد و غیره بدستور سابق در تنخواه مصارف

کابل مقرر است بوجه من الوجوه درین امر تخلف در میان نیامده امید است که صوبهٔ مذکور سرحدیست خدا نخواسته اگر فتنه سر زند از موکل تو فهمیده خواهد شد او التماس نمود که در عرصهٔ یک ماه راضی نامه از گماشتهٔ ناظم صوبهٔ مذکور بنظر انور می گذراند چنانچه مچلکه ازو گرفته شد خاطر جمع دارند در رسیدن زر محالات مرقومه توقف رو نخواهد داد

* رقعه بابو البرکات خان صوبه دار کشمیر *

خان صاحب دوست دو مهربان دوست سلمکم بعد شوقیکه نهایتش نیست ما هو المرام به تحریر در می آید رقیمهٔ الوداد وصول نموده منبسط ساخت درینولا مکرر نالش اعیان کشمیر بحضور پرنور رسیده ناخوشی مزاج مبارک بدرجهٔ اتم ظهور در آمد و به بندهٔ درگاه آسمان جاه ارشاد شد که درین باب بتاکید بر نگارد که از احداث بدعت و روا داشتن ایذای اذیت خلق الله باز آمده بتدارک مافات پردازد و اگر باز نالشی در میان خواهد آمد ثمرهٔ آن خوب نخواهد بود لهذا نوشته می شود که برطبق حکم والا عمل در آورده راضی نامهٔ مهری ارسال دارند دیگر از خط خان صاحب مهربان عبد المجید خان سلمه ربه دریافت خواهند نمود زیاده چه ارقام رود

* رقعه بنواب برهان الملک سعادت خان *

نواب صاحب مشفق مهربان سلامت وصول مراسلهٔ گرامی موجب ابتهاج خاطر گردید عرضی بنظر انور گذشت از زبان مبارک تراوید که از خصومت و عناد مردم پروا ندارند ما خود بدولت بهمه حال توجهات بحال آن عمدهٔ قدردان داریم * مصرع * دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست * باید که بوجه من الوجوه از مخالفان خائف نبوده بکار خود سرگرم باشند بنابران قلم می آید که التفات خداوندی در حق آن مهربان بیشتر از بیشتر مبذول است هرچند ناتوان بیان جرأت تراشیده لیکن لمعهٔ قبول نیافت مخلص بپاس مراتب خبرداری غافل نیست در صدد که بر حالات خیریت سمات و مقدمات ضروری متواتر مطلع می شده باشد زیاده مهربانی باد

* رقعه بنواب قمر الدین خان بهادر *

نواب صاحب

نواب صاحب مشفق مهربان قدردان سلامت از روزیکه بموجب حکم جهان مطاع عالم مطیع بقصد مالش گوش کنار متوجه شده پیش از دو قطعهٔ علوفت نامه پرتو وصول نینگنده خاطر نیاز مآثر متعلق دیگران اخبار خیریت و فتح و فیروزی اولیای دولت خداداد است درینولا که آوارگی اشقیا و خیرگی آنها در عالم گر نیاد و در فکر و تدبیر افتادن ملازمان گرامی و قرار داد صلح و آشتی بر قبول درخواست شان بموجب صوابدید نواب صاحب والا مناقب صمصام الدوله خاندوران خان بهادر سلمه الله تعالی معرفت راجا اوهراج و راجهٔ جی سنگه سوائی مسموع شده انتظار چه اضطرار برتبهٔ کمال لاحق حال شکسته بال گشته ما لک دلها هرچه بر دل می گذرد بهتر می داند و تردد مزاج مبارک حضرت ظل سبحانی بحیثیت که در تحریر نمی آید ترقیکه بر کیفیت صحت و سلامت ذات جمجسته صفات و انفصال امری که در پیش است مطلع سازند سرمایهٔ جمعیت خاطر مضطر درین خواهد بود دیگر از فرمان کرامت نشان هویدا خواهد شد زیاده عمر و دولت باد

* رقعه بنواب صمصام الدوله خاندوران خان بهادر *

آفتاب عمر و دولت نواب صاحب والا مناقب مشفق و غمخوار سلمه الله تعالی از خاور خلود فروغ افزای ساحت آمانی و آمال یک خواهان باد درین روزها که قریب یک ماه انقضا یافته عنایت نامه در نیافته خاطر آشفتهٔ اخبار تندرستی و خیریت هست علی الخصوص حالیکه حالا باستماع حقایق موحش آنجا دارد در قالب تحریر نمی توان آورد نصرت بخش حقیقی اشقیا را منکوب و مقهور سازد و فتح و فیروزی نصیب شکر اسلام گرداند امیدوار بر آنست که بنگارش علوفت نامه جانی تازه بخشند زیاده هرچه بعرض در آید دعای فتح یابی و فیروزمندیست ظلکم ممدود باد

* رقعه بنواب چاند خان بهادر عموی نظام الملک *

نواب صاحب شفقت فرمای قدردان سلامت کرم نامهٔ گرامی وصول نموده توفیق بهجت

اندوز بیابخشید آنچه از حالات تشتت و استقامت خاطر عاطر از رهگذر کثرت طلب سپاه
ارقام پذیرفته بود مفصل معروض جناب شهریاری نمود بر زبان کرامت ترجمان گذشت
که چرا به حضور نمی آید درین صورت احوال پرداز نیامیزد ولی تواند شد بالفعل به کمال
فضل و افضال مبلغ پنجاه هزار روپیه تنخواه فرموده اند لازم که مبلغ مذکور بصرف مایحتاج
ضروریه در آورده عازم استیلام عتبهٔ سپهر رتبه شوند انشاء الله المستعان بعطای خواستهٔ
بهبو است و دیگر عنایات پادشاهی جمع خاطر دست خواهد داد زیاده ایام بکام باد

* بنواب مهابت خان بهادر صوبه دار تهته * نواب صاحب مهربان
قدردان سلامت رقعه متضمن داخل شدن بمکان متعلقه و دخل در امور خدمت و ارجاع
وکلای خدایارخان لطیفی و دیگر زمیداران آن طرف وصول نموده بدریافت مژدهٔ خیریت
و تندرستی سرور موفور وصول گردید ارقام پذیرفته که مخلص در امور مرجوعهٔ وکیل سرکار
بتقدیم مراسم سعی خود را معذور ندارد هویدا خواهد بود که در عهد حضرت خلد منزل بخدمت
نواب غفران مآب چه قدر بندگی متحقق داشتم باز بعد رحلت آن جناب هنگام
تجویز وزارت بنام نامی درجه درجه جهد بکار برده ام ازانجا که از کلمة الخیر در گذشتم
بهر حال نظر برین مراتب پاس ارتباط قدیم قرین خاطر است بدستور سابق در ادای
مراسم خیراندیشی دقیقهٔ از دقایق فروگذاشت نخواهد شد ترصد که بلطف یاد آوری
خرسندی شده باشند زیاده ترقیات روزافزون باد

* بنواب ظهیرالدوله بهادر * نوابصاحب بسیار مهربان مشتاق سلامت
برسیدن مکاتبهٔ ابتهاج معدن خوشدلی فراوان رو نمود و برمانی الضمیر اطلاع رفت
مسبب الاسباب بفضل خود آنچه دل می خواهد سرمایهٔ انجام بخشد در صورت پیش
برد مودود عواطف پادشاهی شدن و بمهمهای تمنا رسیدن بدیهی هنگام عرض این مرام
از زبان حضرت ظل سبحانی بر آمد که امر خطیر را سرانجام دادن بخاطر قرار داده اند کارساز

کارساز حقیقی را است آرزو در صورتیکه بفضله و کرمه این کار برحسب مدعا ساخته می شود
در منصب و مراتب از سایر معلیه ممتاز خواهند شد لازم که زود احوال آنجا و وجه بست
نشستن نقش دل پذیر به تحریر در آرند زیاده هرچه می خواهند میسر باد

* رقعه بنواب خانزمان خان بهادر ناظم صوبهٔ ملتان * نواب صاحب
شفقت فرمای قدردان سلامت مکتوب محبت اسلوبیکه از راه نزدیک لاهور حسن نگارش
پذیرفته بود رنگ افروز چهرهٔ وصول گردید بعد رو فصل هادی برحق غرا سمینه رونق پیرای
مکان متعلقه شده باشند برین معنی هر چند زود تر آگهی بخشند ذریعهٔ انشراح خواهد بود
برای اضافهٔ پسر آن برخوردار خان مرحوم عرضی از نظر انور گذرانیده شد بدستخط تقدس
نمط مزین گردید و بوکیل آن مهربان حواله نموده شد که ارسال دارد سیاست و خصوصیت
دستگاه مهنه سنبل داس وطن دار ملتانست چندانکه بوسیلهٔ نیکوخدمتیهای او دل
دوستی منزل است هویدا خواهد بود غرض از صوبه داری گرامی سوای این دو چیز امری
دیگر نیست یعنی اول آنکه کارهای آنجا دلخواه سرانجام یافته موجب جمعیت و فراغت آن
مهربان شود دوم آنکه مطالب مهتهٔ مذکوره بنحویکه در وطن از طرف اعدا ایذائی بمشارالیه
و جهه و متعلقان و برادرانش نرسد و فراغ خاطر باشند و از امور قانون گوئی ارحد یرا مجال
شراکت نماند و کسی اقدام خصومتش ننماید کرد بمیامن توجهات شریف ساخته و
پرداخته گردد و برادرانش که هر یکی کارآگاه دولتخواه و شایسته سلیقهٔ راستی
و نیکوکاری دارند در عمل نواب شیرافکن خان و سید حسین علی خان صوبه داران
معزول آنجا قسمیکه در سرانجام نیابت صوبه داری و اظهار کفایت سرکار و رفاهیت
رعایا و برایا پرداخته نیکنامی اندوخته بوده آشکار است هردو صاحبان موصوف
در زمان ملاقات ها بسیار از بسیار حسن لیاقت آنها را می ستودند بلکه ممنون دوست داره
بودند که برای چنین کسان سفارشش می نوشت حالا زیاده بران در خدمت پرستی

و حصول خوشنودی و رضاطلبی گرامی خواهند پرداخت و بوساطت کاردانی خودها را مورد
التفات سامی خواهند ساخت و ممنونی دوستدار بران مستزاد خواهد بود زیاده چند انکه
درین باب نوشته شود کم است مقاصد و مطالب باطن متحصل باد

* رقعه بافضل الدین خان عم زادهٔ کلان *

خان صاحب مشفق مهربان برادر ان سلامت خط مسرت نمط مشتمل بر داخل شدن به مکان
خدمت و ارجاع عمله و فعلهٔ آنجا و اجرای امور تشخیص و تحصیل و وعدهٔ ترسیل زر در عرصهٔ
چند روز وصول انبساط نمود از طرف کارهای آن محال جمع خاطر دست داد یقین که در
ارسال هندوی خلاف وعده راه نخواهد یافت تقاضای نواب محمد امین خان برای وجه
باقی قیمت حویلی و آئینه محل بمرتبهٔ کمال است هم زر و هم طومار و اصلاحات عبد اللطیف خان
نایب نواب معزالیه فرستادن ضرور تر و برای بندوبست ارقام یافته صاحب اختیار
دارند هر کرا انجا مانند مقرر نمایند زیاده چه نوشته شود

* رقعه بامیر خان خویش از گوالیار * خان صاحب مهربان

سلامکم در باب احقاق حق سید جمال الله پیش ازین نوشته شده بود درینولا ظاهر گردید که در
جواب آن بناخوشی و استکراه بر زبان آورده‌اند که نوشتن فلانی یعنی دوستدار حکم آب
سبیل دارد و الحق هم چنین است لیکن هر چند که از بد و شعور بر لوح حال خیرخواه خلق الله چنین
قلم تقدیر رفته که هر کرا اظهار ستم رسیدگی می کند اگر بحالش پرداخته نشود چه شود و بدامی
یا درمی یا قلمی یا قدمی اعانتی بکار برده چه رود عجب که با وجود واقفیت و منع و آئین این
بیمروت پاس ترس یوم الدین مدین رنگ در محفل مذکور می نمایند و ورا ندکی غایت
دل سوزیهای مرا پامال نسیان ساخته زبان طعن می کشایند بهر ازین نفس دور ازینها باز
داشته شود و از خاندید کنجهایمنی بود اما بهم آن ست که اگر از سبیل حرف پا برآخند دیوار
اخذ ادا از پا در آید زیاده زیاده است * رقعه

* رقعه بنواب غازالدین خان بهادر غالب جنگ *

نوابصاحب بسیار مهربان مشفق قدردان سلامت درینولا آنچه از مشیمهٔ تقدیر بوجود آمده
پرتو انداز ذهن گرامی گردیده باشد چون عمدة الملک از فراز مسند زندگانی به نشیب فنا در
رفت بندگان حضرت ظل سبحانی بموجب صلاح نواب وزیر الممالک محمد امین خان
بهادر متوجه دار الخلافت شدند هم درین اثنا معروض جناب خلافت و جهانداری گردید
که قطب الملک و را انجا رسیده ارادهٔ فاسد مصمم کرده سودای مقاومت در سر دارد
نواب وزیر الممالک به بندهٔ درگاه فرمودند که فیما بین شما و غالب جنگ از غایت اتحاد
بوجوه من الوجوه جدائی نیست آن قدر خیرطلبی ها باهم متحقق است که یک جان دو قالب
عبارت از ان است از راه مصلحت بر نگارند که از مرافقت او احتراز واجب دانند
بلکه اگر توانند در اسیر و دستگیر ساختنش اهتمام تمام بجا آرند و دیگر بندهای پادشاهی که در آنجا
اند همگنان را شامل ساخته بسر گرمی انقیاد و حکم والا بر گمارند و افواج قاهره از حضور نورا
رسیده انگارند بنابران می نویسد هویدا است که از بادشاه و بادشاهزاده‌ها هر که اقبالش
برگشت رسم قدیم است که نمک خواران و جمهور سکنه متفق شده نمی گذارند که درون
قلعه توانند رفت احوال پیشینیان تکرار کردن افسانه پردازی بیش نبود و از روی تواریخ
عیان است بنابران بر کیفیت احوال معزالدین اکتفا رفت میدانند که اسد خان
چه کرد درین صورت بندهای آن دودمان والا شان را واجب که رفاقت مردم
باغی گوارای طبع شان نگردد تا مقدور و امکان به فرونشانیدن غبار فتنه و انطفای نائرهٔ
فساد بکار برند یقینکه نظر برین مراتب شکرانهٔ فتح و فیروزی اولیای دولت
خداداد بجا آورده و ورزدین دیگر حقوق مخالف دقیقه از دقایق جانستانی اعدا فرو
گذاشت نخواهند کرد ادبار او ازینجا باید دریافت که حسین علی خان با آن شجاعت و
آن قدر جمعیت در طرفة العین بدست یک سپاهی بخاک و خون در افتاد و افواجش

همه نامردانه گریخته جان بسلامت بردند بابیان مردم فراری رفته جمع شده اند مشهور است
که زده را می توان زد و نیز بیاد خواهد بود که از ان روز که یکی پادشاه را برای نام همراه
کرده براه دکهن درافتاد و یکی روی نکبت و ادبار بطرف دار الخلافت در آورده
بر زبان که و مه و طفل و جوان و پیر و غنی و فقیر همین بود که جنگ بشکست و نرد گشته شد
هفته نگذشته باشد که حسین علی خان گرفتار قهر الهی گشت انشاء الله تعالی دومی را نیز
همین روز بپیش آمدن است حلق خلق کوس خالی است اعلای خلاف این فال غیبی
را قرین گمان و تخمین ندارد و این قدر تعیش و درازی با مقتضای قلبی و دل و یکدلی بکار
رفت ترتیب آنکه حرف خیرخواه را عین صلاح و محض صواب دانسته از خیالات باطله
خاطر را یکسو فرمایند و عرض داشت متضمن اطاعت و انقیاد حکم والا و پهلو تهی ساختن از
رفاقت مخالف شقاوت انتما ارسال دارند و بنواب وزیر الممالک نیز بهمین
مضمون بارقام در آرند زیاده چه ابرام رود فضل ایزدی رهنمای منزل مقصود باد

* رقعه بنواب بیرم خان نوشته شد *

نواب صاحب مشفق مهربان سلامت یگانگی نامه که باشقهٔ نواب قطب الملک مرسول
شده بود وصول نمود ظهور این همه سعی گرامی هرآینه برهگذر غمخوار بیا متصور نگردیده اما
مخلص هرچه اصوب و بصلاح اقرب دیده اند این ست که بفضل ایزد توانا ایام بکام خدیو جهان
و جهانیان گردیده هر که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون خواهد گذاشت از سر خواهد بر افتاد
ازین جا قیاس باید کرد که برادر خورد با آن جاه و حشم در چشم زدن بخاک و خون غلطید و
افواجش نامردانه یکسر گریختند اگر در ارادهٔ خدا انی بود موری ما دیرانی کشت و صوه شاه
باز برانگیختی نمی گردد و دانست که از پردیدن فنک خاک او بار بر هر برادر کلان هم پیچیده شود
آن مهربان بکدام مصلحت رفاقت او اختیار کرده اند بمعارض یا بمعارض یابند بیری دیگر
از ان آفت گاه قریب العدم بر آید اگر فرصت دست دهد روانهٔ این طرف شوند والا

والا بجانب دار الخلافت بروند و نواب قطب الملک اگر بقالا و زبی بخت از ارتکاب
بغی و طغیان محترز بوده بندگی درگاه والا قبول نمایند زود مطلع سازند که بعرض اقدس
رسانیده در باب بحالی منصب و جاگیر و نظامت صوبهٔ کابل سعی بکار رود زیاده از آفات
محفوظ باشند

* بسید کمل خان *

حفظ و عنایت الهی قرین
حال خان مهربان باد مسموع شد که بعد هزیمت خوردن بدار الخلافت رسیده با مخلف
ملحق شده اند آنوقت چه کرده که حالا خواهند کرد چون قبله گاه شما بدم واپسین شما را بما سپرده
بودند از انوقت تا عهد شاه شهید مرحوم در احوال پرداز بیاد بهبودی شما هیچ گونه قصور
نمی کردیم از ان باز در عهد مبارک هم راضی به تغافل نبودیم آخر الامر نتیجهٔ آن چنین بظهور
آمد که بهنگام فرار و ورزیدن راه خیمه ما را فراموش کرده بدان طرف رفتند اگر ما ما
برمی خوردند چه می رفت و کدام نقصان پیش می آمد بهرحال الحال خانه خانهٔ شماست • بیت •
• هنوزت گر سر صلح است باز آی * از ان محبوب تر باشی که بودی * اگر این معنی بخاطر بیاید
بوطن بروید بعد فتح طلبیده خواهد شد و زیاده بر سابق مشمول مراعات خواهند گردید و بسر منزل
مقصود تواند رسید جواب زود بر نگارند که موجب رفع انتظار گردد زیاده چه نوشته شود
قطع مراحل صلاح قرین خاطر باد

* رقعه بناصر الدین خان برادر خورد نوشته شد *

خان سعادت نشان برادر عزیز محفوظ بعواطف ایزد منان بوده از ثمرهٔ آن بهره ور
باشند بعد دعوات و اشتیاق ملاقات عشرت میثاق بقلم در می آید رقیمهٔ انبساط ضمیمه
محررهٔ دوم رمضان المبارک رسیده مسرت پیرای خاطر گردید شکر خدا که خیریت ها
حاصل است از تصمیم ارادهٔ این طرف ترقیم یافته بود موجب سرور فراوان گشت
باید که توقف پسند نبوده زود تر بدیدار راحت بهار همگنان را خوشوقت سازند و تا دست
داد این امر انبساط آثار بر سبیل تواتر بتحریر مکاتیب خرّمی تراکیب مسرور ساختن لازم

داعم زیاده قرین جمعیت باشند

* رقعه به فیض الدین علی خان برادر خرد *

حفظ و تربیت ایزد توانا مقارن حال سعادت اشتمال برادر عزیز القدر باد برسیدن مکتوب مرغوب خاطر را سروری تازه رو نمود و مژدهٔ نقل مکان کردن بعزم این طرف بر عشرتها افزود * بیت * از آمدنت که نوبهار طرب است * دانی که چه خوش است زود آمدنت * مسموع شد که افضل الدین خان صاحب بیمارند از انجا که بر سر راه اند از مراسم عیادت در گذشته کما ینبغی از احوال ایشان اطلاع حاصل نمایند که کدام عارضه دارند و معالج کیست و غذا چیست آیا از سابق تخفیف دست داد یا همان قسم حالت است انتظار خوشخبری صحت ایشان بدرجهٔ اتم دارم شافی برحق شفای کامل عطا فرماید

* رقعه بشاکر الدین خان برادر خرد *

رفعت و اخوت پناه عزیز القدر سلامت رو بدیر است که خطوط بهجت منوط نیامده انتظار خیریتها زاید التحریر است چندین تغافل درین باب نامناسب باید که بدستوری که تا امروز بنا نوشتنها میل خاطر بوده آینده نیز باشد برادران عزیز القدر ناصر الدین خان و فیض الدین علی خان می آیند چه خوش بود که آمدن شما هم با ایشان صورت پذیر شود اگر بسببی توقف رو دهد همراه نواب سعادت نصاب نورچشم امین الدین خان بهادر که بعد فتح و فیروزی اولیای دولت ابدمدت و مخذول و مقتول گشتن عبد الله خان ان شاء الله تعالی فرمان والاشان و عنایت نامهٔ نواب وزیر الممالک در باب طلب حضور بنام او شرف صدور می پذیرد آمدن شما بچندین وجوه مستحسن متصور است تا هنگام دیدنها از حالات خود نویسان باشند زیاده والسلام

* رقعه بمصطفی علی خان *

سعادتمند کامگار در حفظ آفریدگار باشند خطیکه باستماع رویداد حضور به کمال تردد و اضطراب خاطر نوشته بودند بمطالعه درآمد بفضل مفضل حقیقی از زمرهٔ خداوند کشان و تهم الحاقت یکی مقتول شده و آن دیگری که این طرف از اسلام آباد عرف متهرا می آید

می آید امروز یا فردا او نیز فشردهٔ پنجهٔ اجل می گردد بمجرد وزیدن نسایم نصرت و ظفر بر پرچم لوای جهانکشای حضرت خدیو گیهان منشور لامع النور در باب طلب نواب برخوردار نورچشم امین الدین خان بهادر طال الله عمره عز اصدار خواهد یافت و آن سعادتمند را نیز همراه آمدن ضرور خواهد بود زیاده چه نگارش رود

* رقعه باحمد علی خان برادر خورد *

اخوی اعزی قرین عافیت باشند به مطالعهٔ رقیمه که فرستاده بودند بر احوال شما آگهی رفت این همه رنج و خستگی خاطر از بدوضعی قرض خواهی خود بر خود گرفته اند فراخور بهای که در روزگار سلامت عمل درآورده اند و از وام گرفتن دست کوتاه نکردند یاد خواهد بود معنای این معنی اگر کشمکش و بی مقداری نباشد دیگر چه باشد دران وقت کسیکه به مقتضای دردمندی در باب احتراز از فضولی و اسراف بر ممانعت می افزود بنشیش زبون و خار مغیلان می دانستند و از منهیات کنار گرفتن نمی توانستند و ابله دلان باندیشهٔ چنین بد پیش آمدها بار رکاب چنین امر ناصواب احتیاط بکار برده اند و می برند و قدرشناسان عافیت اندیشیها بملاحظهٔ همین قسم نادیدنیها بعمل آورده اند و می آرند بهرحال انما الاعمال بالنیات بهر صورت که دانند و توانند فکر استخلاص خود نمایند

* رقعه بخلف الصدق نواب امین الدوله خان بهادر *

نواب سعادت نصاب نورچشم خاص زندگانی سلمه الله المنان بعد دعوات مرضیات عمر و مژدهٔ آن ارقام می یابد الحمد لله والمنة که بفضله و کرمه اوقات بیاد او سبحانه بخوشی می گذرد و تندرستی و خوشوقتی و بهره مندی از علم و عمل و فراخ دستی آن مایهٔ دل و جان زمان زمان خواستن بعمل می آید راحت نامه در حالت منتظره رسید و خواندن را دلیل شمار خرمی و سند و در هماییده و بخاک و خون غلطیدن حسین علی خان بکینه جوئی نواب وزیر الممالک بهادر و احوال همراهانش که کافور وار پریده شده باشند حضرت

قتل سنجانی بتدبیر صواب دید وزیر صاحب عزم توجهات خاطر ملکوت مناظر مبذول بانتظام امور جهانداری دارند درینولا معروض جناب عالمیان مآب گردید عبدالله خان یکی از سلاطین را از قلعهٔ دارالخلافت برآورده تاج خلافت بر سرش گذاشته بقصد مقاومت لشکران باخود گرفته تا متهرا آمده است رایات ظفر آیات نیز مابین شیرگده و مهانی برافراشته مفاصلهٔ دوازده کروهی درمیانست فرداست که مخالف گرفتار قهر قهار و مبتلای غضب پادشاه سلیمان اقتدار می شود وانگاه فرمان سعادت عنوان و طلب نامه بمهر نواب خدایگان بنام آن مطلوب طالبان دیدار انشراح نشان خواهد رسید در تهیهٔ عزیمت باید پرداخت زیاده علو مراتب حاصل باد

* ایضا نواب معزالیه * نواب سعادت نصاب برخوردار

نور چشم ثمرهٔ زندگانی سلمکم الله تعالی امروز از نگاه جنگ توپخانه افتتاح یافت که نواب معزالدوله حیدر قلی خان بهادر میرآتش چندانکه در هیچ عصری از اعصار و دوری از ادوار چنین تدبیر شایان و تردد نمایان بظهور نیامده باشد مصدر آتش کاریها گردید و زیور دست از طلا و نقره بهریک توپ اندازمی بخشید و بریزش سیم وزر دلهای آن فریق را بدست می آورد و فرد فرد را بجهت کام جان می کرد چنانچه از آغاز وقت اشتعال نوائر حرب و قتال تا انجام زبانهٔ آتش توپخانه و غلولهٔ خرد و کلان مشتعل بود علی الاتصال آواز توپ های هم آهنگ بدیگه گوی رعد بر شکال غریدنش تحت دارد گوش آسمانیان را کر می نمود و از دود ارابه و دو لشکر برپا شده یک سپهر دیگر بنای استقلال لشکریان مخالف متزلزل گردید و آثار هزیمت آن طرف بظهور رسید دلاوران فوج فیروزی موج گرم عنانی بکار برده بقتال وجدال و کوشش و کشش داد مردانگی دادند و بسحاب خون بار تیغ آبدار سیل خون روان ساخته دیوار استقامت لشکریان ادبار اقتران را از پا درآوردند و به تیرهای برق آسا خرمن هستی اعدا بباد فنا رفت و تفنگ دستی مردان دلاور

دلاور رخت سلامت آنها را آتش در گرفت کمان چله نشین که در خانهٔ خود بادجهٔ ماثوره مستدعی فتح و ظفر اولیای دولت قاهره بود باشارهٔ گوشهٔ ابرو تیر جگر گوشهٔ خود را رخصت جگر سنگافی اجل گر فرمود و دلکند پیکان خونریز ابواب فیروزی بر روی حال نصرت مآل بهادران فوج منصور گشاد آخر کار عبدالله خان مع نجم الدین علی خان برادر خردش دستگیر شد صدای شادیانهٔ فتح سامعه افروز گردید و نوای تهنیت از هر سو بلند آوازگی گرفت حضرت ظل اللهی شکرانهٔ ایزد توانا بجا آورده تخت گاه دولت خانه را رونق بهار تازه بخشیدند و بمراتب و مناصب و عطایای مناسب بندهای درگاه آسمان جاه همت والا را مبذول گردانیدند همان وقت بعرض وزیر صائب تدبیر در باب اصدار فرمان طلب حضور بنام آن سرمایهٔ راحت و سرور حکم والا شرف صدور یافت چنانچه منشور پر نور باعطوفت نامهٔ نواب خدایگان ابلاغ درآمد لازم که برطبق یرلیغ معلی تا نه روز شادیانه نواخته عازم آستانه بوس مقدس شوند زیاده بکامیابیها موصول شدن مرزوق باد

* رقعه ایضا * جان باکه بهتر از جان نور چشم

من رقیمهٔ مودت آسا در جواب نوشتهٔ شوق انتما بانذر مبارکباد فتح و مشتمل بر نواختن شادیانه برطبق حکم جهان مطاع عالم مطیع و تجویز اختیار ساعت سعید بعزم حصول دولت حضور سعادت گنجور وصول نمود از هر گونه بر انبساط خاطر افزود عرایض مرسله بجناب خلافت مآب و نواب خدایگان گذرانیده شد و نذر در هر دو جا قبول افتاد بتوجهات نواب خدایگان از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری ذات و شش هزاری سوار دو لی جاگیر در طرف باین جانب سرفرازی حاصل گردید و سند بحالی پرگنهٔ سرپیس وکهنه نیز بدست آمد در هر دو محل عامل فرستاده می شود آن برخوردار از هر گاه بملازمت اشرف و اعلی سعادت اندوز خواهند شد به عنایات و تفضلات والاکام دل خواهند گرفت تا رسیدن بهجت دیدار از خیریتها نویسان باشند زیاده چه مرقوم شود ترقیات عمر و دولت میسر باد

* رقعه بنام نظام الدین خان خویش احمد خان نوشته شد *

برادر کامگار در حفظ حافظ حقیقی باشند عریضهٔ مرسله رسید موجب سرور خاطر گردید در باب درخواست پروانه بنام خصوصیت و موالات دستگاه رام سنگه عامل جهت عدم تعرض از تعلقه و اراضی مدد معاش خود نوشته اند معلوم شد چون عامل مسطور مامور بر ان است که تمامی تعلقات تعلقه داران و اراضی ایمه هر یکی از سنه آینده از روی جزرسی بنظر در آورده موافق حال حاصل تشخیص دهد قبولیت بگیرد و ایمه بعد ملاحظهٔ اسناد صحیح واگذارد بدستور تعلقات دیگر در تعلقهٔ شما هم نگهبان فرستاده باشد ممانعت نوشتن درین ماده موجب برهمی کار است تا رسیدن عرضه داشت او که بعد دریافت کیفیت دیهات ارسال خواهد داشت چیزی نوشتن صلاح نیست بالفعل بطور او واگذارند و مانع این معنی نشوند که دیگران هم هجوم نسازند اگر از بر آمدن گنجایش خطره بخاطر داشته باشند مطلب بازراست بوجه دیگر میرواند رسید زیاده چه نوشته شود

* به فیض محمد خان خسرپوره *

خان رفعت نشان برادر عزیز القدر فیض محمد خان به جمعیت باشند خط بهجت نمط با کاغذ مطالبهٔ دیهات التمغا رسید این دول بکار نمی آید هویدا خواهد بود که در وقت حصول سند دوام های التمغا بقید مواضع جمع هر دیه را کم کرده جمع بندی بعمل در آمده بود حالا قانون گویان آن کمی را دستاویز ساخته دول داده اند برسر آنها باید زد و ملامتی باید کرد که متنبه شوند و آینده از چنین نامعقولیها احتراز ورزند این دیهات آل تمغا نیست بلکه حکم محال صرف خاص دارد و بهترین عملها این است که بهاولی یعنی غله بخشی مقرر شود تا نصف برعایا و نصف بسرکار در رسد نگهبان متدین مقرر نمایند و خود روزمره سوار شده نظارت کنند و نوعی احتیاط بکار برند که یک خوشه و دانه متفرق نشود و دیهه بدیهه رفته زراعت را دیده از پتواریان محلکا بگیرند که نشود و بیگهه پوشیده ندارند و هرجا که اراضی افتاده و نامزروع باشد تاکید تمام در مزروع ساختن آن بروند و زنجیرهٔ مال ضامنی حاضر ضامنی و فعل ضامنی تمام بنام بگیرند که کسی در ادای مال واجب تهاون

تهاون نشود و فرار نورزند و بصدد اغوای اعدای گرونده هرگاه مزروعات رو به پختگی آرد برعایا قدغن نمایند که درو کرده خرمن کنند و بزودی بمالش در آورده صاف و پاک سازند آنگاه به پیمانهٔ تخم یا دیگر بهاولی باید کرد حصهٔ رعایا واگذارند که برداشته بطرف خود برند و حصهٔ سرکار بجائی محفوظ نگهدارند که موش خوری نرود تا که هزار و دو هزار من یکجا شود آن وقت بر چهکرهای سرکار بار کرده پیاده های هوشیار و دو زن کش و تقف کار همراه داده روانهٔ حضور باید ساخت زیاده چه نگارش رود

* رقعه به محمد بهادر چودهری *

مشرافت پناه زبدهٔ دولت خواهان اتحاد دستگاه محمد بهادر چودهری محفوظ باشند بفضل ایزد کارساز و عنایت پادشاه جهان نواز سند بحالی جاگیر پرگنهٔ خوبلی سنبهان حاصل شد چنانچه خدمت آنجا بعهدهٔ خصوصیت و دستگاه رام سنگه تفویض یافت لازم که آن اتحاد نشان در تقدیم امور کفایت اندیشی و دولت خواهی پرداخته نگذارند که گنجایش در تحت متعلقان بهاند در و انداز ند که اعلامی تصرف دیهی از دیهات دست برد کردن تواند و در صورت مجرای نیکو خدمتیها ظهور رود انتظار که شایسته از حضور بعمل خواهد آمد زیاده چه مرقوم شود

* رقعه بتودرمل *

عزت و اخلاص آثار تودرمل بعافیت باشند امر یکه از خدا خواستند درین ولا میسر شد یعنی سند بحالی جاگیر پرگنهٔ خوبلی سنبهان حاصل گردید تمامی که شکر این موهبت عظمی بجا خواهند آورد و در هر امر شریک صلاح و صواب دید خصوصیت دستگاه رام سنگه امین خود را آنجا خواهند بود و خدمت پیشکاری محال التمغا بنام آن اخلاص آثار تفویض یافت باید که همراه سعادت دستگاه فیض محمد خان سرگرم کارها باشند و بر مضمون خطی که بخان مشار الیه ارقام یافته مطلع شده برطبق آن کاربند شوند وسند و خلعت مصحوب گلاب رای فرستاده شد دیگر بزبانی پلام برده دریافت خواهند نمود زیاده چه مرقوم شود

* رقعه بشاه سلیم صاحب نوشته شد *

شاه صاحب مهربان سلمکم بعد سلام مسنون حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام

واشتیاق ملاقات گرامی مشهود ضمیر منیر می‌سازد. به عنایات الهی و تفضلات پادشاهی جاگیر
وطن بحال شد چنانچه بخصوصیت دستگاه رام سنگه خدمت امانت و چودهاری آنجا تفویض
یافت برای یومیهٔ خدام بدستور سابق تاکید اکید بکار رفت چون خاطر منتظر اخبار خیریت و
تندرستی می‌باشد نگارش آن مسرور باید داشت زیاده چه بر طراز د

* رقعه به قاضی محمد نعیم الدین * شریعت و فضیلت پناه
شرافت و کمالات دستگاه سلامه رقیمهٔ الاتحاد مشتمل بر وفور خوشوقتی و مبارکبادی
بحالی منصب و جاگیر رسیده بر انبساط خاطر افزود شکر خدای عز و جل که دلهای دوستان
شاد گردید از وسیلهٔ بها و آن فضیلت دستگاه و جمیع خیرخواهان مبارک باد زود سند روزینه
حوالهٔ خصوصیت دستگاه رام سنگه نموده شد لازم که منتظر اخبار خیریت آثار دانسته
به تحریر آن مسرور دارند زیاده چه بر نگارد

* رقعه بمفتی مدار عالم نوشته شد * شریعت و فضیلت پناه شرافت
و کمالات دستگاه سلمکم مکتوبیکه متضمن مبارکباد منصب و جاگیر مرقوم شده بود بوصول آن
خاطر مسرور شد الحمد لله که آنچه خواهش دوستان بود بفضل او سبحانه به منصهٔ ظهور درآمد
هم بها و هم بشما مبارک و لازم که در اجرای امور شرعیه و ترویج مراتب دینیه و احقاق حق
مظلومان و ستمدیدگان متوجه و از ارقام خیریت مسرور فرما باشند زیاده چه بر نگارد

* رقعه برام سنگه عامل سنبهل * خصوصیت و موالات دستگاه رام سنگه
بعافیت باشند غرضداشتیکه متضمن رسیدن خود به پرگنهٔ سنبهل و ارجاع چودهریان و
قانونگویان و اجرای تشخیص و تحصیل آن با هندوی مبلغ ده هزار روپیه که ارسال داشته
بود به مطالعه درآمد رسید هندوی مذکوره از روی داخلای خزانه دریافت خواهد نمود درینولا
ظاهر شد که اکثر مردم در وقت عزل عامل جاگیردار معزول پته‌ها به تخفیف بسیار نویسانیده گرفته
اند و در طومار واصلات هم کاهش خودها کرده اند بنابران نگارش میرود که پتهٔ هیچ یکی را منظور

منظور نداشته بجز رعی تمام در تشخیص پردازند که کفایتی تمام بظهور رسد و طومار
واصلات بموجبه تعلقداران و رعایا درست نمایند نشود که بار اقویا بر ضعفا بیفتد و حیف و میلی
بر اعدی از آنها نرسد درین باب تاکید باید داشت

* رقعه برام سنگه عامل پرگنهٔ سنبهل *

عرضداشتیکه مشتمل بر آوارگی میواتیان قزاق پیشه و تاختن و مواشی بردن شان از
دهات ضلع پته سوندهن و خایف شدن رعایای آنجا و گریخته آمدن اکثری از سکنهٔ آنطرف به
قصبه و سر گرم بودن خود در باب تدارک و نوکر داشتن سوار و پیاده دیگر سوای سه بندی
مقرره ارسال داشته بوده بنظر درآمد پر ظاهر است که این بدکاران بد نهاد هر جا که سختی
می‌بینند رو بدانطرف نمی‌آرند و جائیکه می‌دانند که کسی صاحب سلاح نیست بی باک میروند
درین صورت بهتر آن است که ده سوار و یک صد پیاده بر قدر از دانطرف پته مذکور
و همین قدر در موضع بهوانی پور و غیره دهات متعلقه محال التمغا فرستند و بسکنهٔ آنجاها تاکید
نمایند که در وقت نمودار شدن دزدان مذکور از هر جا بر آمده شریک متعینه شوند و آن
موالات نشان در شهر منادی دهند که هر که از مردم سپاه بر نیاید ثمرهٔ نیک نخواهند برداشت
هر آینه درین صورت خیریت همگنان است و هر روز سوار شده چهار پنج کروه گشت
می‌کرده باشند و از فرودگاه آنها سراغ گرفته با مردم شهر و چودهریان بتازند و بنای هستی آنها را
بسیل خونریزی از پا بر اندازند یک دو مرتبه اگر این قسم ترد خواهند نمود آن شوربختان
را دیگر مجال تاختن نخواهد ماند پیرامون سنبهل نخواهند گردید و این معنی موجب استقلال
و پر دلی رعایا و برایا خواهد شد از خارج ظاهر شد که پسران کالی خان زمیندار پرگنه
حسین پور میواتیان مذکور را رفیق کرده اند و باتفاق آنها قطاع الطریقی می‌ورزند این را
خوب تحقیق کرده معروض دارند که فکر بر اصل کرده شود زیاده چه ارقام رود

* ایضا * درینولا به تحقیق رسیده که میواتیان مفسد در پرگنه حسین پور

جاگرفته همراه پسران کالی خان تاخت و تاراج می نمایند بنابران این معنی بخدمت نواب وزیر الممالک ظاهر نموده شد ها نوشت بمیر عبد اللطیف خان نائب مراد آباد نگارش فرمودند که آنها را اسیر کرده قتل نمایند یقین که خان مسطور موجب امر بعمل خواهد آورد و مفسدان مذکور را مقتول و اسیر خواهد کرد بالفعل هر قدر مردم نوکر نگهداشت که جمع آمده اند چند روز دیگر بحال دارند بعد رسیدن عرضی خان مشار الیه بنواب وزیر الممالک قسمیکه نگارش خواهند یافت کار بند خواهند شد کاغذ دول تشخیص زود به فرستند بعد پذیرائی آن قبولیت از هر یک گرفته پته ها خواهند داد در باب رسانیدن وجه یومیه شاه سلیم صاحب و دیگر صاحبان روبرو تاکید نموده شده بود یقینکه بموجب سند بهر یک رسانیده قبوض خواهند گرفت میدانند که این مردم درین مدت که قریب یک سال انجامیده چه قدر محنت و درماندگی کشیده اند بشود که بوجهی درین امر توقف راه یابد و املاک و باغات تمامی سکنه آنجا بالکل معاف داشته خان سعادت نشان فیض محمد خان نوشته اند که غله دیهات التمغا پیاده است بار بردار مطلوب بنابران نوشته می شود که هر قدر که برارابهای سرکار بار شود پیاده ها همراه داده روانه حضور نمایند و هرچه باقی باشد برارابهای دگاوران کرایه بار کرده بفرستند زیاده چه نگارش رود

* ایضا بعامل *

دریولا عرضی میر عبد اللطیف خان بنواب وزیر الممالک بهادر رسید که بموجب امر برسر محمد سرمور وغیره پسران محمد کالی خان که باتفاق میواتیان مصدر تاخت و تاراج بودند ریخته آنها را بقتل رسانید و بسیاری از میواتیان را داخل جهنم گردانید نواب صاحب عرضی مذکوره باین جانب فرستاده اند چنانچه نقل آن فرستاده می شود بر آن مطلع شوند اگر اثری از آنها در ضلع سنبهل ظاهر شود شتافته بزنند و برانند و الا بخان مومی الیه بر نگارند که بر وقت رسیده بسزا خواهند رسانید تاکید نواب صاحب درین مقدمه بمرتبه کمال است درین صورت بهتر آنکه بقدر رسد بندی متفرق مردم نگاهدارند و دیگران را برطرف سازند و اجناس هر قدر

هر قدر که از مراد آباد و امروهه و دیگر جاها بهم رسیده متواتر رسانیدن باید نمود شجاعت شعار شیخ لاهوری بکوتوالی آنجا مامور شده مبر و داو بادخیق سازند که بکار خود پردازد

* ایضا * ... عرضداشتیکه با دول تشخیص وارسته مرسول داشته بودند به مطالعه در آمد اگرچه کفایتی از جمع سابق به ظهور آمده لیکن سیو اندیک لک و شصت هزار روپیه تشخیص کرده بود و آن خصوصیت دستگاه یک لک چهل پنج هزار روپیه که دول کرده اند از چه راه هست معلوم می شود که بدستور عاملان تکمت شعار مبانی موقوف بر سوال و جواب این دول داشته اند بهرحال بر آن موالات نشان اعتماد کلی است بند انکه تواند بیفزایند اگر زیاده از عمل سیوا اندیشود مجراست مبانی بابت باقی سابق بر ذمه متعلقه ادان واجب الادا است از روی جمع واصل باقی معلوم خواهد شد که در اول توزیع ربیع بوصول در آرند و در صورت عدم وصول آن زر را از ذمه خود دانند محمد عماد چودهری بحضور آمده عذر خواهی جرایم خود نمود چون آئین آن فریق از قدیم چنین است که عاقبت اندیشی ندارند و بکثرت انقلاب روزگار بهبود خود در موافقت عمال وقت می دانند نظر برین معنی پوزش پذیر بها بکار رفت و بخالت و استمالت خاطر او را خوشنود نموده دران جا فرستاده شد باید که او را برادرشاد دخیل نمایند و گفته اهل غرض در حق او نشنوند و نشود که از دیگر چودهریان در اعتبار او کم باشد بلکه اگر بقدری امتیاز مرعی دارند بهتر که نداشتن باقی نماند شاید تدارک خوبی به ظهور رساند و عزت آثار نور امل اگرچه مشرف است اختیار دار داماز سرکار نمی تواند که خرج کند بهرحال قدیم الخدمت و راستی پیشه است اگر کارها از دستش بگیرند اعلیه مراسم دولت خواهی بجا آرد دو روپیه یومیه مشاهره مساطوایف ما در نقل خورد مقرر است از هرگاه میکه مقدمه بما گیر برهم خورده بود چیزی باو نرسیده و از روی حساب مبلغ نه صد روپیه بر می آید باید که مبلغ مذکور باو رسانند و قبض گرفته ارسال حضور نمایند و موضعی که باو انعام شده بود بدستور سابق باو

واگذارند و در آبادانی دیهه مذکور سعی واقعی بکار برند و درین صورت رضامندیها متصور است زیاده چه ادقام نماید

* عرضیها بیگم بجناب خلافت مآب حضرت خلد *

* زمین و زمان پادشاه فرخ سیر نوشته شد *

حضرت ظل الله سلامت فرداعرش قطب الاقطاب است و غلام هر سال بدرگاه می رود و استمداد و فاتحه خیر و سلامتی ذات مقدس می نماید درین باب هرچه حکم

* ایضا عرضی فدوی محمد امین * حکم قضا شیم عز صدور یافت که تا فریدآباد رفته محمد امین خان بهادر را رخصت نموده بیاید چون امروز شب عبادت یعنی چوکی غلام است نمی تواند رفت فردا بعد برخاست روانه خواهد شد

* عرضی * حضرت ظل الله سلامت بورود توقیع وقیع ممتاز گردید ارشاد شده که در مقدمه صوبداری عظیم آباد تاکید فرموده بودیم که در اخفای آن کوشد این گمان بود که به مخالفت خواهد رسانید این مقدمه از مقدمه اعتماد خان بهتر دخو شتر واقع شد حضرت سلامت صدور این امر از غلام امکان ندارد نمی داند که از چه راه ذهن نشین مقدس و معلی شده و کدام کس برخلاف واقعه بعرض رسانیده تدبیر اینکه فدوی در استیصال مخالف بکار می برد او را بار بار بان حضور رسانید او تشنه خون غلام است دیگر ارتباط باو از بن جا قیاس طلب اگر بندگان حضرت متوجه به تحقیق شوند بی تقصیری فدوی روشن خواهد شد کسیکه سلامت و پیش آمد خود در پیش پا ساختن و بر آوردن غلام اندیشیده هر چه در د پس می گذرد بحر نمی رساند او را می شناسم * بیت *

* کس نیاموخت علم تیر از من * که مرا عاقبت نشانه نکرد *

اگر حضرت برمعروضات او عمل می فرمایند خیریت معلوم التماس بنده یک روز بیاد خواهد آمد و آن وقت هیچ فایده نخواهد کرد

بنده * عرضی محمد امین *

بنده اراده زیارت حرمین الشریفین مصمم نموده چون چوکی روز یک شنبه بود دیگری مقرر شود اگر بنده زاده مامور گردد خانه زاد پرورست والا بهر کرم مرضی مبارک باشد انشاء الله تعالی و تقدس در عتبات عالیات استمداد و فاتحه خیر و سلامتی ذات قدسی صفات خواهد نمود

* عرضی * حضرت ظل الله سلامت در روز میثاق یعنی آن روز که فدوی درباب برحق دانستن بندگی خداوندی بترجمه آیه کریمه * اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ * از جناب مقدس و معلی مخاطب گردید برسوخ اعتقاد عبودیت بجواب بلی پرداخته اقرار به کلمه * لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ * نموده قرآن مجید را که از لوح محفوظ دست مبارک یافته بود شاهد بران اقرار گردانید دران هنگام میمنت انجام از راه کمال عنایت و افضال پرداخت احوال بذل عطایات بنده نوازی بی واسطه غیر به تخصیص بذات مبارک متعلق و موعود گشت الحمد لله که حق برکز قرار گرفت و از غلام بپرس * اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُوْلًا * در بندگی و جانفشانی قصوری نرفت سال چهارم است که بقوت یقین * اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ * بورود کریمه * رَبَّنَا آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا * بانتظار ظهور مقصود * فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنِّيْ لَا اُضِيْعُ عَمَلَ عَامِلٍ * موقوف است هرچه رضای مولی اولی

* عرضی * بموجب حکم دو سرای الهبردیخان رفته اول باخلاص خان ملاقی شده دریافتنها دریافته انگاه باتفاق خان مذکور باعمده الملک برخورد از هرچه ارشاد یافته بود ابلاغ نمود تبسم کرده خموشی ورزید چون دیر شد مرخص شدم و گفتم که در جواب احکام والا چیزیکه بگویند بحضور رسانم گفت حالا سوال و جواب باقی نمانده فردا متصل مسجد نو خیمه می کنم اما اگر بموجب درخواست درون قلعه بند و بست ما خواهد شد واحدی از نوکران پادشاهی در انجا نخواهد بود و کلید دروازه همه حواله کسان ما خواهند کرد می توان دید روبروی حضرت آنچه گفتنی و کردنی خواهد بود گفته و کرده خواهد شد حضرت سلامت رنگ صحبت خوب نظر نیامده اخلاص خان هم بدل خود متحیر بود و دست بر هم می سود و بزبان داشت که در وقت رخصت

حضرت هرچه فرموده بودند در هر کار اختلاف واقع شد اگر چنین می‌شد برگردانیدنش از بدا
چندان کار نبود او نیز در هر امر تابع حکم والا بود لیکن حضرت کارها کردند که بکار ما نیامد حضرت هم چکنند
تقدیر چنین بود با استماع این کلمات وحشت آیات حواس دعاگو نهایت پراگنده گردیده
خود بدولت هم غور فرمایند که نتیجهٔ این گفتگوها چه باشد درین صورت سوای این دو شق
که بعرض می‌رسانم تدبیری دیگر متصور نمی‌شود اول آنکه اعتقاد خان در چبوترهٔ کوتوالی
محبوس و خانه‌اش ضبط شود آنگاه صمصام الدوله و غالب جنگ و میر مشرف و خان
زمان خان و دیگر بنده‌های خورد و کلان که دلهای شان بر شیرازهٔ شرارت و فتنه کاریهای
اوست طلب حضور فرموده مستمال فرمایند و عهد و سوگند هر یکی را خورسند نمایند مستعد جانفشانی
گردانند و بند و بست اعدا در درون قلعه منع گردد و کلید دروازه‌ها حوالهٔ آنها شود و خود بدولت
باستقلال تمام متوجه تنبیه نمک حرامان باشند شق دوم آنکه همین وقت تنها بذات خود
بسواری اسب راهوار در خیمهٔ او تشریف فرمایند و عذر امور نامناسبی که گذشته
بخواهند و هر کرا که آنها طلب نمایند حواله سازند درین صورت شاید متاثر شده دست از
برهم زدن ممالک بر دارند سوای این حالا مصلحت نیست بیشتر هرچه بخاطر بگذرد اختیار
خداوندیست * ایضا * حکم والا صادر گشت که از دیروز
عبد الله خان بخانهٔ حسین علی خان رفته است دعاگو باز رفته دریابد که هر دو در چه مصلحت
اند معلوم شد که مزاج مبارک بجا نیست که چنین فرمان میرود و الا صورت سانحه و تدبیر
خیریت دولت دیروز عرضی کرده حضرت هیچ جواب ارشاد نفرمودند ظاهرا عرض دعاگو
سرسری میداشتند آنچه بر ذمهٔ احقر واجب بود به مقتضای نمک خوارگی معروض نمود اما زوال
ممالک نمی‌گذارد که مسموع نمایند دیگر چاره و تدبیر بر آب اند حالا فرستادن حضرت عبث است
و رفتن دعاگو بی فایده دیگری از بنده‌ها که مزاج شناس والا باشد برین کار بیهوده مقرر شود
* مصرع * چنین الهی که امروز است با من دوش بایستی * با این همه دلشکنی‌ها هنوز

هنوز دل سوزیها باقی است اگر بفرمایند بخانهٔ صمصام الدوله و غالب جنگ و میر مشرف و خان
زمان خان و دیگر عمده‌ها رفته آنها را سرگرم جانفشانی نمایم و تدبیر فراهم آوردن مردم کار
آمدنی از قرار واقعی بعمل درآرم محمد امین خان هم نزدیک رسیده و راجه جی سنگه سوائی و
راجه جیبله رام هم منتظر حکم اند در عرصهٔ چند روز فوجی عظیم جمع می‌شود و درین چند روز طاقت
نمک حرامان نیست که سوای فریب دیدن و بر چیزی دیگر می‌توانند کرد دیگر هرچه اعتقاد خان صلاح
دهد بعمل باید آورد دعاگو را معذور باید داشت و از بد دلیهای حضرت ما همه مردم اشراف
هندوستان متهم بنامردی شدیم حیف صد حیف این وقت رقعهٔ آشنایی که در مجلس سادات
راهی درست دارد رسیده که هر دو برادر یکجا شده مصلحت اعتکاف حضرت و نشاندن
یکی از سلاطین زاده‌ها که در قلعه محبوس است پخته کرده رقعهٔ مسطور بجنس فرستاده شد
برای خدا حالا هم متوجه تدبیر زندگی خود شوند و قسمیکه نوشته‌ام اندکی دل بجا آورده جواب
قلمی فرمایند در صورت غفلت به یقین باید دانست که اقبال کناره می‌گیرد و چراغ دولت
خاموش می‌شود ما مردم را فکری و افسوسی که هست از طرف حضرت است والا ما را چه غم
دکه ام پروا هر خریکه باشد پالانش مائیم

* عرضی بنواب علاء الدوله جهت والدهٔ محمد فرخ سیر پادشاه *

قبلهٔ عالم و عالمیان سلامت بوده نشان عالی شان سعادت فدویان عقیدت نشان
معزز و مباهی گردید ارشاد یافته که فدوی پروردهٔ لطف و احسان این دودمان بلند مکان
است درین وقت که سادات بارها از راه نمک حرامی کمر خلاف محکم بسته اند نوعی بتقدیم
بندگی پردازد که اعدا مقهور و اولیای دولت مسرور شوند فدوی از ابتدا لغایت دیروز
بعرض و التماس صلاح نیک قصور نکرده لیکن نمی‌دانند اعتقاد خان که عموم سرکاری گویا بدرس
کدام کتاب میدهد و چه افسون بر دمیده که حضرت جهان پناه دل باخته و حواس پراگنده
شده اند و یک قلم حرف خیرخواهان نمی‌شنوند حالا وقت آن نمانده که حضرت بتاوت قدیم

بدعا و ندا ع مشغول باشند هر چه شود امروز شود فردا قیامت است

* عرضی * قبلهٔ عالم و عالمیان سلامت نشان عالی شان مرحمت عنوان
ورود فرموده تارک افتخار فدوی را بر افراخت ارشاد یافته که محمد اسمعیل خوبخش چتهی نویس
واجب الرعایت است ظاهرا خلعت و جواهر برای شجاع الدوله ناظم بنگاله بر فدوی دیگر را
رسانیدن آن مقرر ساخته اگر مشار الیه بر بنگاله مقرر شود بجا بهنا نوبت بموجب امر جلیل القدر
خلعت و جواهر مذکوره حوالهٔ مومی الیه نموده تاکید رود که شتاب روانه شود

* به بیگم صاحبه * صاحبه مشفقه معظمه سلامت رقعه بهجت مرقعه وصول نموده
مسرور ساخت مرقوم شده که در شادی بنده زاده منتظر بودیم که مارا خواهند طلبید و در مجمع
عصمت پناهان شریک خوشوقتی خواهند کرد با طلاع این معنی شگفتگی عجب رو نمود که آیا ظهور
لطف خبر مرقعه از چه راه است اگر از اثر طالع بیدار تصور کرده شود جا دارد و اگر فیض
عام دانسته آید بی هنر افسوس که بر وقت برین مژده آگاه نفرموده حالا شادی کار خیر
نور چشمی بی بی روشن دولت بنده زادی در ماه مبارک مقرر است بعد معروض واه
خود بسر و چشم بخدمت رسیده درباب این نوازش مصدع خواهد شد عطردانی تحفه
بهم رسیده عطر گلاب قسم اول پر کرده ابلاغ داشته قبول شود

* مکاتبایکه از طرف ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان *
* بهادر شهامت جنگ دیوان صوبهٔ بنگاله تحریر یافت بنواب *
* شجاع الملک حسام الدوله محمد علی بردیخان بهادر مهابت جنگ *

نواب عمو صاحب و قبلهٔ دو جهان مد ظله الله تعالی بعد عرض کورنش تسلیم معروض می دارد
عنایت نامهٔ مفصل شما در جواب عریضهٔ عبودیت اکتساب متضمن خوشوقتی و سرور
خاطر قدس مآثر باستماع ولادت صبیهٔ بخانه نور چشم به از جان نواب اکرام الدوله بهادر
حشمت جنگ سلمه الله تعالی شرف صدور یافته در حینی میمنت قرین پرتو ورود ارزانی

ارزانی فرموده بهجت اندوز ساخت بدستخط کرامت نمط مزین گردیده که این صبیه بهتر از هفت
پسران بطون دیگر است انشاء الله تعالی سال آینده پسرهم متولد خواهد شد الحق هر چه ارشاد
شده کرامات است چون این صبیه از بطن بی بیگم تولد شده به همه وجوه افضل تر و محترم و نجیبه
و فضیله است و به یمن برآمدن از زبان الهام بیان امیدوار است که آینده حضرت
آفریدگار عم نواله پسر عطا فرماید نذر مبارک باد بموجب فرد علحده ارسال داشته از نظر
فیض اثر خواهد گذشت زیاده چه عرض نماید ظل عاطفت ابدالدهر مبسوط باد بحرمت النبی
واله الامجاد * ایضا * نوازشنامه مشتمل
بر فرار ورزیدن اشقیا و متوجه بودن بندگان عالی هم عنان فتح و ظفر متعاقب آنها وصول
نموده سرور و انبساط فراوان بخشید آداب مبارک باد این فتح تازه بتقدیم رسانید
ارشاد شده که جماعه ارایکه بمقتضای عدم مروت و فقدان حمیت از شکر فیروزی اثر
بر خاسته رفته اند حالا بکدام روی در حضور خواهند آمد تا بدولت راروی آن نمانده که روی
شان دیده شود و برطرف شدن آنان هم در حق ما و هم در حق آنها مستحسن که ما از شرم برآئیم
و آنان خجالت کش نشوند غلام حساب هر یکی از منصبداران سرکار دریافته بعد گرفتن
قبض زر از نزد خود دستک راهداری بدهد قبله من انچه غلام دریافت نموده حق بطرف
آنها بود و هیچ یکی از آنها حالتی باقی نمانده از دست مردم برادری بجان آمده به بیچارگی تمام
بر خاسته آمده اند و با علام برخورده احوال خودها ظاهر نموده اند همان روز مبلغی بموجب
درخواست آنها داده روانهٔ حضور فیوضات گنجور ساخت امیدوار است که بر جرایم شان
بی اختیاری و اضطراری و ناداری را عذر خواه آنها تصور فرموده بدستور سابق در رکاب
سعادت سرفرازی بخشند اعلیکه تدارک شایسته بر وقت کار به ظهور رساند

* ایضا * بورود شفقت نامهٔ سامی مسرور و مسعود
گردید الحمد لله رب العالمین که اشقیا گوشمال بواجبی یافته بطرف زاد بوم خودها رفتند

و بندگان عالی بفتح و ظفر عنان عزیمت باین طرف معطوف فرموده دیدهای امیدواران
قدم بوس بر رهگذر موکب منصوره باز است و دست مناجات بدرگاه حضرت واهب العطایا
دراز که بزودترین ایام سایهٔ فضل و کرم خداوند مدظله الله تعالی تارک آرای آرزومندان
شود از ترددات نوابصاحب برخوردار نور چشم به ازجان سراج الدوله بهادر سلمه الله تعالی
نگارش پذیرفته این معنی موجب انشراح بی انتها گشت اوسبحانه در ظل عاطفت و افضال
عالی نور چشم موصوف را بکمال نامودی رساند و چشم ما بهبود خواهان را بدیدن رسیده و
ارجمند بیهایش منور گرداند زیاده چه معروض دارد ظلکم ممدود باد

* بنواب اعزالدوله عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ شوهر خواهرشش *

* نوابصاحب مشفق مهربان سلامت بعد اظهار اشتیاق ملاقات بهجت سمات مشهود
ضمیر منیر گردانیده می آید اگرچه گرامی نامه درین روزها وصول نه نموده دل و جان معلق
مژدهٔ خیریت و سلامتیهاست لیکن بمحوای عنایت نامهٔ نواب عموصاحب و قبله دوجهان
مدظله الله تعالی کیفیت ترددات نمایانیکه در جنگ اشقیا از دست آن مهربان بظهور در آمده
سامع افروز گردیده خاطر برتبهٔ اتم مسرور و منبسط الحال که آن جناب به فتح و نصرت
معاودت این طرف فرموده اند بعنایت واهب برحق مواصلت سامی میسر میگردد و
بالمشافه از خوشوقتیهای این فتح تازه باظهار در می آید تا آن زمان به تحریر خیریت نامه ها
مسرور سازند زیاده چه جمعیت خاطر مبسوط باد

* به نصیرالممالک سید احمد خان بهادر صولت جنگ *

نواب صاحب مهربان برادر به ازجان سلمه الله المنان بعد دعوات ترقیات و
اشتیاق ملاقات بهجت سمات مشهود ضمیر منیر باد مکتوب مسرت اسلوب وصول نموده
مسرور ساخت فاله باغی رسیده ذایقه را ملذذ گردانید و درین روزها که از بیماری
صحت کمال حاصل شد دل برتبهٔ اتم میل بفاله دارد و اگر متواتر برسد لطف

است راجه دو گل کشور بهادر نوشته اند که تجویز مناصب نور چشمان به ازجان و خطاب
شوکت جنگ برخوردار اولین و سپهدار جنگ بدومی منظور شده اسناد تیار می شود ازین
معنی خوشی بسیار از بسیار دست داد ایزد کارساز برما و بر شما مبارک سازد در باب تیاری
اسناد بر راجه مشارالیه بتاکید تمام نوشته شده بفضل الهی زودتر می رسد زیاده ارجمندی
و اقبال باد   * بنواب منصورالملک سراج الدوله بهادر هیبت جنگ *

نواب صاحب برخوردار نور چشم به ازجان و دل سلمکم بعد دعوات ترقیات
عمر و دولت و اشتیاق دیدار راحت بهار مشهود ضمیر منیر سعادت پذیر نموده می شود
الحمدلله احوال این جانب و نواب نور چشم اکرام الدوله بهادر حشمت جنگ و نور چشمی
بی بیگم و جمیع مردم درون و بیرون مستوجب شکر و مقرون بخیریت است و صحت
و تندرستی و عیش و خوشوقتی آن مایهٔ دل و جان مطلوب رقیمهٔ بهجت ضمیمه وصول نموده
مسرور و مسرور ساخت و باطلاع اخبار خیریت و سلامتی و مصدر ترددنمایان گشتن آن
بهادر بی بهادر در جنگ شور بختان مرهته شکر بجا آورده شد اوسبحانه همواره قرین عافیت و
خوشکامی دارد بفضل اوسبحانه تعالی دیده‌ها شتاب دست دهد بالمشافه شادمانی این فتح تازه
بتقدیم رسانیده خواهد شد زیاده نامودی نصیب باد

* ایضا بنواب سراج الدوله *   مکتوب مرغوب
وصول نموده برانبساط خاطر افزود و برای حویلی نوابصاحب مهربان برادر به ازجان صولت
جنگ بهادر واقعهٔ ارروی آب بهاگیرتی نوشته بودند معلوم نمود هرچه با ما است ازآن
شماست بکارپردازان خود برنگارند که آن را عمل نمایند بموجب تجویز آن نور چشم سرگرم
تیار کردن شوند پنج هزار کوبله فرستاده شد نوشجان باد زیاده چه نوشته شود

* بخدمت بیگم نواب مهابت جنگ *

چچی صاحبه و قبله دوجهانیه مدظلها العالیه بعد کورنش و بندگی معروض میدارد بفضل خداوند

حقیقی کثر احسانه و تفقد حضرات ایمهٔ معصومین حالات این جا بر نهج خیریت می گذرد و خبر
وسلامتی آن صاحبه همواره مطلوب بوده و نوازش نامه مسرور و خوشوقت گردید بدرهٔ
معاودت این طرف جمعه دل و اطمینان ظاهر و باطن حاصل شد او سبحانه تعالی بزودترین ایام
قدم بوس عالیه سعادت اندوز سازد زیاده چه نویسد سایهٔ عالیه ممدود باد

* بمهر الساعرف گهستی بیگم * بیگم صاحبهٔ مشفقه مهربان

سلامت بعد اشتیاق ملاقات مسرت آیات که زیاده از اندازه تحریر و تقریر است
مشهود ضمیر باد بعنایت ایزد متعال احوال اینجا مقرون بخیریت است و خیر و سلامتی
آن مهربانه و نور چشم بهار جان سلمهم دایمای مطلوب مسماة شریفه اصیل رسید و نامه
دلفزا رسانید علی الصباح اورا مع جواب خط رخصت نموده شد امروز در کهریه رسیدم
فردا بخدمت نواب عموصاحب و قبله دوجهان مد ظله العالی سعادت اندوز می شوم لازم
که اخبار صحت و تندرستی متواتر نویسان باشند زیاده چه نوشته شود

* بخدمت ایمنه بی بی مادر معراج الدوله * همشیرهٔ عزیزه به از جان سلمها بعد

دعوات اشتیاق ملاقات بهجت سمات مشهود باد خط انبساط نمط مصحوب شریفه اصیل رسید
مسرور ساخت فردا بعنایت الهی سعادت قدم بوس نواب عموصاحب و قبله دوجهان
مد ظله العالی حاصل می شود و دو چهار روز تماشای شکار دیده معاودت نموده خواهد شد
زیاده چه بقلم آید * بخدمت محل نواب حسین قلی خان بهادر *

همشیره صاحبه مادر مهربانه سلامت بعد آرزوی ملاقات مباهجت سمات مشهود ضمیر منیر باد
احوال این نمال بهمه حال مستوجب شکر ایزد متعال و خیریت و سلامتی آن مهربانه دایما
مطلوب و مقصود دل و جان نیاز اشتمال رقیمهٔ انبساط انتما وصول نموده مسرور ساخت
از انصرام شادی کار خیر نور چشمی به از جان سنجدی بیگم مرقوم بود دریافت این معنی خاطر
بمرتبهٔ اتم کمال خورسند و خوشنود گردید حق سبحانه تعالی مبارک سازد هرچه در انتظار این

این مژده بر دل می گذشت دل میداد الحال که از بن تردد فراغ دست داد توقف در تشریف
آوردن منظور نباید داشت بنواب صاحب و قبله نیز همین مضمون نوشته شده یقین که در تهیهٔ
روانه شدن خواهند بود مترصد که به نگارش این نوید زودتر خوش وقت خواهند ساخت
زیاده چه نگارد * عرضداشت بجناب بادشاه احمد شاه متضمن تهنیت جلوس *

عرضداشت فدوی عقیدت انتما محمد رضا جبین مسکنت و افتقار بر زمین فلک تزمین جناب
پناه جهانیان و جهانبانیان آفتاب که قبلهٔ قدسیان و سجده گاه روحانیان است مسوده بعز عرض جبهه فرسایان
پایهٔ سریر عظمت مصیر خدیو زمین و زمان خلیفة الرحمان میرساند که درین ایام خجسته آغاز
فرخنده انجام که زمانه در اقتباس آثار سعادت و اکتساب انوار یمنیت ید طولی دارد مژدهٔ
اقبال آماده نوید راحت جاوید منورشدن اورنگ سلطنت بلمعهٔ جلوس جلوه مانوس والا سامع
نواز کروبیان و خاکیان گردید و گلبانگ تهنیت بگوش آسمانیان و زمینیان رسید و زر و سیم را
بسکهٔ نورانی اقدس و اعلی رخ برافروختن رواج کلی حاصل گشت و خطبهٔ تقدس رتبهٔ مقدس
و معلی فاتحهٔ مقاصد و مآرب کافهٔ انام شده صلای آسایش عالم و عالمیان در داده فدوی
سجدات شکر و سپاس حضرت رب الناس کثر احسانه ناصیهٔ نیاز برافروخته و شادیانهٔ
خوشوقتی نواخته ریاحین تسلیمات مبارکباد را زیب پرداز سر و دستار ساخته و بدین
ذریعهٔ رفیعه تارک افتقار باوج افتخار برافراخت نذر موجب فرد علیحده ارسال داشته راجه
جوکلکشور بهادر بنظر جهان پرور خواهد گذرانید الهی اشراقات مهر جهانتاب خلافت و جهانداری
از مشارق دوام و پایداری جهان افروز باد * ایضا مبارکباد جلوس *

عرضداشت فدوی عبودیت انتما محمد رضا ناصیهٔ عقیدت و انکسار بسجود نیاز که خط سر نوشت بندهای
درگاه خواقین سجده گاه است آراسته بشرف عرض جواهر شناسان آداب و اخلاص
جناب کرامت اختصاص خداوند زمین و زمان خدیو گیهان جهان و جهانبانان می رساند درین زمان
میمنت اقتران که ایام بکام عالم و عالمیان است گوش ارباب صدق و سداد و سامعهٔ اهل

ارادت و اعتقاد بمژده جلوس سریر آرائی والا کان بوافیت سرسبزی و خورمی و معدن جواهر و کامیابی و بی غمی گردید و میمنت آرامش و آسایش با کنافت گیتی رسید طلا و نقره بدرست نشستن نقش سکه مبارک از غایت عزت و اعتبار سرخ و سفید برآمده و خطبه بلند رتبه بیمن نام مقدس بنهایت عظمت و اقتدار آویزه بناگوش روزگار گشته الحمدلله والمنه که اورنگ جهانبانی رنگی دیگر یافته و افسر خسروانی سرفرازی از سر پذیرفته فدوی بکمال بهجت و انبساط رو بآستان دولت و اقبال بی زوال تسلیمات تهنیت گذاری بجا آورده بحضرت سمیع الدعوات مسئلت نمود * مصرع * الهی تا جهان باشد شه ما در جهان باشد * نثار بموجب فرد جداگانه راجه جوگاکشور بهادر خواهد گذرانید فروغ آفتاب جهانتاب عمر و دولت ابد مدت ممدود و مبسوط باد

* عرضداشت در مبارکباد تولد شاهزاده بپادشاه احمدشاه *

می رساند الحمدلله رب العالمین که درینولا نوید عشرت انتما خوش خبر انبساط اثر طلوع نیر جهان افروز از مطلع عز و جاه یعنی تولد شاهزاده عالم و عالمیان مسامع افروز ساکنان عالم بالا و وطن گزینان روی زمین گردید غلام راسخ العقیدت باستماع این نوید سراسر امید مسرت اندوز شده آداب تهنیت گذاری بجا آورده بحضرت واهب العطایا مسئلت نمود که آن گرامی گوهر درج شهریاری و تابنده اختر برج جهانداری را بسایه عاطفت حضرت خدیو گیهان بکمال سعادت و کامرانی فیض ساز د نثار بموجب فرد علحده مرسول نمود وکیل خواهد گذرانید آفتاب عالمتاب سلطنت دوام مدت تابان و درخشان باد

* ایضا مبارکباد تولد پادشاه زاده *

درین ایام خجستگی التیام که عالم و عالمیان بمیامن عدل و فضل و برکات جود و بذل والاد ... مهد امن و امان بکمال آسوده دلی اوقات می گذرانند و سائر کافه انام از جوان و پیر و غنی و فقیر و خاص و عام بفیض احسان بندگان حضرت قدر قدرت قضا صولت در مقام

راحت و فراغبالی بسر می برند دلی نیست که آزرده جور روزگار باشد و جانی نی که غم زده جفای سپهر غدار باشد ضمیمه این همه خوشگالی ها بتازگی مژده ظهور اقبال گنجور پادشاه زاده جهان و جهانیان گشته که بفروغ جمال جهان آرای آن شاه زاده عالم را روشنی حاصل گردیده و در بهارستان مقدم فرخندگی توامش ریاض امانی و آمال خلائق سرسبزی و شگفتگی از سر گرفته غلام بعد گذارش تسلیمات مبارکباد این موهبت تازه بدرگاه الهی دست دعا برافراشته مسئلت نمود که او سبحانه تقدس و تعالی آن نیر جهان افروز را در ظل ظلیل مقدس و معلی بمنتهای کامیابی دارین رساناد و در دولت آن والا اقبال را مرجع جمیع مآرب و خیر سعادت گرداناد نثار بموجب فرد علحده وکیل بنظر مبارک خواهد گذرانید آفتاب عالم تاب سلطنت و جهانبانی ساطع و نورانی باد

* عرضداشت متضمن مبارکباد عید رمضان * می رساند درین ایام میمنت انجام که پس از حصول مثوبات ماه مبارک رمضان که جلوه عید سعید در پیشگاه عظمت و جاه اقدس و اعلی موجب کامیابی بنده های تهنیت پرداز گشته و جهان امانی و آمال جهانیان بنور افشانی این روز دهر افروز نضارت تازه پذیرفته دیدهای اهل دید روشن و سینهای روزه داران گلشن گردید خورشید جهان گرد بذوق گردیدن برگرد فرق مبارک روان و ماه سریع السیر شوق نثار سیم سفید خود در راه محفل همایون شتابان روحانیان دل داده مبارکباد گذاری و قدسیان سر بهوای تهنیت کاری دلی نیست که درچنین خوش بهار خورمی و نشاط سرگرم مبارکباد گذار جناب والا نباشد و سری نه که در سامان گذارش آداب تسلیمات فرخی عیش و عشرت محفل معلی نبود چون شرح سرور این بهار راحت بهار بتکرار نمی توان درآورد لاجرم گلهای تسلیم بر سر گذاشته بدعای دوام دولت ابد مدت رطب اللسان گردیدن عین ادب * الهی تا عید رنگ پیرای روی روزگار باشد بمیامن تهنیت پرداز بها بر روز بندهای دولت عید و هر شب پرورده های فضل و کرم

شب قدر باد ✽ مبارک باد عید الفطر نوشته شد ✽

می رساند صبح نورانی عید الفطر که از جیب افق ماه مبارک صیام سر بر زده ساحت یک روز بهای
جهان و جهانیان را سفید ساخته و دلهای عالم و عالمیان را باقتباس انوار کامرانی و اکتساب
آثار شادمانی پرداخته بقاعده قانون شناسان ادب در خانه با جماعهٔ مسلمین بعد استماع
خطبه بفاتحهٔ بقای عمر و دولت ابد مدت افتتاح ابواب سعادت و بخت مندی رو نمود اگاه
بگذارش آداب تسلیمات تهنیت و مبارک باد تارک انکسار و افتقار را باوج مباهات
و افتخار سود الهی تا عشرت و نشاط این روز جهان افروز بکام دلهای اهل روزگار باشد
تفضلات و عنایات الا موجب سرسبزی و بهره وری غلامان دور و نزدیک باد

✽ در مبارک باد عید الاضحی ✽

صباح سراپا ارتیاح عید الاضحی که روزش بروز جوانی می خندید و شبش از ایام شباب باج
می طلبید بعد ادای مراسم اجتماع ساعهٔ افروزی های خطبهٔ والا رتبه و فراغ فاتحه خیر و سلامی ذات
تقدس صفات اقدس و اعلی که قدسیان گوش بر آواز خطیب سعادت نصیب و کروبیان دهن
کشاده آمین گویان بودند آداب تسلیمات مبارک باد و اجر از برکات و استیعاب مثوبات
این روز عالم افروز به تقدیم رسانیده بدعای خلود عمر و دولت پرداخت الهی تا کعبه الله
مطاف حاجیان امصار و اقالیم باشد آستان ملایک پاسبان سجدگاه جهان و جهانیان و جمیع
فدویان ارادت نشان باد مبارک باد عید الاضحی
می رساند بعد گذارش آداب تهنیت و مبارک باد عشرت و سرور و حصول برکات عید الاضحی
و اجرای مثوبات این روز جهان افروز عالم آرا در وقت اجابت قبول دعا مسئلت نمود که
الهی تا طواف بیت الله موجب کامیابی مردم حاج باشد سجده فرسائی آستان تقدس نشان
ذریعهٔ وصول سر منزل مقصود رهروان مسالک عقیدت و اخلاص باد نثار بموجب فرد علیحده
ملفوف عرضی ارسال داشته راجه جوگانشو بهادر بنظر اطهر خواهد گذرانید آفتاب عمر و

عمر و دولت دوام تابان و درخشان باد

✽ در جواب فرامان متضمن شکر عنایت جواهر ✽ میرساند در
راه استقبال فرمان سعادت عنوان بسر و چشم شتافته بر تارک گذاشته سرمایهٔ اعزاز
اندوخت و بخلعت فاخره و جواهر زواهر قامت آرای سربلندی گردیده رو بآستان کرامت
نشان که قبلهٔ مرادات دارین غلامان و کعبهٔ مقاصد کونین فدویانست آورده آداب
تسلیمات شکر نوازش والا بتقدیم رسانید غلام شت در روز بسر گرمی تمام بکارهای سرکار
گیتی مدار قیام و اقدام می نماید انشاء الله تعالی عنقریب خزانه ارسال میدارد الهی لمعات
خورشید عمر و دولت ابد مدت فروغ آرای روی زمین و زمان باد

✽ عرضداشت متضمن شکر عنایت خلعت و جواهر ✽ میرساند در زمان
سعادت و اقبال نشان فرمان والا شان چون کتاب آسمانی نزول عظمت و اجلال فرموده وی
پا از سر ساخته باستقبال توقیع وقیع شتافته بر سر و چشم گذاشت و بعنوان مضمون مرحمت
مقرون استقبال مشحون بهرهٔ بخت مندی بر داشت بمیامن آبرو بخشیهای خلعت ملبوس
خاص و جواهر آبدار قامت آرای فخر و مباهات گشته از غایت خوشوقتی در جامه نگنجید و
فرق خاکساری بذروهٔ سربلندی رسید آداب تسلیمات بدستور قاعده دانان ادب
بجا آورده دست انابت و ضراعت بدعای دوام دولت ابد مدت به حضرت سرفرازی
بخش افتادگان بر آورده مسئلت نمود که تا عرصهٔ کون و مکان به پیرایهٔ نور نیر اعظم جلوه اندوز
است ساحت زمین و زمان بفروغ چهر گردون فرسای خدیو گیهان ظل سبحانی منور و نورانی
باد

✽ عرضداشت متضمن شکر عطای خطاب ✽

عرضداشت کمترین عقیدت کیشان نیاز اتما محمد رضا بعد گذارش مراسم خضوع و انکسار
بعرض سعادت اندوزان حضور خدمت سراپا خیر و برکت نواب صاحب و قبلهٔ خدایگان
مد ظله الله تعالی میرساند به یمن ورود کرامت آمود نوازش نامهٔ عنایت شمامه معزز و ممتاز

گردید و عطای اضافه و خطاب ناصر الملک بر نام ارادت ارتسام مباهات و اعزاز افزود اگرچه از عهدهٔ شکر الطاف بی پایان بر آمدن مقدور نیست لیکن بقدر طاقت بتقدیم آداب تسلیمات شکر عنایات بینهایات پرداخته بحضرت سمیع الدعوات مسئلگر بهای ترقیات عمر و دولت عالی نمود الهی نیر اقبال تابنده و پاینده باد

* عرضداشت بامیری از حضرت پادشاه *

می رساند عنایت نامهٔ کرامت طراز عز وصول ارزانی فرموده مفتخر و ممتاز ساخت تفصلاتیکه برحال عقیدت مال مرعی است شکر آن زیاده از حوصلهٔ گذارش است دریولا که محمد باقر به منصب و خطاب جسارت خان بدستگیریهای عالی سرفرازی یافته و دین جا رسید آن قدر باظهار التفات خداوندی بنده را از نوبرده‌های سرکار گردانید که کمتر از آن در بیان راست نیاید از انجا که غیر از جناب فیض مآب باد و دیوار کس کاری ندارد و صو و بهبود خود در رضاطلبیهای جناب می شمارد امیدوار است که نظر بیشتر از بیشتر بر احوال نیاز اشتمال باشد و در زمرهٔ متوسلان ذیل اشفاق متصور بود زیاده آداب رخصت نفس دراز بیانداز د * مصرع * باد دایم بر سر من سایهٔ آن آفتاب *

* عرضداشت بامیری * میرساند تفضل نامهٔ عالی پرتو افگنده وصول گردیده مایه اندوز افتخار ساخت در باب ارسال مبلغ چهار لکروپیه باقی از جملهٔ دوازده لکروپیه بابت تنخواه حسام الدوله ارشاد شده بود پیش از ورود امر کرامت بهرد و لکروپیه بر سبیل هندوی مرسل ساخته دریولا هندوی دو لکروپیه دیگر ارسال داشته امیدوار عطای رسید هندویات مذکور است احقر در استحصال مرضیات عالی سعادت جاودانی می داند زیاده چه عرض نماید بهار دولت همیشه سرسبزی بخش سایه پروردان توسل باد

* بنواب عماد الملک عظیم الدوله * نواب صاحب قبله ارادت مندان سلامت بعد بندگی و نیاز معروض میدارد هنگام دمیدن صبح عید عشرت مواعید که

که روحانیان را روح افزائی و خاکی بینان را دل آرائی می فرمود و نسیم عنبر شمیمش غنچه دلان را شگفتگی تازه ارزانی می نمود بگذارش آداب مبارکباد پرداخته بدعای سحرگاهی بسط ظلال عاطفت سامی استدعا نمود الهی تا اثر جلوهٔ این روز عشرت اندوز جهان و جهانیان را نوفیق خوشدلی میسر باشد به برکات عنایات سامی هر روز آرزومندان عید و هر شب نیاز کیشان لیلة القدر باد

* ایضا مبارکباد *

بعد اظهار بندگی و ادای آداب مبارکباد و دستاد متوبات عید الاضحی رنگ طراز صفحهٔ عرض مدعا می گردد عطوفت نامه در جواب رقیمهٔ نیاز مشتمل بر مبارکباد عید الفطر پرتو وصول افگنده خاطر عقیدت مآثر را کامیابی‌های بهجت سرور ارزانی فرمود و مژده تندرستی ذات تقدس صفات موجب شکر و سپاس ایزد متعال جاشانه گردید ترصد چنان دارد که گاه گاه بذل نوازش و الطاف در اصدار رقایم مسرت نسایم منظور باشد ظلکم ممدود باد

* رقعه بنواب غلام حسین خان * نواب صاحب و قبلهٔ بنده سلامت بعد بندگی بادای مراسم مبارکباد عید رمضان المبارک که از نسایم قدومش ریاض دلهای اهل روزگار خرمی و شگفتگی پذرفته و در بهار بهجت و نثارش ریاحین رنگارنگ عشرت و سرور در چمنستان سینهٔ کهٔ هر شهر و دیار شگفته قلوب مومنین و مسلمین بحصول ثواب روزه درین روز روان آسا رد شناس فرخندگیها است و چشمان اهل ایمان و یقین بمشاهدهٔ نورپاشی این زمان خوشدلی انتما است عندلیب طبع هوا دار زمزمه پرداز دعا می گردد الهی تا عید جلوه گاه نشاط و انشراح باشد ترقیات گرامی عید دوستان باد

* ایضا مبارکباد *

گلدستهٔ ریاحین تهنیت و مبارکباد و حصول میمنت و سعادت روز الاضحی اهدای بزم بهار پیرا راحت دلهای سازد الهی تا بهار خرمی بار آمد و شد این روز عالم افروز در باغستان روزگار بطراوت نگاری چمنستان قلوب جهانیان پرداز د خوشدلی گرامی عید

هوا داران باد   * مکتوب بنواب سرفراز الدوله *

الحمد لله والمنة که اوقات بیاد صحبت های دیرین و تذکار خیر گرامی خوش می گذرد و صحبت
قدسی ذات خجسته صفات که او سبحانه همیشه ملازم خدمت مزاج وهاج داراد و خلاصه
مقصود و مامول درینولا لطف مهربانی نامه دریافته گرانی و گرانی پایانی نداز د ترصد که زیاده
برین تغافل در نگارش خیریت نامها راه نیابد آلام جدائی از حد گذشته و طاقت طاق گشته
از انجا که بی علاقه خدمت تشریف آوردنها ممکن نیست که صورت پذیر شود لهذا مرکوز خاطر است
که بعد معاودت نواب عمو صاحب و قبله دو جهانی از ضلع میدنی پور تدبیری نموده شود و الحال
که غنیم لئیم بآئین جنگ قهقری از ان ضلع سرگشته برگشته در اقصای مرشداباد آوارگی
درزیده هنگامه نموده تا امروز دو سه جنگ باو نهار و داده چندی کشته و اکثری زخمی گردیدند اما
هنوز از بدبختی کناره نگرفته اند و عمو صاحب را بمسافت دو روزه خبر گیهاده رسیدند
انشاء الله المستعان بسزا امیر سند اغلب که آن جناب باستماع این خبر جلد تشریف
آرند آن زمان هرچه در خاطر است بظهور خواهد در آمد زیاده جمعیت دل حاصل باد

* بنواب بیرم خان *   از ورودی افزا اخبار

دربار جهان مدار هویدا شد که بسعی نواب صاحب بهادر اضافه هزاری ذات بآن مهربان مرحمت
شده باعث خوشی وقتی رو نمود ترقی بخش حقیقی ظهور این امر بهجت اثر مبارک ساخته
مقدمه ترقیات روز افزون سازد اما عجب که به تحریر این مژده خاطر اشتیاق مظاهر را خورسند
نفرمودند یکتا دلیل مقتضی چندین اغماض بود شاید نظر برا ینکه منصب این عصر اعتبار را نشاید
نوشتن خبر در منظور نشده باشد والا وجهی دیگر بخاطر نمیرسد پیشتر مکرر اشتیاق نامه ها ابلاغ یافته
قرین مطالعه شده باشد انتظار خبر فراغ یافتن از شادی کار خیر نور چشمی بمرتبه کمال است
بفضل مسبب الاسباب حقیقی بعنوان احسن حسن انصرام پذیرفته باشد هرچند زودتر این
مژده شادمان فرمایند مهربانی است اشقیای هنوز از نواح مرشد آباد بر طرف نشده اند

اند از دو ماه روز و شب در تیاری و خبرداری بسر می رود اگرچه در هر مرتبه که با فوج اسلام
مقابله اقتاد شکست خورده اند لیکن باز نمی آیند بعنایت الهی آخر پشیمان شده خواهند
رفت میر حبیب هزیمت نصیب سر حلقه آن گروه شقاوت انبوه است شکست خورده
رفتن و باز برگشتن مرهته ها بدلالت اوست خدا فضل کند که عمو صاحب زودتر تا بردوان
تشریف آرند آن زمان راه فرار آنها مسدود خواهد شد انگاه بیک حمله آنها را از جا می
توان برد بلکه یک یک را بقتل رسانیدن آسان خواهد بود امروز هم از بهگوان گوله
نمودار شده بودند محسن خان بوهره که بحراست آن ضلع مامور است مصدر شده دگر دیده آنها را
منهزم ساخت بهمین قسم هر چهار طرف مرشد آباد مورچال قایم و در هر سو جمعداران
آبرو طلب تعین کرده شد غنیم مجال ندارد که هیراد بار تا مرشد آباد بر آرد خاطر عاطر باستماع
این اخبار متردد مباد بعون عنایت ایزد مستعان عنقریب مژده فتح و فیروزی بقلم خواهد
در آمد زیاده جمعیت و بهجت باد

* بنواب مختار الدوله *   دو قطعه مفاوضه سامی متواتر

وصول نموده مسرت پیرای خاطر گردید ارقام یافته که بسبب اینکه نواب بیرم خان صاحب
و نور چشم صادق محمد خان همراه نواب وزیر الممالک تشریف برده اند در انصرام
کار خیر نور چشمی توقف رو داده بعد آمدن ایشان از ین امر فراغت حاصل نموده نوشته
خواهد شد درینولا از خطوط راجه جوگا کشور بهادر بوضوح گردیده که نواب وزیر الممالک معاودت
فرموده اند بلد و شتاب داخل دار الخلافت می شوند درین صورت یقین است که نواب
بیرم خان صاحب و نور چشم صادق محمد خان بمجرد یکه در انجا می رسند شادی مذکور صورت
انصرام خواهد پذیرفت در مقدمه جاگیر سرکار براجه جانکی رام تاکید نموده شد و نیز
برفعت پناه عنایت خان نگارش یافته که این جاگیر را از ما دانسته در هر امر قدغن و سعی
نمایان بجا آرند و در انچه موجب مزید استقلال و جمع دل عامل و آبادی دیهات تواند شد

دقیقهٔ از دقایق جهد و کوشش غیر مرعی نگذارند و هرچه ضرور افتد بر اجهٔ مشارالیه ظاهر ساخته
تدارک پردازند آینده نیز تاکید نامها درین باب ابلاغ خواهد یافت مقاهیر باستماع خبر
معاودت عمو صاحب قبله راه فرار پیمودند و دایرهٔ شکر فیروزی اثر تا بردوان رسیده چون
این مرتبه آن اجل گرفتها بعنوان واقعی که مرکوز خاطر عالیست بسزای رسند بلکه انشاالله تعالی
عمو صاحب باز به سراغ آنها عزیمت میدنی پور مصمم دارند یکسر مقهوران قتیل و دستگیر
می شوند * رقعهٔ مبارکباد شادی * مفاوضهٔ مسرت
انتما وصول نموده مسرور ساخت و باستماع مژدهٔ انصرام شادی کار خیر نور چشمی که
در شب جمعه نوزدهم شهر شعبان سنه ۳ جلوس احمدشاه به خیر و خوبی سرانجام یافته خاطر بمرتبهٔ
اتم مسرور و منبسط گردید الحمدالله والمنه که این امر خیر بوجه دلخواه پیرایهٔ اتمام یافته موجب
جمع دل و اطمینان کلی دست داد او سبحانه مبارک سازد و از اشتیاق ملاقات ها نگارش
پذیر گردیده حقا که نیازمند زیاده از صاحب آرزومند این دولت است ما که نواب عمو
صاحب داخل مرشدآباد نمی شوند ازین جا تدبیری نمی توانند اگر آن مهربان به بهانهٔ بند و بست
جاگیر از حضور رخصت بگیرند یا بتقریب بدرقهٔ سالاری خزانه تدبیر روانه شدن این طرف
نگاه برند غاینکه در صورت این معنی ظلمت شب فراق بروشنی صبح وصال انجامد توجهی که در
روانه شدن شجاعت خان کلانوت مرعی شد موجب ازدیاد ممنونیها گردید بر احوال راجایائی
اطلاع رفت چنین قحبهٔ هرجائی بکار نمی آید برای نوروز علی پور غیرت جنگ ایماشده جواب
این بعد چند روز بقلم خواهد در آمد نواب عمو صاحب باستعجال تمام داخل میدنی پور شده
غنیم بسبب مقاومت نه ورده براه دکهن در افتاد و آن جناب چندگاه توقف در انجا ضرور
خواهند دانست تا وقتیکه هرکارها که تا سیتاکول شتافته اند خبر تحقیق نخواهند آورد حرکت نخواهند
کرد دیگر هرچه بوقوع می آید مرقوم می سازد ترصد که از نگارش مکاتیب انبساط اسالیب متضمن
کیفیت راحت انتما خیریت دستورستی خانهٔ عنبر شمامه را باز ندارند زیاده هرچه بر نگارد

نگارد نیازمند بیست ایام بکام باد * بنواب حشم الدوله بهرام جنگ *
نواب صاحب مشفق و مهربان سلامت بهار دلکشای وصول گلدستهٔ ریاض لطف و
مهربانی یعنی مفاوضهٔ رنگین متضمن مضامین دلنشین شگفتگی پرداز خاطر غنچه دلان انتظار گردید
سطری چند مشحون برکات تلطف و محبت پروری به خط خاص فصاحت اختصاص زینت افزای
حاشیه انس گشته بدیدهٔ منتظر نگاه آن مردم چشم والا نظری کار کحل الجواهر نمود * خوانده ام
مضمون هر حرفش سوادی تازه است * کرده ام هردم نثار نامه ات جانی دگر * با چنین
دلنوازیهای که شکرش گاهی سوز اظهار می تواند شد اگر بمقتضای دور گردی تکلف که در مشرب
بی تکلفی نگنجد بفرمایش مرغوبات این دیار ایمار و دیاد از فرط اشفاق خواهد بود زیاده
کرم پرور بیها باد * مکتوب * التفات نامهٔ گرامی
رنگ افروز چهرهٔ وصول گردیده مسرت افزای خاطر اشتیاق انتما گشت از مذکور اینکه
در مجلس نواب وزیرالممالک صفدرجنگ بهادر بر زبان های حضار می گذشت و آن مهربان
دران زمان بسیار از بسیار عقیدت و نیاز احقر دلنشین آن جناب ساختند و تا دیر بتکرار
احوال اخلاص اشتمال پرداختند مفصل از نوشتهٔ اعتضاد دوستان میرزا شمس الدین
علی دریافته سرخوش نشای ممنونیها گردید الحق احیای دلها و پاس مراتب اتحاد و ولاکار
آن مسیحا نفس امروزی نیست بلکه از ابتدای ابتسام صبح خردسالی و دین امر از پیران
سال خوردگوی سبقت بصولجان رشد و تمیز در ربودن در شان آن والا گوهر آنهی است
دلنشین و خاطر نشان * بیت * یاد آن روزیکه در کوی تو راهی داشتیم * بر زمین از
نقش پایت سجده گاهی داشتیم * از جبینت بود آثار عطاروشش چو مهر * ما و صد مانند ما چشم
نگاهی داشتیم الحمدلله والمنه که چندانکه دران وقت ازان وحید العصر یگانهٔ وقت
وقت ما خوش می گذشت حالا زیاده بران روی خوشوقتی ها دیدم * مصرع * ای وقت
تو خوش که وقت ما خوش کردی * او سبحانه تقدس تعالی لطیفهٔ برانگیزد که بکام دل و جان لطف

وصال عیش اندوز نیاد دست دهد دل و دیده از بند انتظار دار هد زیاده حسرت دیدار است و بس خوش کامی های ابدی باد

* مکتوب * جلوه عشرت افزای صبح نورانی عید سعید رمضان المبارک

ونکهت مشام آرائی نسایم سرور وکامرانی این روز جهان افروز خاطر سرخوش کیفیت صاف هواداری را ابراز آورد که بابلاغ گلدسته تر و تازه گلشن تهنیت مبارک باد بی اندازه به محفل راحت کده بجان و دل پردازد و عندلیب خامه را صفیر سنج این زمزمه عشرت مقدمه سازد لهذا در عالم خیال به معانقه روحانی و مصافحه هم زبانی رخ انبساط و اعتبار از بهجت و سرور بر افروخته و بنا دای مبارک باد سامان خوشوقتی اندوخته از جناب کام بخش حقیقی بمنت درخواست نمود که تا عید فرحت افزای قلوب اهل روزگار باشد روز بهی اقبال ابدی آن مهر اوج مهر پروری عید صفا مشربان باد حق تعالی روزی سازد که روز بروز تهنیت گذاریها توان نمود و بدادودادن عیش و کامرانی سرگرم توان بود زیاده ازین اشتیاق والسلام باد

* مبارک باد بصمصام الدوله *

از استیاقبکه خامه در بیان آن حوصله می بازد نوشتن راست نیاید مگر در زمان عشرت نشانی که دولت وصال دست دهد عندلیب وار بر روی گل حضوری داستان پردازی می توان نمود علوه بهار وصول کرم نامه انبساط اندوز ساخت و بمژده وساده آرائی خدمت دیوانی خالصه شریفه خاطر مخلص خالص به جمع مضامین سرور مو فور پرداخت ایزد تعالی و تقدس این موهبت تازه بر آن مهربان صاحب بند و بست قلم رو یگانگی و یک جهتی مبارک ساخته گوناگون ترقیات خاطرخواه و اقبال فرخ بالیهای ابد دستگاه گرداند پاره از نفایس این دیار ابلاغ یافت لطف قبول دریابد

* بنواب سعید الدین خان بهادر مراد الدوله * نواب صاحب مشفق مهربان قدردان سلامت بوصول التفات نامه گرامی مسرت اندوز گردید از روابط قدیم

قدیم نگارش یافته مخلص برین مراتب آگهی کماهی داز و اکثر بخاطر می گذشت که نظر برین معنی رسم رسل و رسایل به تجدید رواج پذیر سازد لیکن بگمان آنکه مبادا از ذهن شریف رفته باشد جرأت در مسابقت بکار نمی رفت حالا که مجبهای دیرین عرق عاطفت سامی را بحرکت در آورد و سبقت در تحریر دو نامه از خدمت سراپا خیر و برکت به ظهور در آمد بنوک مژگان د سواد چشم نگارش رقایم نیاز می توان پرداخت * براه مهربانی هر که بی منت قدم سایه * بهرگامی که بردار دباز و پای ز ما چشمی * زیاده چه ایام بکام باد

* ایضا بنواب معز الیه * نواب صاحب مشفق مهربان سلامت نگارنامه گرامی چهره وصول نموده مسرور به ظهور انجامید وسن گوشش برآواز این مژده لطف را آن قدر مسرت اندوز ساخته که در بیان نیاید زبان جلوه گاه شاشت و دل منظر دعا * مصرع * خدا زیاده کند دستگاه خوبی را * ترصد که اهتزاز نسایم گلزار یکرنگی یعنی صدور رقایم بهار بهجت و سرور در طراوت گاری چمنستان خاطر هوادار باشد زیاده چه نویسد

* رقعه شیخ محمد علی *

صاحب و قبله سلامت عنوان آرزو نامه بعرض اشتیاق پیراستن و همی است دست فرسوده عوام چرا بر سر اظهار مدعا نیایم و آن اینکه ورود قدسی نامه رهنمای بسر منزل بهجت گردید * بیت * لبم باذکر نامت آن چنان دوراز تو خوگرشد * که مکتوب ترا بوسید و مهر بش مکرر شد * مالک دلها آگاه که وسعت و رفعت بارگاه تمنا پرواز گاه کبوتر خیال نیست جاها در گرد نیاز و دیدها در رهگذر انتظار باز دل بمسئلگر بهای صحت و اعتدال مزاج مظهر فیوضات نامتناهی دامنگاه اگر از آهوی اجابت است دست بسوی آسمان درین باب بکمال ابتهال و انابت جلوه بهار تشریف خورمی ردیف درگاه زمین صوبه بهار از نتایج سبز بختیهای هواپروردان آن دیار سعادت زار متصور منت کش صبح نورانی دل کشاد سرور هوای گردهر گردیدن روز دل فراز عشرت انتما توان شد که سایه التفات مفارق آرای

مشتاقان این جا شود از ناخوبیهای آب هوای این دیار آن قدرها که رنگ تحریر پذیرفته فی الواقع درین باب راضی بآرام وافکار گردیدن نشاید لیکن چون عالمی از مستمندان چشم بر راه بال کشائیهای همای توجه و عزیمت این صوب منتظر و نگران اند که بسرمهٔ خاک راه مقدم خیر همدم نور افروز دیدهٔ دیده وران شوند و باغ و بهار و زاغ و صحرا و فضا چمن زار همه تشنهٔ فیض سحاب التفات و احسان * بیت * کوه و صحرا همه یک لعل بدخشانی شد * رنگ گل بسکه ز شوق تو بیابانی شد * اگر آب و هوا نیز در هوای موافقت سری به کشد دور نیست امیدوار است که بی تعب انتظار نسیم قبول این مامول نکهت خوشه لیهاید ماغ بیدماغان عشرت رساند زیاده خبر شوق وطلب مطلب طالب قدم بوس کو عواقب امور بخیر و السلام

* اینها بشاه شرف قدس سره *

در زمانیکه امیدواریهای قدوم برکت لزوم در بالیدنها بود و آناً فاناً تمنا بر تمنای این عمدهٔ مدعا می افزود عنایت نامه ورود فرمود و باطلاع نوید صحت و اعتدال مزاج وهاج استیعاب سرور نمود و باقتباس مضمون عطوفت مشحون مهر بذل و نوازش در حق این منتظر قدم بوسه بر تواکن ساحت دل گردید چون بر وعده کم شدن سردی و هوا ظهور این مامول مسموع شد یک تمنا هزار دل بسیار از بسیار بالیدنها گرفت و سرگرم نیها دکار رفت که الهی برودت هوا زود پادر هوا شود تا گرمی لطف حصول این مقصد توان دریافت زیاده تاکم ممدود باد

* بطفیل علی خان *

حافظ صاحب به از جان

عزیز مهربان سلامت مکتوب مرغوب وصول نمود چون نواب عمو صاحب و قبله بعزم تنبیه و تادیب مقاهیر در میدنی پور اند و احقر در مرشد آباد گذراندن خطوط شما اتفاق نیفتاد پیش ازین رقیمه الوداد که به همین مضمون ابلاغ داشته بودند بنظر عمو صاحب گذاشته ارشاد شده بود که اگر زمانی سر بگریبان تفکر گذاشته تامل احوال خود نمایند هرگز استدعای آمدن این جا نکنند و اگر ازین خیال ساخت از خورسندیهای خاطر عاطر باستماع مساعی

مساعی دوستداران در امور جاگیر مشفق زاده ها ارقام یافته دریافت نمود از انجا که خیر خواه خلق الله خود را از هواخواهان صمیم میدانند به تقدیم رضا طلبیهامنت بر خود می گذارند در باب هر امریکه به نگارش آن خشنود و سازند از متمنیات متصور رجا که بار قام رقایم بهجت نمایم و ایمای کاه و خدمتیکه رو دهد مبتهج و منبسط می شده باشند زیاده چه بر نگارد لب تشنگیهای زلال وصال است بس لطف و کرم زیاده باد

* به نواب یار محمد خان شیر جنگ *

نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت بیابان بی پایان اشتیاق را وسعت بیشتر از ان است که خامه بپای چوبین مساحت تواند نمود و پیک اندیشه را گامی دران راه دور و دراز گذاشتن جرات مفقود مکتوب هلال اسلوب که لمعهٔ الفاظش بشفق افروزی صبح روشندلی انگشت نما بود دلیل در مسرت گردید در باب فرمایش جانوران عجیب و غریب ایماء رفته هر گاه که اهل باز سرکار را میر علی رضا روانه بندر هوگلی خواهد نمود بنا بر آنجا درین امر تاکید اکید نوشته خواهد شد و بعد بر گشتنش از بندر مذکور ظاهر اینکه از قسم کاکاطوا و توری و رام گورا و دیگر طیور رنگ در خانهٔ دوستدار موجود است مصحوب او ابلاغ خواهد یافت زیاده لطف مخلص نوازیها باد

* مکتوب مرزا اکبر بیگ *

بندگان محاسن اخلاق و مکارم اشفاق گرامی همواره رطب اللسان می باشد درینولا ظاهر شد که شخصی از غایت خود کامی و غرض گوئی از غدا نشر سیده باظهار کلمات ناشایسته پیش سخن فهمان بزم نصفت نشان پرداخته از اضطراب و خوشبازیهای چنین نیک طینت صفا اندیش راستی کیش پروا نکرده به محفلی که دلها آیینهٔ حسن یگانگی باشد و گوشها بغیر از حسنات نشنوند نفس درازی خبث کاران را سبوای قطع لسان نتیجه چه خواهد بود درین مدت گاهی از زبان میرزا حسنی مسموع نیفتاده اگر اثری ازین امر ناصواب از مشار الیه ظاهر می شد بار یافتنش در خدمت نواب عمو صاحب و قبله از محالات بود مخلص در اخراجش نمودی

نمی دودها که مزاج موفی الیه بران نیست که حرفی سست وسخنی نادرست از زبان راستی
بیانش نزاویده باشد یا تراوده بسکه صحبت عمده دیده اند پاس مراتب احتیاط از
خبث و غیبت بمرتبهٔ اتم دارند هنگام از تخاص کسان سر کار آن قدر سعی بکار برده بودند که
مزیدی بران متصور نباشد و این گمان نداشتند که برخلاف توقع پایمال خیل بدنامیها شوند
بهر کیفیت در رسوخ ایشان قصوری راه نیافته و نخواهد یافت بی تقصیر بهاعد رخواه و به همه
حال امید وار ریع کدورت بی سبب و صدور عفو نامه در اضطراب گاه اند زیاده چه ابرام
رود

* ایضا بنواب داود علی خان *

بآمدن صحیفهٔ انبساط
معدن غبار انتظار از میان رفت آنکه از عدم قبول قول ناقبول اقرا شعاران و ممنوع نیفتادن
ترف مزخرف نمیمه کاران و روسفیدی نه پذیرفتن سیاه دلان و سبزی برنداشتن سبک
مغزان در انجمن مامن اهل کمال و محفل راحت کده ارباب صدق وسداد حسن نگارش
پذیرفته موجب جمعیت اخلاص منزل میرزا حکیم بیگ گردیده و پاس خاطر مشار الیه بنوعیکه از
قدیم دارند دست بر نداشته بی عقلی بانکه بیجاییست نوشته بودند که چون تمادی ایام گذشته
است اغلبکه مزاج آن جناب بر سر توجه آمده باشد استقامت مزاج غالی ظاهر است که
مثل سایر الناس نیست که تلون را در ان راه باشد به قسمیکه بوده است همان قسم
خواهد بود اگر منهجیکه نوشته اند رساله دوهزار سوار و همین قدر پیاده همراه شماست و نواب
بخشی الممالک بر سر التفات و قدردانی اند دیگر از ینجا چه می خواهد در صورت صدق این
معنی توقعی از غلامت عمو صاحب داشتن باد از عدم حمیت و فقدان غیرت میدهد اگر باز
خواهند نوشت دو سه دار در تحریر جواب معذور خواهد بود زیاده چه نوشته آید

* بآسد علی خان بهادر *

رخطیکه بمقتضای سفاهت مزاج
متضمن رسیدن خود تا بنارس نوشته بودند خاطر را که رساخت چون این خبر بنواب عمو صاحب
رسید هرچه بر زبان آوردند داورندهٔ خطای شنید بگوش شما خواهد رسانید الحق کسیکه

کسیکه از ولی نعمت برگردد بکور نمکی مادر و خواهر را نشناسد مرا یشش خبر ازین چه باشد براجهٔ
رام نراین پروانه صادر شده که اگر در حدود صوبه بهار خبر آمدن شما بشنوند فوجی فرستاده
بغارت جان ومال پردازند درصورت این معنی هرچه مستحسن دانند بعمل آرند اختیار دارند

* ایضا بدیوان جی صاحب پسر حکیم بیگ خان *

برادر عزیز القدر سعادت نشان سلمکم با ستماع مژدهٔ عزیمت آن عزیز القدر باین طرف
ابنساطیکه دست داده به تحریر در نمی آید از حالت منتظره هرقدر که نوشته شود کمتر است
* بیت * آن قدر منتظرم در ره شوق * که اگر زود بیائی دیر است * برای فرمایشی که از
نوشته برادر صاحب میرزا غلام علی بیگ هویدا خواهد شد تاکید در کار نیست یقین که همراه
خواهند آورد زیاده چه برطرازد

* ایضا بمهرادیه *

نگارین نامهٔ دل کشا بهار پیرای وصول گردیده عشرت تازه برای خاطر مشتاق ارمغانی آورد
وراه آوردی چنین مرغوب ارزانی کرد پایهای گرم بود نها بتلاشش فرمایشی که بمشاطگی
خامهٔ سحر کار برادر صاحب میرزا غلام علی بیگ مسموع آن عزیز دلها شده برنشاط خاطر افزود
یقین که درین معنی زیاده از سابق متوجه خواهند بود واین تلاشش را کم از تلاش یعنی بیگانه
نخواهند دانست حذاقت دستگاه محمد جعفر حکیم به خیریت رسیدند به تجویز شما وجه مواجب ایشان
منظور افتاد از مراعات دیگر هم دریغ نخواهد بود فرستادن عطار مع اجزای دواخیلی بجا
واقع شد زیاده هرچه نگار داشتیاق است

* بامیر واثق *

اعتقاد دوستان محفوظ باشند رقیمهٔ آلوداد رسید مرقوم بود که با نواب بهادر که بالفعل در
حضور پر نور برتبه و اعتبار و منزلت و اختیار ایشان کسی نمی رسد چند ملاقات کرده توجهی
بحال خود دریافته اند و از مزاج ایشان استنباط واقتباس نموده اند که خواهش کمال براین
معنی دارند که نواب عمو صاحب و قبله بایشان ارتباط بهم رسانند اگر بنا بر مصلحت وقت
در ظاهر نباشد مخفی هم بوساطت شما می تواند شد احیانا اگر آن جناب بپاس خاطر نواب وزیر الممالک

در این باب اجتناب فرمایند این جانب نظر بر مآل اندیشی طریق دل گرمی و گرم جوشی مسلوک ساز و ابواب مراسلات مفتوح دارد و خوش نظر خان محلی یگانهٔ نواب معزالیه با نواب مادر احمدشاه قدسیه راه عرض و معروض دارد اگر با نواب قدسیه ارادهٔ توسل باشد آن اعتضاد بوساطت خواجه صوای مذکور پیام مذکور بانات می توانند رسانید مفصل معلوم گردید اگر چه این همه تلاش شما از راه خیراندیشی شما متصور است لیکن حقیقت این است که سابق چند روز خواهش نواب معزالیه معرفت اکثر اعزه به عمو صاحب معلوم گردیده بود آن جناب بهر کدام جواب نوشتند که اگر قبل از توسل بنواب وزیرالممالک بهادر ایشان خریداری می نمودند سوای ایشان با دیگری متوسل شدن امکان نداشت الحال اگر بر ملا با ایشان هم مربوط شود نواب وزیر کم توجه خواهند شد حقیقت توجهات نواب وزیر ظاهر بل اظهر با دیگری چندین متوقع التفات بودن معلوم درین صورت این خیالات شما بیش از خیال نیک متصور نیست اندکی غور باید کرد اگر مخفی این معنی بعمل درآورده شود ایشان را بر اخلاص ما چه اعتماد و اعتبار خواهد بود بلکه به یقین خواهند دانست که قسمیکه در ایام توسل با غیر مخفی ربط با ما داشتند به همین عنوان هنگام ربط با ما ربطی با غیر هم خواهد بود درصورتیکه عمو صاحب درین امر چندین احتیاط مرعی داشته باشند ما که در سایهٔ شفقت ایشان پرورش می یابیم و امروز احتیاجی بغیر نداریم چه ضرور است که با کسی التجا بریم و چشم بر التفات احدی داریم معلوم شد که آن اعتضاد برای دوکان گرمی خود این همه می نویسند خوب نیست شما را با چنین چیزها چه کار برای کاریکه رفته اند سرانجام آن نموده زود بیایند و ازین مقالات بی صرفه باز آیند

* بخواجه ارجمند خان داروغه شاهزاده * خان صاحب مهربان

سلامت مفاوضهٔ نشاط افزا در حین عشرت آئین وصول نموده مسرور و منبسط ساخت باستماع خوبی های ذاتی و صفاتی آن مهربان خاطر باقصی غایت انبساط اندوز گردید و بذر یکجهتی و یکرنگی در مزرعهٔ دل ریشه دوانید مرقوم شده که هر که از اهل طرب مرغوب شود

شود در فرستادنش مراسم دلجوئی مرعی گردد این معنی موجب خوشوقتی دوبالا گشت محبوب بهکنیه و سکهه نقال از نوکران قدیم دستدار اند و شادی و مولا و خیرا نیز از سابق توسل دارند در روانه ساختن آنها چندانکه عجلت بکار رود بجا ظاهرا دیگران از جنس این مردم را ملاحظه آنست که باز رخصت برگردیدن نمی یابند این محض افترا و غلط است تا امروز هیچکس را منع بباز رفتن دارالخلافه کرده شده بلکه هر که رخصت خواست فراخور احوال مشمول مراعات گردیده اجازت رخصت یافت آینده نیز به همین قسم بعمل خواهد آمد خطرهٔ این معنی از خاطر شان باید برآورد و یک زنجیر مادهٔ فیل مع بچه که تحفگی بود مصحوب حاجی محمد لائق فرستاده شده دیگر هرچه مرغوب باشد بابهای آن خورسند سازند زیاده چه نوشته شود

* براجه جوگاکشور * رقیمه الاتحاد متضمن رسید مادهٔ فیل بچه بهجت افزای خاطر شوق انتما گردید از روانه شدن محبوب بهکنیه و سکهه نقال مرقوم شده بسیار از بسیار خوشوقتی رو نمود اگر شادی و مولا و خیرا هم می آمدند چه خوب بود یقین که آنها هم بسعی آن مهربان خواهند آمد یک صد توله عطر اگر فرستاده شود الطف استشمام خواهد یافت کاغذ زر یعنی هندوی هفت هزار روپیه میرود اگر شادی و مولا و خیرا راضی شوند از جمله مبالغ مذکور بقدر تکلفات زاد و راحله داده روانه سازند و الا طایفهٔ دیگر که بصورت و سیرت پسند خاطر دوستی تاثر باشد به فرستند

* رقعه به محبوب بهکنیه *

نشاط افزای قلوب محمد محبوب محفوظ باشند از نوشتهٔ خان عالیشان خواجه ارجمند خان بهادر بر روانه شدن او آگهی رفت باید که بزودی هرچه تمامتر خود را درین جا برسانند اگر پیش از ایام هولی برسد بغایت مستحسن خواهد بود مسماة نوربائی نوشته بود که منتظر طلب است هرگاه طلب نامه برسد برسد بنابران خطی باو نگارش یافته که مطلب خود را بنویسد بالفعل تا پنجهزار روپیه بطریق زاد و راحله می توان فرستاد و پسرش بارسالهٔ یکی سوار و یک صد پیاده موجب ذات بامتیاز تمام نوکر خواهد شد باید که مزاج او دریافته زود

برنگارد زیاده چه نویسد

* رقعه بمستماة نوربائی *

بسمع نشاط افزای نوربائی بکام دلهای مشتاق باشد اشتیاق دیدن آن سرمایهٔ عیش و سرور زیاده از حد است باید که بموجب اظهار محمد محبوب پذیر اشاره زود تر بنویسد که مبلغ پنجاه هزار روپیه بطریق زاد و راحله و سر انجام سفر فرستاده شود بعد رسیدن اینجا در ماه معقول مقرر کرده خواهد شد و بسعادت دستگاه غلام امام خان پسر شما رسالهٔ پنجاه سوار و یکصد پیاده و مواجب بامتیاز تمام تقرر خواهد یافت و سوای این در هر امور رضامندی و محظوظ بودن شما منظور خواهد شد زیاده چه نوشته آید

* شجاعت خان *

محبت دستگاه شجاعت خان محظوظ باشند از خط مهربان خواجه ارجمند خان هویدا گردید که آن محبت دستگاه مع غلام نبی و بهوپت بین کار و غیره هم روانهٔ این طرف شده اند ازین معنی سرور بسیار رو نمود باید که در هیچ جا متوقف نشده جلد و شتاب خود را رسانند و بنوعی سعی نمایند که در ایام هولی برسند هر آینه درین صورت موجب کمال عشرت خواهد بود

* رقعه برحمت خان *

اخلاص نشان رحمت خان محظوظ باشند درینولا حقیقت روانه شدن آن اخلاص دستگاه مع شجاعت خان و غلام نبی کلانوت و بهوپت بین کار غیره معلوم شد باید که بعجلت تمام ره نوردی کرده خود را درین جا رسانند نواب صاحب و قبلهٔ بنده غلام حسین خان بهادر تعریف ترددات شما و بر آمدن از انجا بدلاوری تمام مفصل نوشته اند بعد رسیدن شما قسمیکه در خاطر است بعمل خواهد آمد زیاده چه نگارش رود

* براجه جوگانکشور *

راجه صاحب مشفق مهربان برادران سلامت بعد اشتیاق ملاقات بهجت آیات مشهود ضمیر رافت پذیر گردانیده می آید مفاوضهٔ محررهٔ بست و ششم شهر محرم الحرام سنه ۲ بستم شهر صفر سنه الیه وصول نموده مسرت افزای خاطر گردید و حقایق مندرجهٔ دربار جهان مدار و رسیدن آن مهربان مع الخیر و العافیت در لشکر نواب وزیر الممالک بهادر چهار ده کروهی

گروهی از فرخ آباد و آمدن مادر قائم جنگ بتوقع عفو و مراحم آن جناب و محفوظ بودن از صدمهٔ غضب سلطانی و خرابی خانمان و جلاوطنی خودش بمیامن خطاپوشی و عذر نیوشی نواب صاحب بوضوح گردید حالا که آن ضعیفه بسایهٔ دولت عالی پناه آورده اغلبکه آفتی عارض احوالش نگردد نواب صاحب و قبله مدظله الله تعالی بقصد غنیم لئیم و گوشمال مرهتهٔ خبیث صورت که در ضلع میدنی پور آوارگی دارند تا بردوان رسیده اند اشقیا بسطوت سیوف جان گداز غازیان فوج نصرت نشان خائف اند انشاء الله المستعان یکسر کشته می شوند احقر در مرشد آباد بنظم و نسق مشغوف است و در ارسال خزانه بدل و جان سرگرم هند یا بیکه پیش ازین رفته برادران عزیز القدر رسید مهتاب رای سرو پچند منظر رسید مبلغ مذکور اند بمجرد رسیدن رسید آن هندوی دیگر فرستاده خواهد شد زیاده چه نوشته شود جمعیت و بهجت مستدام باد

* ایضا بموی الیه *

رقم پذیر کلک محبت سالک گردید که نظر بر سر انجام مهام حکیم الممالک راجندی بجهت تجربه عمال خود شریک ساختن صلاح دانسته تحویله پیش نهاد خاطر بود معاملات جاگیر دارا صوبه بهار نموده شد چون معلوم شد که ایشان باغوای هندوئی خود نفاق بهم رسانیده سهیم بودنش در کار سرکار خوش نمی آید اگر این سگ از راه برخیزد بهتر دوسه اد درین باب بهد بکار برد که خاشی خاطر برطرف شود مهربانا نخل شمائل ماست انشاء الله تعالی همین که نواب عمو صاحب بعد فراغ مهم اشقیا بمرشد آباد تشریف آرند ذکر این معنی بر اصل نموده می شود * از دوست یک اشاره و از ما بسر دویدن * مرقوم گردیده که برای خرید و ابلاغ اشیای فرمایشی بجیو نداس و بین سنگه رای تاکید کرده روی توجه بلشکر آورده شد آنها جنس قابل پسند خواهند فرستاد معلوم شد پسند دیگر آن کی به پسند آن مهربان تواند رسید خاکسار بتاکید گرامی جنس معقول بر سر در باب دو قلادهٔ یوز و سیاه گوش مکرر نوشته شده جواب آن آمده بود که مردم بطرف مارواړ مع خطوط بنام راجه های آن دیار رفته اند یقین که تا حال

جواب باصواب آمده باشد برسیدن یوز و سیاه گوش زود مطلع باید نمود و اسمعیل بیگ
یساول رسیدها و مرایب گرفته روانه حضور شد اغلبکه خرسندی خود بآن مهربان ظاهر
سازد در رخصت سید حسین خان جمعدار توپخانه موقوف بر معاودت نواب عمو صاحب است
چون مظاهر تاب مقاومت نیاورده از راه سیالکول رخت ادبار بر زبوم خودها بردند آن
جناب در استمالت غارت زدگان ضلع میدنی پور و تردد آبادانی آنها متوجه اند انشاء الله تعالی
از بندوبست آنجا فراغ گرفته جلد تشریف می آرند

* ایضا براجۀ مذکور *

مکتوب مسرت اسلوب متضمن انصرام مرام بسیادت و رفعت پناه میر محمد امان رسیده
موجب انبساط خاطر گردید چون اکثر کارها بمهر مذکور تعلق دارد هرچند جلد رخصت این طرف
سازند بهتر تقدا اگر ممکن الوقوع باشد فهو المدعا وگرنه بنام برادر رفعت مآب مسترلو مقرر شود
و در باب ارسال داشتن جنس فرمایشی به مجبت دستگاه جیو نداس بیکنهه رای مکرر نوشته
شده اما جواب نمی آید این قدر توقف از چه راه دانسته شود چهار پتاری ناشپاتی و بست
پتاری انار بیدانه و دیگر نوا که مصحوب قاصدان اجیر رسید ذایقه را حلاوت اندوز ساخت
ارقام یافته که درین سفر تقشس حسن خدمت بجناب نواب وزیر الممالک درست شده
والتفات آن جناب بحال خجسته مآل بمرتبۀ کمالست الحمد لله که مورد اشفاق عالی شدند
و بدریافت ازدیاد فضل و کرم حضرت ظل سبحانی و عطای خلعت خاصه و جیغه و سرپیچ مرصع
گران بها و یک زنجیر فیل ماده معه ملو برای نواب صاحب و صدور منشور کرامت نشور برین
مضمون که این مهم بکفایت انجامید یقین که بندوبست نموده وزر پیشکش گرفته بحضور خواهد
رسید فرحی فراوان دست داد بعنایت ایزد توانا زیاده برین ترقیات نواب صاحب رو
ظهور درآرد که هرآینه درین صورت کامیابی عالمی علی العموم و شادکامی ما متوسلان
ارادت نشان علی الخصوص متصور است مهربان من فرمایش سرمایۀ راحت
و آسایش نواب وزیر الممالک که از راه تفضل برای چهار زنجیر ماده فیل و سه

و سپرهای سیاه گرده نقاشی و عطریات و غیره ارشاد شده موجب خوشوقتی و مباهات
شد اما معلوم نیست که سپر قبه دار مطلوب است یا سوای قبه این معنی بعرض رسانیده بر
رقم سپرها که مرغوب باشد بر نگارند بالکه کاغذ نمونه دار ترسیده ابلاغ دارند که مطابق آن
فرستاده شود و ماده فیلان بموجب امر بهم رسانیده ارسال خواهد نمود و زینت تحریر پذیرفته
که تجویز اضافۀ منصب متضاعف و خطاب احترام الدوله بهادر و عطای علم و نقاره و حکم سواری پالکی
جهالردار برای نور چشم به از جان مهابت قلی خان سلمه ربه نواب وزیر الممالک منظور
فرمودند و بجهت نوشتن پروانگی دستخط نموده بعنایت او سبحانه پروانگی به مهر آن جناب
حاصل کرده نزد برخوردار نور الابصار کنور آنند کشور فرستاده می شود تا تصدیق اضافۀ مذکور
و خطاب حاصل نماید و حسب الحکم سواری پالکی جهالردار و علم و نقاره ارسال دارند
بدریافت این مژده عشرت و سرور موفور و سداد دور و دعاهای مذکور یقینکه بموجب نوشتۀ
سامی بزودی نشاط افزای خاطر خواهد شد برای فرستادن نقارچیان و سرناچیان کامل فن پیشتر
نوشته شده بر طبق آن به برخوردار کنور آنند کشور قلمی باید نمود که بتلاش بسیار بهم رسانیده
بموجب معمول خرج داده روانه نماید فرو نشاندن غبار مشارکت اغیار در خاطر است
به مجرد تشریف آوردن عمو صاحب این باب به عنوان احسن بادرهوا خواهد شد

* ایضا *

در مقدمۀ ارسال کمخواب و غیره و جوره های جهیت ماتان
نگارش یافته که تا فرستاده نشود آرام طبع گرامی نمی گردد بهمه خاطر است که توجه آن مهربان
در مرام و امور اینجا بیشتر از بیشتر معروف می شود لهذا هرچه مطلوب می افتد بی تکلفانه بقلم
می آید بعضی اوقات که توقف رو میدهد موجب تعجب می گردد آینده اگر تاخیر در میان نه آید
جا دارد و از عجایب و غرایب زائیدن گادی پچۀ باب چشم و از مشرق رو بقبله کردن
بت سنگی بی تحریک غیری و ناپدید گردیدن دو دست از بت دیگر که چهار دست داشت
و پیدا گشتن نشان جنگ و علامت شکستن دستها از ان بت مرقوم شده بود موجب تعجب

گردید اغلبکه ظهور چنین امر عجیب علامت غلبهٔ اسلام باشد سوای این قدرت الهی باید دانست

* ایضاً *

از فحوای مکاتبهٔ بهجت انتما معلوم شد که به تفضلات نواب وزیر الممالک وکالت سرکار پادشاهزادهٔ والاگوهر بآن مهربان تفویض یافت و خلعت فاخره پنج پارچه از حضور اقدس و اعلی عطا شد از این معنی خوشوقتی و شادکامی بسیار از بسیار رو نمود ایزد کارساز ظهور امر فرخندگی اثر بر آن مشفق و خیرخواه و سائر دوستان مبارک و همایون ساخته مقدمهٔ ترقیات روزافزون گرداند و بر بر که دل دوستان خواهد رساند مهربانا فرمایش هر چیزیکه نموده می‌شود یقین خاطر می‌باشد که چون حوصلهٔ کامله دارند همه اشیا بهتر از بهتر و خوب از خوب خواهند فرستاد نه آنکه علی الرسم اشیای ناخوب سابق جنس مبلغ کلی بآن بی احتیاطی و بی قدری فرستادند بخاطر گذشته بود که همه جنس واپس فرستاده شود لیکن مناسب ندانستم ناچار نگاه داشتم از آن باز این قدر تخم نرگس که آمده باوجود احتیاط فراوان چهارم حصهٔ هم گل نکرد و پارهٔ که بقوت نامیه رو بشگفتگی آورده آنهم پژمرده و گل خورد تر و ژولیده بر آمد آنچه در خاطر بود که امسال به لطف و مهربانی گرامی در باغ فرحت افزای موتی جهیل تماشای بهار نرگس عیش اندوزی و نگاه افروزی رو خواهد نمود نماند که بر طبق خواهش میسر شود معلوم شد که برای سرکار نواب عمو صاحب و برخوردار سراج الدوله اول خریدنی نمایند حصهٔ این جانب هرچه از چیدن باقی می‌ماند می‌فرستند چنین نبایستی اگر بنده را متوقع این معنی نداند بعید نخواهد بود مبلغ دو لک و پنجاه هزار دام از پرگنهٔ حویلی اله‌آباد در وجه انعام آلتمغا بنام متعلقان و فرزندان و خرج خانقاه قدوة الواصلین زبدة السالکین شاه خوب الله مرحوم از قدیم مقرر است و زینولا نایب صوبهٔ مذکور دامهای منظور بی موجب به ضبط در آورده پریشانی از جماعهٔ فقرا و فضلا و شعرا و طلبه و صادر و وارد روا داشته از ثمر عدم قوت دود آه ستم رسیدگان که هر یکی از آنها یگانهٔ معنی یگانه است مهر بفلک کشیده و درین عصر که رواج سخنوری هم آشیان عنقا

عنقاست این قسم مردم از مغتنمات مشهور و فضل و کمال شاه منور اظهر من الشمس از انجا که آن مهربان را با فقرا و اهل الله محبتی است تمام اغلبکه احوال ایشان شنیده باشند مجملاً شرح کمالات مرحوم مرقوم بقلم درمی آید مدتها در بلدهٔ اله‌آباد مسند دین و سجاده آرائی افادت و افاضت بوده اند و عالمی بزمرهٔ ارادت پرستان آن جناب در آمده فیضیاب می‌شد چنانچه نواب خان جهان خان بهادر و سربلند خان و محمد خان بنگش و دیگر عمدها از حلقه بگوشان اعتقاد بوده اند بعد رحلت آن جناب پسران ایشان حاجی الحرمین الشریفین حاجی شاه محمد فاخر و شاه محمد ناصر بجای پدر بترویج علوم عربیه مشغول اند قریب چهارصد کس از فضلای صاحب معنی و شعرای نازک خیال و عبادت پرستان صاحب احوال در دایرهٔ ایشان بنان و نمک بسر می‌برند و دیگر از بسیاری اناث و ذکور کور و کر وابسته اند معلوم نیست که نایب صوبه چرا از تعظیم و خدمت پرستی این قسم بزرگان بازمانده بعدم معیشت چندین ارباب استحقاق تن در داده و از آه مجماجهٔ محتاج و حق پرستان بلند مزاج اندیشه بخاطر نگذرانیده حقا که دل آزاری چنین مردم در حق معیب و نایب ضررها دارد و هم زیان دین و دنیا است برای خدا اختصاراً این هرچه نوشته شده بجناب وزیر الممالک بعنوانیکه قبول افتد گذارش نموده سند واگذاشت و عدم مزاحمت دامهای منظور شتاب تر حاصل کرده نزد خیرخواه خلائق بفرستند که خوشنودی چنین بزرگان در هرحال سودمند بها دارد زیاده هرچه نوشته شود کم است

* براجه مومی الیه تحریر یافته *

که بفضل الهی مبانی محبت و اتحاد فیما بین نواب وزیر الممالک و جناب عالی مستحکم است و با دیگری از اعزهٔ حضور ربطی نیست بلکه همه را مایهٔ فساد میدانند و مکرر قسم یاد کرده فرموده اند که مارا توقع آشنائی با نواب مهابت جنگ است و پس فرستادن اسپان عراقی و عمده و جنس پشمینه در خاطر دارند معلوم شد توجهات آن جناب از پیشتر مهربان و هویدا است بندگان عالی نیز بهمه حال مصروف رضا طلبیها اند الهی صد اتحاد و یک جهتی روزافزون باد

* ایضا *

انبساط تراکیب متضمن خصایص وحقایق دربار جهان مدار وبرگشته رفتن ناصر جنگ از برهان
پور بطرف خجسته بنیاد اورنگ آباد وصول نموده موجب مسرت وسرور خاطر خیرخواهی
تاثر گردید وبر مژدهٔ غسل صحت نواب وزیر الممالک بهادر دام اقباله خوشوقتی کمال
بحصول انجامید وجبین نیاز را سجده ریز شکر جناب شفا بخش حقیقی گردانید او تقدس
وتعالی آن جناب را همواره تندرست وتوانا وخیریت طلبان را بفیوض ایشان بهره مند
کامیاب مدعا دارد ونواب برخوردار نور چشم به از دل وجان اکرام الدوله بهادر حشمت
جنگ سلمه به خواهش جانوران از قسم طیور ووحوش بمرتبهٔ اتم دارند چنانچه اقسام وانواع
طیور وغیره درین دیار بهم رسیده بسیار جمع ساخته به تماشای آن مسرور می باشند الا
پلنگ وسیاه گوش که درین ملک نایاب است ورسیدنش بدون توجه گرامی از دیگر
راه بخاطر نمی رسد درین صورت نوعی متوجه باید شد که یک قلاده یوز ودو سیاه گوش زود
تربیت اما رسمی وبرای نام نباشد بلکه جوان وتیار قسم اول وانتخابی که در آهو افگنیها خطا نماید و
کسی را بعرض جوهر سبقی وصید گیری آنها جای گرفت نبود وهرکه به بیند آهو گیری تواند کرد باید
فرستاد وتقاضای نواب نور چشم روزی نیست که نیست بلکه هر وقت که ما را می بیند از
پلنگ وسیاه گوش می پرسند بوعدهٔ امروز وفردا دل جوییهای آن حاصل زندگانی بعمل
می آید وبیمانهٔ تکلف چندانکه طبعش مشتاق این هردو صیاد است صید تحریر نمی تواند شد
پلنگ خامه چندانکه در صحرای مبالغه به نخچیر معنی ناخن تیز سازد جا دارد

* ایضا * نگارش یافته که در عرصهٔ سه ماه حلاوت
شادی ومرارت غم بولادت اطفال برادر عزیز رای نرندکشور ونور چشم کنور انند کشور
دورگذشتن هردو نوآمدها وفوت کردن والدهٔ طفل اولین علی الاتصال دریافت شده
درار تقدیر یارائی دم زدن کرا دکیست که درین باب لب بچون وچرا تواند کشود غیر

غیر از انکه بصبر پرداخته شود چارهٔ دیگر متصور نه وتن برضا گذاشتن وبمصابرت پرداختن
آن مهربان بجا واقع شده به نعم البدل خورسندیها دست خواهد داد

* ایضا * رقیمهٔ بهجت شمیمه مشتمل بر بدولهای
که به مقرر شدن وکالت بنام جیو نداس گماشته برادر عزیز القدر رسیده مهاراجه رای و
مهاراجه سرو چند رونموده رسید برهمی مزاج نواب عمو صاحب وقبله مدظله الله تعالی با آن
مهربان وقرین خاطر عالی بودن تجویز دیگر از مدت مشاهده می افتاد اما سببش معلوم نمی شد
انیکه از اعمال خود دریافته باشند حالا که آن جناب بهند گذشت بسیار نظر بر صواب دید
کارهای سرکار چنین مقرر کردند من رضاطلب وادرین باب جرأت عرض والتماس در
امریکه مرضی خداوندی بوده باشد بجز بهره وچیار اکه برخلاف آن یار نکاب مبادرت توانم
پرداخت بلکه چون یقین خاطر عالی بود این کسر بمقتضای دنو یگانگی واتحاد که با آن مهربان دارد
سد راه این کار خواهد شد اصلا احقر را مطلع نفرمودند بعد چند روز که نوشتجات فرستادند اطلاع
یافتم بالفعل سعی بی فایده است لازم که دوستدار را همان دوست دانند که بود هیچگاهی
حتی المقدور بوجوهات مقرری راضی بقصور نخواهد شد از خیریتها نویسان باشند

* بجیو نداس گماشته بجهت سبیته * خصوصیت وموالات
دستگاه عزیز القدر قرین عافیت باشند رقیمهٔ الاتحاد که مرسول اشته بودند بمطالعه درآمد
در مقدمهٔ دامهای پرگنه معرسا از جملهٔ محالات ذوالفقار جنگ راجه جوگلکشور بهار با آنکه نواب
وزیر الممالک از راه التفات بنام این جانب دستخط فرموده پروانگی سند داده بودند و
اجازت نواب عمو صاحب وقبله دوجهان مدظله الله تعالی نگرفته در حصول سند از
وکالت پیشگی تغافل مرعی می داشتند ثمرهٔ این هرچه بوقوع درآمد ظاهر آن عزیز القدر پروانه
تنخواه دامهای مسطور بلا توقف حاصل کرده ارسال دارند دیگر از نوشته برادر آن
عزیز القدر بجهت سبیته مهاراجه مهاراجه سرو چند دریافت خواهند کرد وبخشش پنجاه هزار

روپیه بموجب فرمایش این جانب راجه جوگاکشور بهادر تیار ساخته نوشته بودند که عنقریب
فرستاده می شود تا حال انتظار رسیدن جنس مذکور در میان ست باید که آن خصوصیت
دستگاه همه چیزها را دیده هرچه بهتر و کفایت دانند بگیرند و جنس زبون و ناکاره واپس بدهند
و وجه قیمت آن را از ایشان باز خواست نموده بهمان زر جنس قابل پسند خرید کرده زود در
ارسال دارند براجه موصی الیه نیز درین معنی نوشته شد زیاده چه نگارش رود

رقیمة الوداد متضمن حقیقت جنس فرمایش   * ایضاً *

وگرفتن آن بعد پسند و واپس دادن جنس ناکاره براجه جوگاکشور بهادر و فهمیدن حساب
پنجاه هزار روپیه از راجه سرگرم سعی شدن در مقدمه سند دام های پرگنه سرپسار رسید موجب
استحسان گردید جنس مذکور با احتیاط تمام بفرستند و در حصول سند جاگیر مرقومه یقینکه بدل
ساعی خواهند بود یک صد ورق آهو مطلوب است باید که بموجب نمونه مرسله مصحوب قاصدان
جلدتر ارسال دارند

* بنواب اعتضاد الدوله *

نواب صاحب مشفق و مهربان سلامت بعد شرح اشتیاق و آرزوی مواصلت کثیر البهجت
که چون اشتیاق آن بهار پیرای ریاض لطف و مهربانی نهایتی ندارد و شهود ضمیر منیر که مطلع
فروغ محبت و ولا است گردانیده می آید مفاوضه انبساط طراز چهره آرای وصول گردیده
مسرور و منبسط ساخت مبارک باد عید سعید از زبان خامه گوهرفشان تراویده بود یاد از وفور مهربانیها داد
نیازمندی خاص و اتحاد که بآن مهربان دارد از پیرایه اظهار مستغنی و بری از حلیه تکرار است
اگرچه بحسب ظاهر اتفاق ارقام اخلاص نامها نیفتاد لیکن مالک دلها گواه است که در پاس مراسم
حفظ الغیب و تذکار محاسن اخلاق گرامی هیچ گاهی تقاعدی راه نیافته * غافل نبوده ایم زیاد آوری گهی
* که گفته ایم نام ترا کشیده ایم * ترصد که همواره به نگارش رقایم عشرت نسایم خوش
وقت ساختن مسرور باشد زیاده ایام بکام باد

* بسید حسین مجاور *

سید صاحب مشفق و مهربان سلمکم رقائم افادت نسایم مصحوب حاجی محمد فصیح و حاجی احمد

حاجی احمد شیرازی در اسعد زمان مسرت پیرای خاطر نیاز مآثر گردید ارقام یافته که مجاورت
حضرت نجف اشرف میسر و در افادت و افاضت اوقات می گذرند و نظر بر محبت های
که فیما بین جناب مغفرت مآب ابوی جعل الجنة مثواه و آن اشفاق پناه محقق بود در حق احقر
باوقات خاص دعای خیر نموده می شود بمطالعه آن مسرور شده آینده نیز هم برین وتیره مترصد
دعاهای اجابت انتما است یک جلد کتاب مناقب اهل بیت علیهم الصلوة و السلام
عنایت شده بود بهرمندی های فراوان بخشید بمقتضای شفقتی بذر الحب تتوارث مرعی است
علوفت نامه نویسهای مطمح نظر خیر اثر باشد پانصد روپیه بمعرفت شرافت مآب حاجی حسین
موصول گشت زیاده

* بشاه مرتضی *

شاه صاحب مهربان سلامت بوصول صحیفه شریفه بسرور و انبساط موصول گشت ارقام
یافته که بموجب نوشته مغفرت مآب ابوی انار الله برهانه بر حسب ترتیب بهای تخت مرقد
اولیا علیه التحیة والثناء اوقات بدعا مصروف است این معنی باعث ازدیاد عقیدت و
اعتقاد گردید در باب استحصال سعادت خدمت گری ایما رفته الحق خدمات اهل صدق و
صفا سرمایه سود عقبی و ذخیره سعادت دین و دنیا است درین مدت که از احوال شریف
اطلاع نداشت متفکر بود نهااتفاق افتاد و نیز به مصداق کُلُّ اَمْرٍ مَرْهُونٌ بِاَوْقَاتِهَا درین باب
عذرخواه در نیولا که بر سلامت ذات آن جامع الکمالات سکونت پذیر بودن در آن درگاه
ملایک سجده گاه آگهی کلی دست داده در خدمت پرستی ها تقاعد ها نخواهد یافت بالفعل
مبلغ یک هزار روپیه بمعرفت شرافت مآب حاجی حسین فرستاده شد بقبول موصول شود
زیاده چه بر نگارد دعوات امور بخیر باد والسلام

* شاه میر مرتضی *

حقایق و معارف آگاه سلمه الله تعالی بعد سلام
علیک و رحمة الله و برکاته شهود باد مکتوب بهجت اسلوب وصول نمود از تعدی فوجدار
آنجا مرقوم بود معلوم شد چندانکه باید بتاکید و تهدید تمام او را نوشته شد که از سلوک ناپسندیده

یادم شده در حصول رضامندی فقرا پرداز دور اضی نامهٔ آن مهربان را ارسال حضور سازد والا نتیجه نیک نخواهد دید همبرین قسم از حالات خیریت خود نویسان باشند زیاده چه نوشته شود

* به محمد امجد * مهربان دوستان سلّمکم

مکتوب مرغوب بر مواد بهجت و انبساط خاطر افزود و از اشتیاق قلبی و عزم این طرف هر قدر که نوشته اند زیاده بران مشتاقیم بهرحال آمدنها موجب عشرت دلها تواند بود تا آن زمان بنگارش حالات خیریت مسرور باید داشت زیاده چه بر طرازد

* با شریف النسا بیگم اهلیه آقا میرزا * همشیره صاحبه مشفقه مهربانه

سلّمها الله تعالی باستماع خبر مصیبت اثر واقعه رحلت مغفرت پناه آقا میرزا صاحب هوش از سر رفت و حالت غم و الم از حد گذشت آخر الامر چون از مشیت ایزدی چاره گزیر نیست ناچار تلخ کامی صبر اختیار نمود آن مشفقه نیز از بیچارگی بصبر پرداخته و بر تسلی و پرورش برخورداران بیفزایند بندگی و اخلاصی که احقر در خدمت آن مغفور و مبرور داشت اظهر و همگنان برین مراتب مطلع اند و برخورداران را فرزندان و نورچشمان خود می داند به هیچ حالی در حق ایشان قصور نخواهد کرد بکل الوجوه خاطر جمع دارند زیاده چه برنگارد

* بمیرزا عبدالله وغیره پسران آقا میرزا مرحوم در تعزیت *

برخوردار کامگار محفوظ لطف خداوند پروردگار باشند بسنوح واقعهٔ هوش ربای و حادثهٔ غم افزای رحلت مغفرت مآب آقا میرزا صاحب طاب ثراه اندوه و غم بسیار و تاسف و تالّم بیکبار روداد حالیکه از صبر بی تابی و بی صبری طاری گردید خدا بهتر می داند که مغفرت مآب را بجای قبله و کعبه میدانستم ماتم ایشان کم از ماتم پدر نبود چون چنگ بیچارگی بدامن تقدیر نمی تواند رسید پس از وای دیلا و دریغا و واحسرتا غیر از صبر چاره دست نداد لاچار تلخ کامی سکوت پرداختن و برضای تسلیم ساختن گوارا افتاد آن نورچشمان نیز بمقتضای بیچارگی برضای ایزدی راضی وصابر شوند شما را فرزند و نورچشم خود می دانم به هیچ حال در باب شما قصوری راه نخواهد یافت

یافت بکل الوجوه خاطر جمع دارند

* بنواب سربلند خان *

رفعت و عوالی مرتبت برادر عزیز القدر سلّمه ربه آقا میرزا صاحب از جهانگیرنگر به مرشدآباد بشوق ملاقات این جانب می آمدند در اثنای راه بداعی اجل لبیک اجابت گفتند حالیکه ازین حادثهٔ هوشربا بر ما گذشته خدا بهتر می داند از غایت بندگی و عقیدت آن سفر کردهٔ عالم بقا را قبله و کعبه خود می دانستم چون درین امر غیر از تسلیم و رضا از دست مقیدان سلسلهٔ بشری چیزی دیگر بر نمی آید ناچار بصبر پرداخته باید که آن برادر به مجرد وصول این خط برای فاتحه بخانهٔ مغفور و مبرور مرقوم رفته در خدمت همشیره صاحبه مشفقه و برخورداران مراسم معذرت از طرف ما بجا آرند و بهر نوع برای صبر و شکیبائی خاطرنشان سازند و هر کاری و خدمتیکه بگویند در سرانجام آن بدل و جان پردازند زیاده چه نگاشته آید

* براجه جانکی رام * گلشن خاطر راجه صاحب مهربان خورم باد مکتوب محبت اسلوب متضمن فرط مراتب دوستی و وداد وصول نموده مسرت ساخت مرقوم شده که حسن اخلاصیها منظور است دوانچه موجب ازدیاد اتحاد تواند بود ازین طرف نیز بظهور رسد و ربط و محبتی که از دیرباز متحقق است تهور و اخلاص دستگاه امرت راو باظهار در آورده باشند بهرحال درین امر تزاید و روز افزون بظهور خواهد آمد لازم که ابلاغ تودد نامها را بدل عدیم البدل ملاقات صوری دانسته ابواب رسل و رسایل مفتوح دارند هر آینه این معنی ذریعهٔ انبساط و سرور تواند بود زیاده چه نوشته آید

* بکت سنگه * راجه صاحب مهربان دوستان سلامت بوصول خریطهٔ زرین مصحوب قطعه مفاوضهٔ رنگین که هریکی از آن گنجینهٔ معانی دلنشین و خزینهٔ عبارات نشاط آفرین بود در هنگام وفور بهجت و سرور سرمایهٔ نزهت تازه و ذخیرهٔ راحت بی اندازه دست داد و نسایم نوید خوشدلی و تندرستی در ریاض دل و جان بار نضارت و شگفتگی کشاد * خندید از نسیم وصولش ریاض جان * یارب بهار عمر خط دلنواز کیست * زینت

ارقام یافته که محبت دستگاه شیوه بهجت خلوص و اخلاص یگانگی و یکرنگی این دوستی دوست هرقدرها که برای العین شاهده نموده و از اسرار مصادقت و ولا هر چه بگوش شنوده بود برسم امانت گذاران راستی سنج باطلاع در آورده و این معنی ذریعهٔ ازدیاد محبت و اتحاد و واسطهٔ تزاید ابتهاج و ارتباط خاطر عاطر گردید بمطالعهٔ آن عشرت بر عشرت رو نمود صد شکر که کامل عیار بهای نقد خالص مصادقت بی ریا بر محک امتحان رسید انشاء الله تعالی روز بروز هم چنان بلکه افزون ازان خواهد بود آنکه از زبان قلم صدق رقم تراویده که بضاعت جان که بهین کالای آقلیم ایجاد و تکوین است از لوث تغیر و تبدیل مبرا ساخته و برنگ ثبات و استقرار آراسته تفویض این امانت دار نموده شد جانی تازه یافتم بلکه از یک جان هزار جان گشتم ایزد جان آفرین آن جان جسم جان نوازی راقوت افزای جان خیرخواه بصد جان دارد و مانی الضمیر صفا تخمیر مهر به مقتضای القلب یهدی الی القلب پرتو انداز سجنجل دل روشن خواهد بود که بدل و جان و کرم جانبهای پاس مراتب یگانگی و یکجهتی ملحوظ و مطمح نظر صداقت اثر دارد تا جان در قالب است قالب قلب بقوت این مدعا بیجان نخواهد بود بمالک جان هر قسم جان که در هوای جان پروریهای دوستی و اتحاد است هم چنین خواهد بود و از پسند افتادن فیلان و سپرهای مرسله و فرمایش یک زنجیر ماده فیل حامه حسن تحریر پذیرفته بهجت دوبالا حاصل شد مادهٔ فیل حامله عنقریب فرستاده می شود چون بزریعهٔ مکتوب لطف نصف ملاقات توان دریافت و تحفهٔ بهتر ازین مرغوب نیست چشم بران است که سوادش سرمه دیدهٔ تمنای شده باشد زیاده مهربانی باد

برای پنچند رام رای صاحب مهربان سلامت راجه جوگالکشور بهادر از خوبیهای آن مهربان آن قدر نوشته اند که دل غایبانه مزرعه بذر اخلاص و اتحاد گردید و شوق قلبی بر آن آورد که به شمع رسایل انجمن دوستی روشن کرده شود بنا علی هذا در سبقت این امر نهادن مناسب ندانسته به تحریر رقیمة الشوق پرداخته ترصد که بجواب مسرور سازند

سازند و آینده نیز درین باب تلطف پردازند زیاده چه نوشته آید

بمیر محمد خان خان مهربان دوستان سلامت بعد شوقیکه نهایتش نیست مشهود باد که آنچه ابلاغ داشته بودند بمطالعهٔ آن انبساط تازه رو نمود از راضی شدن مهاراج کنور رامجی و اسپ پوربن نوشته اند معلوم گردید برای زاد راه آنها هرچه تجویز نمایند و بنویسند فرستاده شود دیگر هر طائفه که برای آمدن این جا قبول نماید اطلاع دهند شنیده شد که بخشی نام کنچنی درجیسگه پوره بصورت و سیرت عدیل خود ندارد اگر او ببعی آن مهربان بیاید بهتر خواجه ارجمند خان و خواجه بسنت خان مکرر نوشته اند که از اهل نشاط هر که مرغوب باشد فرستاده شود این همه از آثار سعی آن مهربان متصور گشت ایشان را نیز بهمین مضمون نوشته شده و دیگر از خط خواجه لائق دریافت خواهند نمود جواب زود بر نگارند

براجه جوگالکشور پیش ازین جواب خط آن مهربان بقلم در آمده و رینولا که حاجی محمد لائق برای بعضی مطالب خودش روانه دار الخلافت شده یک زنجیر فیل و چند تهان پارچهٔ ریشمی وغیره بموجب فرد علیحده برای شما فرستاده شد و بخواجه ارجمند خان و بسنت خان بپرسند که هرچه مرغوب باشد ابلاغ یابد بالفعل یک صد تولچه عطر برای هردو عزیزان حوالهٔ حاجی مذکور نموده شد خواهد رسانید حقیقت پنجاب کنور رامجی که هزار روپیه از جملهٔ هندوی پانزده هزار روپیه باو داده اند واقرارنامهٔ او ارسال داشته اند معلوم نیست ایامی آید یا هنوز در ان جاست اگر بیاید خوشته والا مبلغ مرقوم از وواپس باید گرفت حافظ چند اتفال مکرر می نویسد لیکن نمی آید او را طلبیده بگویند که در حق او زیاده از دیگران مراعات خواهد شد و چندانکه سعیهای نمایان او خواهد بود دریغ نخواهد رفت البته بیاید محمد خان ربابی را یک هزار روپیه معرفت رحمت خان رسیده است و وعده روانه شدنش آخر ماه مبارک بود اینکه ذیحجه گذشت خبر او را هم باید گرفت زیاده چه نگاشته آید

رقعه بابو الحسن خان صاحب مهربانمن اخلاص نشان رحمت خان از اخلاص و آئین گزین آن مهربان چندان

ظاهر ساخته که دل بی اختیار شائق دیدار شد مسبب الاسباب لطیفهٔ برانگیزد که این مطلب بحصول
انجامد از مهرهٔ خطائی اصیل بی خطا که شخصی دارد اگر وجه قیمتش فیصل نموده بر نگارند بجیوندا س
گماشته بجهت سیتهه در باب رسانیدن وجه قیمت آن نوشته شود خواجه اقبال بالفعل بداروغگی
بعضی کارخانجات مامور شده احوال پردازیش در خاطر است روز بروز ترقی خواهد کرد
رحمت الله خان مذکور را برای بعضی اشیا گفته شد بآن مهربان نوشته باشند اگر شتاب برسد
بهتر لازم که خیرخواه را منتظر و مشتاق دانسته به تحریر قایم تودد ضمایم مسرور می ساخته باشند
زیاده چه نوشته آید   * بهنشی بساون لعل *

محبت و مودت دستگاه عزیز القدر بساون لعل قرین عافیت باشند از هرگاه میکه روانهٔ آنصوب
شده اند هیچ حقیقت نوشته اند یقین که تا حال بدار الخلافت رسیده در تیاری خواهند بود تشود
که در روانه شدن همشیرهٔ صاحبه و مادر مهربان سلمها و نور چشمی بیگم جان توقف راه یابد
هرچند ایشان را جلد و شتاب بیارند مستحسن خواهد بود دیگر از خط نواب صاحب و قبلهٔ بنده
مدظله دریافت خواهد کرد   * رقعه بگوکل چند چودهری *

رفعت پناه رای گوکل چند چودهری بعافیت باشند عریضة الاخلاص رسیده بر حقیقت اتحاد ایشان
اطلاع دست داد خانصاحب مشفق و مهربان علی جواد خانصاحب تعریف آن رفعت پناه
بسیار بسیار بر زبان دارند و از جواهرها که فرستادنش می خواهند نیز ظاهر فرمودند بنابران مرقوم
می شود که دانهٔ مروارید بطریق نمونه مصحوب عوالی نشان امام علی خان فرستاده شد موافق
آن سمران بهم رسانیده زود بفرستند و سرپیچ و جیغه و نورتن و دیگر زیور زنانه بقید قیمت
مصحوب خان مشار الیه خواهند فرستاد زیاده چه نوشته شود   * بامام علی خان *

خان رفعت و عوالی نشان مورد عواطف پادشاهی باشند رقیمة الاتحاد که ابلاغ داشته
بودند رسید نوشته اند که چهار راس اسپ عراقی و عربی معرفت ملک بیر الهی طلب
بخاطر جلوه دیده شد اگر مطلوب باشد گرفته شود ملک مذکور پیش از نوشتن شما درین باب

نوشته بود در جوابش قلمی رفته که بر دوستی شما اعتماد کلی است اگر بی عیب و کفایت دانند
البته بفرستند باید که آن رفعت نشان بمشار الیه برخورده بصلاح یکدیگر اگر مناسب باشد
خرید نمایند و همراه قافلهٔ معتبر روانه سازند جواب گوکل چند چودهری هیچ نوشته اند اگر سمرن
موافق دانهٔ مروارید نمونه و جواهر دیگر بشما بدهد حوالهٔ جیوندا س گماشته کوتهی بجهت سیتهه
نمایند و به قیمت از نام برده بدهند تنباکوی بهیلسه چرا نفرستادند بالمشافهه گفته شده بود که تنباکو
باقی نمانده هرچند چندمن بمجرد رسیدن خود خواهند فرستاد بهتر معلوم شد که از یاد شما رفته میدانند
که بی آن نفسی بسر بردن دشوار است الحال توقف نباید کرد از احوال خود متواتر نویسان
باشند زیاده چه ارقام نماید   * بناظر حاجی لائق ناظر دیوری بادشاه بیگم *

نظارت پناه حاجی الحرمین الشریفین حاجی محمد لائق محفوظ باشند عرضی مرسله مشتمل بر رسیدن
دار الخلافت و برخوردن بخواهر مهربان ارجمند خان و بسنت خان و میر محمد علی خان و شاید
راه که از دست مکادسه داران برگی کشیده بمطالعه در آمده تجویز فرستادن طوائفان
بصلاح خان مشار الیهم بجا و دهر یکی را زاد راه و مواجب مقرر کرده روانهٔ این طرف سازند
بسنت خان که عوض فیل زر نقدی خواهند البته بدهند چند انقال را بهر طریق راضی کرده باید فرستاد
در حق او به خوبی چندان مراعات بسیار نموده خواهد شد و برهمه اهل نشاط این جا ممتاز خواهد بود
و هر وقت که رخصت طلب خواهد کرد اجازت خواهد یافت غرض که شوق دیدنش بسیار
از بسیار است در زیکه از پنجاب کنور دا پس گرفته اند معلوم شد مبلغی بر ذمهٔ محمد خان
ربابی هم هست آن را نیز باز خواست خواهند نمود اسا پورن رسید نه چندانکه مردم تعریف
آنها می کردند و میر محمد علی خان توصیف سرود و رقص آنها بر می نوشتند زیاده بران بمشاهده
در آمد چه شد که پیر اند در کسب کار جوانان می کنند باید که علی التواتر احوال خود و روداد
تازه آنجا نویسان باشند   * بحاجی مشار الیه *

عرضی مرسله متضمن خرید بعضی اشیا از جملهٔ فرمایش و ملاقی شدن با جیوندا س و دیر

کوایف آنجا رسید باقی اشیا خرید نموده یک دفعه حوالهٔ مشار الیه نمایند و خود هم زود در تردد روانه شدن باشند توقف در آنجا ضرور و نیست زود آمدنها بهتر چیته و سیاه گوش مطلوب است از هر جا که بدست آید باید گرفت نواب نیاز محمد خان بهادر شیر جنگ در جواب خط این جانب نوشته بودند که کسان بطلب جانور فرستاده شد هرگاه می آرند ابلاغ می یابد سراغ باید گرفت اگر آمده باشد شما رفته پیغام ما رسانید یقین که همان وقت حوالهٔ شما نمایند احوال میرزا شمس الدین دریافته بر نگارند که در کدام خیال اند از احوال خود متواتر نویسان باشند زیاده چه نگارش یابد

* بنواب عمدة الملک *

اتحاد نشان محفوظ باشند رقیمة الوداد وصول نموده مسرور گردانید حقیقت اسپان عراقی و عربی چهار راس معلوم شد اگر در تجویز شما بهتر باشد البته خرید نمایند حسن و قبح اسپان بهتر از شما دیگر نمی تواند دانست مطلب آنست که قابل سواری ما باشد انعامی درین جا بسیار اند مطلوب نیست لازمهٔ دوستی آنست که اسپان خوب از خوب که درین ملک مانند آنها نباشد و احدی ندیده بفرستند آن اتحاد نشان اگر اسب خواهند فرستاد سوای قیمت اسب فیل خوب برای شما فرستاده خواهد شد و دیگر از تحایف این ملک نیز ابلاغ خواهد یافت چون موسم انبه است لهذا مبلغ پانصد روپیه در وجه بهای میوه برای اطفال فرستاده شد بلا مضایقه نگاه دارند باید که حالات خود متواتر نویسان باشند زیاده چه مرقوم شود

* رقعه *

تودد دستگاه محمد حیات در حفظ الهی باشند عریضة الوداد رسیده خورسند ساخت یک قبضه کارد میوه خوری که فرستاده اند نهایت نادر و عجیب است هر که دید محو تماشای آن شد بالفعل مبلغ یک هزار روپیه فرستاده شد خواهد رسید باید که شمشیرهای اصیل و کتارهای خوب بهم رسانیده ارسال دارند سوای قیمت هر چیز تحایف این جا فرستاده خواهد شد از احوال خود نویسان باشند یا و طلب چه ادر... قام نماید.

* رقعه *

از نوشتهٔ برادر عزیز القدر

عزیز القدر راسخ علی خان معلوم شد که آن تودد دستگاه در تلاش شمشیر و کتاره بموجب فرمایش این جانب سرگرمی بسیار میدارند چند شمشیر اصیل که بهم رسیده بود اگرچه خوب بود لیکن قابل ارسال نه ایستاده موقوف کردند می خواهد که هم چو شمشیری فرستاده شود که ثانی آن درین ملک پیدا نشود این معنی موجب مزید اتحاد و سرور شد الحق همان قسم شمشیر باید فرستاد که عدیم المثل باشد چنین چیز بتلاش تمام بهم میرسد هرگاه بدست خواهند آمد خواهند فرستاد اضطراب نباید کرد و یک کارد میوه خوری دیگر از قبیل کارد اولین مطلوب است اگر تا موسم خربزه برسد بهتر دو صد روپیه برای شیرینی اطفال شما فرستاده شد خواهند رسید باید که حالات خود بر سبیل تواتر و توالی نویسان باشند زیاده چه نگارش رود

* مکتوب با تیکه برحسب فرمایش نواب معز الملک *

* بمفخر الدوله فدای خان بهادر اشجع جنگ ارقام یافته *

نواب صاحب و قبله مشفق و مهربان قدر شناس مرتبه دان سلامت آداب بندگی و نیاز بعرض در آورده معروض میدارد سعادت نامهٔ کرم انتما جلوهٔ وصول ارزانی فرموده ساحت آمانی و آمال را منور ساخت کیفیت انبساط طبع شریف به تماشای شکار و حوش و طیور که روز اول هشتاد روز دویم یک صد و پنج و فردای آن قریب یک صد دوری آهو و کاله و غیر ذلک از وحشیان دشت پیما و دراج و چرز و دیگر طایران هوا زیاده از احاطهٔ احصار شکار شدند سرخوشی افزای خاطر حقارت اتما گردید بنا یابه تکلف و خوش آمد بادشاهان را چنین تماشا رونه نموده باشد کتب تواریخ معتبره بسیار بنظر در آمده در هیچ از ان این قسم صید اکثرها بمطالعه در نیامده روزی در عهد محمد شاه در زمانه سیوانی شانزده آهو و گور و کاله و چکاره شکار شده بود مزاج بادشاه بنهایت مسرور و فرحناک گشته بحال الهبردیخان قراول بیگی چهار نوازش و عطایا که مبذول نشده و قراولان بقدر احوال باضافهٔ مناصب و مواجب و انعامات از سرخ و سفید سرخ بر آمدند و هر که آن روز عرض احوال خود می نمود همه بدرجهٔ

پذیرائی میرسید الحاصل تا چند روز تعریف شکار آن روز بزبان اقدس و افواه
دانسته خاص و عام بود بنازم بر اقبال عالی که این قدر و این چنین شکار موجب تفریح طبع
سامی گردیده و چندین عیش اندوز بپایهٔ ظهور رسیده و می رسد و خواهد رسید کاش درین
زمان خوش وقتی ضمان اگر احقر هم در رکاب می بود آن قدرها که از شنیدن ذخیرهٔ سرور
اندوخته بدیدن سرمایهٔ نشاط بکف می آورد لیکن چه کند که بسبب کسل مزاج نواب صاحب و
قبله خود که جان و دلم فدای نام نامیش باد مهجور مانده در دام حسرت کشیها افتاد الحمد لله
از همان وقت که عنایت نامه وصول نموده شفا حاصل آن جناب شنیده همه شب سرگرم
بداد و ادن انشراح و ابتهاج بودند امروز بفضل او تعالی کثّر احسانه صحت و اعتدال مزاج
اقبال امتزاج چندانکه بدعاهای نیم شبی و سحرگاهی در اوقات خمسه مسئلت می نمودیم حاصل
است الهی روز بروز در تزاید باشد و نقاهت و ضعف بقوت و توانائی مبدل شود الوش
طعام سرکار سربلندی بخش خاکسار گردید آداب شکر عنایات به تقدیم رساند یارب
دشت دشت وحشیان بیابان و صحرا صحرا طایران صحاری صید پایگان شیر شکار و شکار
شاه بازان بلند پرواز شکار باد زیاده حسرت قدم بوسی

* ایضاً * الحمد لله رب العالمین مزاج نواب صاحب و قبله روز بروز
ترقی پذیر صحت و اعتدال است بفضله و درین هفته بعزم حصول سعادت خدمت فیض رحمت
مستفیض می شوند احقر هم بطفیل آن مهر اوج مهربانی شرف ملازمت در می یابد اوقات حیوة بیت
سمات بدعای خیر و سلامتی ذات قدسی آیات بسر می برد زیاده بندگی ظل رافت
ممدود باد

* عرضداشت به حضرت ظل سبحانی *

عرضداشت فدوی غلام حسین آداب کورنش و بندگی بجا آورده بمعروض عرض فیض
اندوزان جناب مکرمت مآب عقیدت مندان خداوند عالمیان نواب صاحب و قبلهٔ دو جهان
می رساند آمدن فدوی درین دیار محرف بسبب محبت و اتحاد شهامت جنگ بود بلکه چو بیقدری خانه

خانه زادان درگاه والا از حد گذشته و حالتها مقتضی اقامت حضور گشته ناچار بتلاش معاش
مشتاقین و خود را از همچشمان دور داشتن اختیار افتاد باری مهابت جنگ و شهامت
جنگ بپاس مراتب غمخواری پرداختند ناگاه واقعهٔ جانکاه هر دو بزرگان هوش ربا
گردید * بیت * نشد که از سر ما فتنه دست بردارد * بهر زمین که رسیدیم آسمان پیدا است *
الحال سراج الدوله برعکس و خلاف سلوک بزرگان خود در صدد دل آزاریست و
جاگیر قدیم فدوی را بضبط در آورده و بران هم اکتفا نکرده خیالات ناملایم بخاطر داشت
بنا بران احقر از مرشد آباد برآمده به بندر هوگلی سکونت گرفته امیدوار از فضل و کرم عالی نشسته
است بوسیلهٔ بندگی های موروثی چشم بران دارد که بیاوری شرطهٔ بنده پروری زورق
شکسته احوالی بساحل ایمنی و فراغ بالی رسد زیاده چه عرض نماید آفتاب عمر و دولت
از مطلع خلود تابنده باد * ایضاً * میرساند که نوازشنامهٔ
عالی در جواب عرضداشت جان نثار شرف ورود ارزانی فرموده مفخر و سرافراز ساخت ارشاد
یافته که نظر بر بندگیهای موروثی فدوی احوال پردازیهای این شکسته بال منظور نظر فیض اثر
است خاطر جمع دارند دریافت این معنی دلکشا از جمعیت خاطر حاصل نموده می خواست که
خود را بزیر اقدام فیض التیام رسانده از جور روزگار بیاساید لیکن حصول این سعادت
بسبب بی پر و بالیها دست نداد و گرنه دل و جان مقیم آستانهٔ عالیست پروانه در باب
واگذار جاگیر خاکسار بنام صاحب ایالت این جا غرا صدار یافته بود اثر کمال بخشید زیاده
چه عرض نماید نیر عمر و دولت از اوج خلود تابان باد

* بنواب مجد الدوله عبد المجید خان بهادر *

نواب صاحب مشفق و مهربان مخلصان سلامت احوال نامه که سابق برین ابلاغ یافته بود قرین
الطف مطالعهٔ آن مطلع روشناسان الطاف شده باشد از کینه ورزیهای روزگار جفاکار
تا کجا نوشته شود و از مخالفت بسبب خلاف نگاه کاران بیگانه مروت دار المهمی نمود تا که در آنجا

اقامت داشتم غیر از الحفیظ بر زبان نبود چون به هیچ ممر صرفه در بودن آن مکان نظر در نیامد
بدرند و بها از انجا مستخلص افتاد چنانچه با همه درماندگی به شکر نواب صفدر جنگ پیوسته‌ها
وبست داد چند ماه بوعده پرداخت امروز فردا گذشت آخر الامر طاقت استقامت چون
طاق شد از انجا بر آمده روانهٔ عظیم آباد گردیدم نواب شهامت جنگ بی دل بی قایم متضمن
اشتیاق و مسامحت بما یحتاج ابلاغ داشته بعد بندوبست جاگیر خود که در پرگنهٔ شاه پور منیر
است راه مرشد آباد سر کردم به مجرد رسیدن این دیار نواب موصوف مراسم محبت
پروریها زیاده تر از سابق ایام معروف داشتند چنانچه تا امروز بآرام تمام بسر می برد
نواب مهابت جنگ نیز اشفاق مربیانه مبذول می فرمایند دیگر همه خیریت است ترصد که
به مقتضای التفات قدیم نگارش مهربانی نامه مشتمل بر حالات خیریت سمات مسرور و بهجت
اندوز ساختن منظور باشد زیاده فلک بکام باد

* بنواب بیرم خان *

بهجت افزا نامهٔ گرامی در هنگام و نور انتظار ساحت افروز وصول گردیده خاطر را انبساط
وافر موصول ساخت و بدریافت اخبار تندرستی و خیریت ذات خجسته صفات به تقدیم
مراتب شکر و سپاس خداوند حقیقی پرداخت عزیز القدر رای بساون لعل متصدی خانهٔ
مخلص بهره اند و زخدمت شده از احوال این جا گذارش نموده باشد یقین که در امور مرجوعه
مورد اشفاق خواهد بود ایمای رفته که در خدمت نواب مهابت جنگ خصوصیت و محبت های
قدیم بیاد دهد و بر آن آرد که به تجدید اتحاد دوستی ها پردازند چون نواب صاحب از چند روز
کسل طبیعت بسته لی دارند در بوقت اظهار این معنی مناسب نفتاد همین که بافاقه می آیند
بعنوان احسن رست اظهار خواهد یافت و طریق رسل و رسایل مسلوک خواهد گردید ترقب که
همبرین منوال بنگارش مکاتیب انبساط تراکیب منبسط و مبتهج ساختن پسندیدهٔ خاطر عاطر باشد
زیاده ایام بکام باد

* بنواب سراج الدوله بهادر *

نواب صاحب برادر عزیز از جان سلامت از مکاید زمانهٔ مکاره تا کجا به تحریر در آید از انجا که

از انجا که رضا و تسلیم آیین قدیم خود ست در هر حال غیر از شکر نمی توان بر زبان آورد
سر آمد این همه که در تنها جهانکه استغنای آن نه از جان بود که دوست از دل آزاد بها بر داشته
گاهی لب بپرسش احوال نمی گشودند در صورت این معنی هرچه بر دل میگذشت دل میداند
اگر بخاطر خطور می کرد که سبقت در مراسلات باید کرد لیکن بملاحظه اینکه مبادا به مقتضای بی رحمی
به نگارش جواب عار افتد و این امر علاوه دل خراشیها گردد تامل ناگزیر بود و بحضرت
مقلب القلوب مسألت گر بهائی مرتبت که دل آن سرمایهٔ راحت دل را بر ان آرد که بر خلاف
رفته بترقیم رقایم که موجب انشراح خاطر بیدل و جان غمگین متصور گردد پردازد آخر کار تیر
دعا کارگر افتاد و او سبحانه هر چه می خواستم باجابت مقرون فرمود یعنی یاد این تلخکام فراموش
کار بیاد آن مقیم شبستان خیالم در رواید و به کلید انبساط نامه در خورمی بر روی عالم گشاد * بیت *
من دانم و دل داند زین نامه چه ها دیدم * صد بار ز بیتابی وا کردم و پیچیدم * اگرچه عزیز القدر
بساون لعل منشی بر طبق تاکیدات من دل شده از اخبار خیریت های آن مهربان پس از
ما مهربانی های فراوان می نوشت اما چندانکه در بنولا بوصول خط جان فزا عشرت اندوز بهار دست
داده به تحریر مشار الیه تشفی باطن نمی آورد بهر حال ناصیهٔ بندگی بسجده ریز جناب خداوندیست
جل شانه وکثر احسانه اگر آینده نیز بدین نعمت گزین کام جان شیرین می شده باشد خسرو
اقلیم خوشدلیها می توان بود

* براجه جوگل کشور *

راجه صاحب مشفق مهربان دوستان سلامت از هنگامیکه هنگامهٔ احمد ابدالی در میان آمده
بود برای خیریت و سلامی احوال تمامی دوستان سکنهٔ دار الخلافت بحضرت دارندهٔ جهان
مسألت گر بها بکاری رفت خصوصاً عزت و آبروی آن آبروی والاگوهری بکمال خشوع و خضوع
می خواست و قلق و اضطراب باطن بمرتبهٔ اتم می داشت که الهی آن مهربان غمخوار از مکاید
زمانهٔ مکاره بر کنار باشند الحمد لله که هر چه تمنا داشتم رو نمود و مژده که گوش بران بود مسموع
گردیده * مصرع * از بخت شکر دارم و از روزگار هم * از احوال خود چه نوشته شود که

بدرشت حوادث متواتر مبتلای اندوه و آلام بوده از خود خبر نداشت و افسردگی و دل مردگی
بحدی رو داده بود که ممات را بر حیات تفوق می گذاشت شرحش آنکه اول واقعهٔ رحلت
صبرکاه نواب خلد آرامگاه نواب شهامت جنگ نور الله مضجعه و طاب ثراه هوش ربای
کمال نمود بعد ازان مردم محل بنده ودیعت حیات سپرده من بی قرار را در بند غم ماتم
گذاشت هنوز این داغ های دل هم چنان بود که نواب مهابت جنگ غفر الله ازین
خاکدان ظلمانی متوجه ملک جاودانی شدند بی کسی سخت عارض حال این کس گشته و هرچه
بر من گذشته در بیان آن خامه سینه چاک می شود و نامه برنگ کاغذ آتش زده می گردد * مجنون
بریک بادیه غم های خود شمرد * یاد آن زمانه که غم دل حساب داشت * الغرض ازانجا که غیر از
صبر و رضا در مشیت قضا چاره گرفتاران قید بشریت که توقیع فطرت شان به طغرای خلق
الانسان ضعیفا موشح است راست نیاید ناچار تن به تقدیر گذاشتن و لب بچون و چرا نگشادن
و با دل افسرده و خاطر فاتر ساختن و در بوتهٔ سوز و گداز گداختن کار شبانه روز من است
بسکه از خود رفتها پیش آمده خبر از خود نداشتم ازین بود که تا این مدت حالت پر ملالت
خود را بآن سرآمد غمخواران نگاشته الحال که صبر صبر نفعی در سودای بی تابی نبخشیده اتفاقی
دست داد اظهار احوال ضرور افتاد * چو پیش تو دلم را میل عرض مدعا باشد * زبانم خامشی
حرف فهم نگهه چشم حیا باشد * زیاده مترصد لطف یادآوریست هرچه از دل آزار بیای چرخ
شعبده کار بر سر من مناوب حسرت رفته پیش ازین مجملا تحریر پذیرفته چون محبتهای کفیما بین
نواب مغفرت مآب شهامت جنگ طاب ثراه و خاکسار متحقق بود از غایت وضوح محتاج بتکرار نیست
نواب سراج الدوله به مقتضای مزاجیکه دارند به مشاهدهٔ آن رشک می بردند و درینولا که فلک
بکام ایشان گم دید آنچه در دل داشتند ابراز آن را فرصت وقت مغتنم پنداشتند پیام
فرستادند که از ملک ما بر آید پاس آبرو و حرمت سوای این صوابدیدی دیگر رهنمای سرمنزل
این معنی نگردید که باظهار احرام زیارت بیت الحرام از مرشدآباد برآمده بهوگلی بندر رفته

رفته در کنج خمول نفسی چند که از حیات مستعار باقی است بسر برده شود چنانچه مطالب بآسانی دست
داد ناماه در بندر مسولو ربو بزانه ساختن اتفاق افتاد در ایامیکه فرنگیان بقصد تدارک و انتقام
خرابی کلکته با جمعیت کثیر بر جهازات جنگی تا کلکته رسیدند و حارس آنجا را شکست داده بقبض
تصرف درآوردند و نواب سراج الدوله باستماع این خبر بازروانهٔ آن طرف شدند
در بندر مرقوم بعضی از آشنایان غبار خاطر ایشان به صفا انجامید و دیدنها میسر گردید در
هنگام برگشتن ازان مقام که در معنی حکم فرار داشت به تمنای ایشان بمرشدآباد رسیدنها
شد و از دغدغهٔ مکاید اشرار اطمینان حاصل گردید هر آینه تو اهی ظاهر می شود که محال جاگیر قدیم تا حال
واگذار نشده ظاهرا دیوان خود تنخواه داده اند عزیز القدر بساون لعل مفصل گذارش
خواهد نمود فکری باید فرمود که بحق خود توان رسید زیاده دوست پرور بها باد

* برای سوبنرام *

رای صاحب مهربان قدیم من سلامت بعد عمری
مرورانه و نزیهای یادآوری حاصل وقت گردید و از گلدستهٔ محبت نامه نکهت مهرگستری
بمشام توقع در رسید * خیال بیکسی من وفا بیادش داد * بجای شمع دل یار بر مزارم سوخت *
از مهربانان دار الخلافت درین مدت هیچکی را توفیق نگارش جواب اشتیاق نامه ها رفیق
نشد منت کش اخلاق آن مجموعه دوست نوازی گردیدم که درین امر سبقت مرعی داشته
و تجدید محبت های قدیم پرداختند آینده نیز اگر بدین آئین بحلاوت یادآوری مرتبه ساختن مرکوز
ضمیر اخوت پذیر باشد ممنون توان بود زیاده عاقبت بخیر باد

* به مهاراجه رام نراین بهادر *

راجه صاحب مهربان دوستان
سلامت گرانی و انتظاری محبت نامه ها گرانی ندارد اگر گاه گاه بر خلاف رفته و ضد گذشته
آئین یادآوری بیاد آید چه رود توجهی که از قدیم در امور دوستی دوست دارند در امداد
و اعانت عامل جاگیر واقعه پرگنه شاه پور منیر چند اکه سعی بکاری برند موجب ممنونیهاست
* مصرع * نداز یاده کند دستگاه خوبی را * درینولا مسموع شده که بعضی از زمداران محال

مذکور در کچهری نظامت راهی پیدا ساخته بیرق و تهانه دار حاضر کرده و ردادای مالواجب
بیرگی ورزیده اند و وقوع این معنی موجب برهمی بندوبست و نقصان تمام است معلوم می شود
که کارپردازان بطور خود تهانه دار و بیرق فرستاده اند و بآن مهربان اطلاع نکرده اند
والا چنین امر برخلاف توقع بوقوع نمی آمد بهرحال برصد چنانست که تهانه دار و بیرق آنجا بر دارند
و تاکید فرمایند که کمی بدرخواست زمینداران رغبت اجاره و فرستادن تهانه دار نمایند و در
مقدمهٔ جاگیر نور چشمان سید علی احسان خان و سید اسمعیل علی خان خواهرزادهٔ حقیقی دوست
دار نیز توجه فرموده ظاهر بعلت شکست از فوجدار تعرضی بر محال نور چشمان مذکور در میان آمده
اگر اظهار شکست درست است بر مقدار مبلغ مطلع باید فرمود که بقدر رسد این جا کاغذ زر
رسد تا آن زمان بفوجدار ممانعت رود که روادار بیست گیری نشود زیاده جمعیت و بهجت باد

* به مهاراجه مهزاینه *

محبت و دستگاه گور
سنگه راجه ای بندوبست محال جاگیر واقعهٔ پرگنه شاهپور منیر فرستاده شد ترصد که در امور
مرجوعه مشار الیه لوازم مهربانی و مراسم خصمانه مرعی شود و نوعی توجه بکار رود که به فراغ
خاطر سرگرم کار خود بوده شکر مهربانیها بر نگارد هر آینه درین صورت موجب ازدیاد ممنونی ها
خواهد بود

* رقعه بسید محمد خان *

برادر گرامی قدر خان بسیار مهربان من دو زینولا معلوم شد که بیگم صاحبهٔ مشفقهٔ مکرمه سلمها الله تعالی
آن برادر را واسطهٔ عرض و اظهار مطالب این جا قرار داده اند ازین معنی خورمی تمام
حاصل گردیده یقین که زیاده از سابق توجهات آن جناب بسعی آن مهربان مرعی خواهد شد
عریضه که مرسل است بوقت نیک گذرانیده جواب گرفته ابلاغ دارند و موجب اظهار
عزیز القدر منشی بسادون لعل در مقدمهٔ رفع تردد خاطر از بحالی جاگیر قدیم بدل متوجه باید شد که
این کار بر جمیع مطالب مقدم است پیشتر هم بتفصیل ذکر م بیگم صاحبه پروانگی پروانه حاصل
شده بود الحال زیاده بران متوقع است خطیکه نواب صاحب و قبله بنده نواب شهامت

شهامت جنگ بهادر سلمه الله تعالی بآن برادر نوشته اند ابلاغ یافت لازم که نگارش
حالات خیریت و تندرستی خود و بیگم صاحبه بهجت افزای خاطر مشتاق باشند زیاده جمعیت
و بهجت باد

* بمیر نواز خان *

از دل خراشیهای سامان
جفای چرخ دل آزار چه نوشته شود بیزدهم ربیع الاول سنگ واقعهٔ جانکاه نواب
مغفرت مآب شهامت جنگ طاب ثراه شیشه شکن صبر و طاقت گشته و خمار ناکامی وبال جان
ناتوان گردیده * بیت * دل شد نگار و نالا بلب آشنا نشد * چون کاسهٔ حباب شکست و صدا
نشد * هنوز ناسوره این غم جانکاه هم چنان گرم سوختن دل و جان بود که هیجدهم ربیع الثانی مردم
خانهٔ احقر در بیماری چهار روز بازار هیضه جان شیرین بجان آفرین سپرده مرا غم زدهٔ جاوید
ساختند و خانه خرابی بران مستزاد گردید ازانجا که دست تدبیر بدامان تقدیر نمی تواند رسید
غیر ازانکه با کمال شکسته دلی و تمام بی حاصلی صبر بر خطره ضا و تسلیم گذشته شود چارهٔ دیگر
سودمند نیفتاد * بیت * این درد را که زان بدل خسته تاب نیست * جز صبر صبر هیچ دوا
در کتاب نیست * حقیقت این حادثهٔ عمر فرسا بخدمت بیگم صاحبهٔ مشفقهٔ مکرمه سلمها الله تعالی
ظاهر کردن ضرور زیاده چه

* بسنت رام *

صاحب مهربان مخلصان سلامت از اشتیاقیکه خامه در نگارش آن دل می بازد نمی توان نوشت
بجذب آب و خورش و کشش آرزوی مواصلت مهربانان کرم فرما برشته آباد آمدنها
اتفاق افتاد بملاقات نواب صاحب مرجع دل و جان مدظله بکام جان فایز شدن و سرمایهٔ
انبساط بدست آوردن دست داد حسرت دیدار بهجت بهار باقی است کثرت تمنا
بر آن آورده بود که اجازت از خدمت نواب صاحب گرفته همانجا رسیده احراز عشرت
و احتظاظ نموده آید لیکن آن جناب بر زبان آوردند که آن مهربان حالیا می آیند ازین ممر پا بدامان
توقف کشیده چشم در راه و گوش بر آواز مقدم انبساط لزوم است ترصد که بهر قسم
جواب این رقیمة الشوق متضمن اخبار خیریت و تندرستی و تقرر ساعت کوچ این طرف

بذل التفات مرعی شود که اغذ حساب سابق درین جا نیست بدفتر کارپردازان گرامی خواهد بود قدریکه باقی بوده باشد دریافته قلمی شود که ابلاغ یابد زیاده چه برنگارد قلق دیدار است ایام بکام باد

* بعالی حسن خان *

از عالم من از خود بی خبر خبر گرفته رفتن خبر از استغنا داد شاید مصلحتی مقتضی این معنی گردیده باشد هرچه بخاطر گرامی گذشته عند التامل اصلح و مستحسن دانسته شد الخیر فیما وقع امروز افتان و خیزان در انبوه رسیدم فردا دوشنبه در صحرای بوده سه شنبه در مکانی که تجویز فرموده اند به حسن طلب مسرور خواهند ساخت می توان اقامت ورزید در انتظار جواب این مطلب بر کنار شهر توقف ناگزیر خواهد بود

* براجه مانک چند *

راجه صاحب مهربان دوستان سلامت ۲۹ رمضان سنه عالمگیری

به بندر هوگلی اتفاق رسید نها افتاد اشتیاق دیدنها بران داشته که در علی نگر عرف کلکته رفته سرور و مسرت اندوز مواصلات شود اما بسبب بعضی موانع درین باب تاخیر مستحسن دانسته تا وصول جواب عجالت در روانه شدن بکار رفت سرگذشت احوال کثیر الاختلال مسموع شده باشد خیریت درهمین بود که به بندر هوگلی آمدم اگر بسبب هنگامه کلکته راه در یا مسدود نبود در راه سلامت سپرده می شد بهرحال نظر بر فضل افضال مشکل کشای حقیقی دارم زیاده متصدع شده

* براجه مومی الیه *

کیفیت التفات و محبت پروریهای آن مهربان از نوشته شیخ صاحب مهربان شیخ یار محمد مفصل هویدا شد چون شیخ مشار الیه را که درین تنهائی بهتر از ایشان رفیقی و مونسی نیست بسبب فروماندگی فرستاده شد لیاقت و کاردانی ایشان بکمتر ایام زیاده تر ظاهر خواهد گردید در حضور پرنور کارها عمده داشتند و در خانه اکثر امرای عالی شان مثل نواب امین الدوله بهادر و برهان الملک سید سعادت خان بهادر مصدر خدمات شایسته بودند از مدت ده سال که درین ملک وارد شده اند در سرکار نواب شهامت جنگ مرحوم بمیر منشی گری بسر برده

برده نواب سراج الدوله بهادر هم توجه بسیاری فرمودند لیکن ایشان از راه محبتی که با ما دارند از همه چیز دست برداشته همراه آمدند کمالات ایشان بیشتر از آن است که بتحریر درآید باید که التفات آن مهربان جای خود بصفاخانه دل مهر منزل می تواند ساخت زیاده جمعیت باد

* بلطف علی خان و حسین علی خان *

صاحبان مهربان دوستان سلامت

این مرتبه که نواب صاحب باز بقصد نصاری به بندر هوگلی تشریف آوردند بعی اکثر مهربانان برخوردنها دست داد آن همه کدورت به صفا رونها د و تجویز مدد خرج در خاطر دارند و پروانگی دادند که احمال و اثقال بر شد آباد فرستاده شود چنانچه محمد رفیع را فرستاده شد مشروحا گذارش خواهد نمود اگر مکانی در جوار دولت خانه برای فروکش مستورات بدست آید بکل الوجوه جمع خاطر دست می دهد عنقریب دوست دارم هم می رسد و مسرت اندوز ملاقات گرامی می گردد

* بسید مکرم خان *

توددنامه وصول نموده مسرور و منبسط گردانید الحمد لله و المنه که خیریت ها حاصل وقت آن مهربان ست پیش ازین اشتیاق نامه بمصحوب محمد رفیع ابلاغ یافته درینولا این است که برخلاف گذشته التفات نواب صاحب روز بروز در تزاید و دیدنها متواتر میسر است مدد خرج هم مقرر شده و در باب گذاشت جاگیر نیز مرضی معلوم می شود بفضل الهی بر فرنگیان فتح دست می دهد و بزودی معاودت بمرشد آبادی فرمایند آن زمان یقینکه تدارک مافات به ظهور خواهند رسانید تا دریافت عشرت ملاقات بنگارش رقایم گرامی مسرور باید داشت زیاده چه رقم رود

* بنواب علی قلی خان *

نواب صاحب مهربان من دیر است که بر حالات خیریت و تندرستی آن مهربان اطلاع دست نمی دهد معلوم شد که نظر بر ناموافقت مزاج مالک این ملک اخیرا از نوشت و خواند وارند هرچند این معنی از عاقبت اندیشیهای شما بدیع و شگفت نیست البته جای خودداری و محل احتیاط است لیکن یگانگی و یک جهتی ما و شما ازین چیزها مستغنی و بریست اگر بسبیل اتفاق دکلمه بقلم

می آمد گنجایش داشت بهرحال این اغماض شما کم از گال شبابی نیست آینده اگر چنین تردد چه تردد

* بنواب ظفر جنگ بهادر *

نواب صاحب مشفق مهربان دوستان سلامت بفضل کارساز حقیقی از خدمت نواب صفدر جنگ که سرا پا گاه نومیدی پیش نبود برآمده بساحل عافیت رسیده از صدمهٔ بحر موج خیز نا قدرشناسی ها مناص حاصل نمود التفات و محبت های نواب شهامت جنگ بدستور سابق بلکه زیاده بران مرعیست از امور جاگیر نیز بعنوان خاطر خواه جمعدل دست داد مالک دلها گواه است که ذکر خیر بزرگواری های شریف اکثر در خدمت نواب مهابت جنگ و نواب شهامت جنگ بر زبان نیاز ترجمان دارد هر دو صاحبان مشتاق دیدار اند اگر آن مشفق در مراسلات سبقت فرمایند بغایت خوشتر آنگاه از اینجا نیز لوازم محبت و آثار یکجهتی بدرجهٔ اتم ظهور خواهد نمود زیاده چه بر طراز داشت خالق هم چنان باد که بود

* بنواب اسد الدوله *

نواب صاحب مشفق مهربان سلامت توجهاتیکه در باب جاگیر مخلص مرعی گشته عزیز القدر رای بساون لعل متصدی خانهٔ دوستدار مفصل نوشته ایزد متعال با این همه دوست پروریها دیرگاه داراد آینده نیز مترصد التفات و مهربانیها است نواب ناصر الملک بهادر سلمه الله تعالی باستماع خوبیهای گرامی بغایت مسرور و ممنون شده محبت نامه بکمال محبت و اتحاد نوشته اند در ترقیم جواب مساهله نرود اگر بنای دوستی و وداد بوسیلهٔ رسل و رسایل با چنین صاحبان حمیدة الشمایل استحکام پذیر شود خواند خاص در ضمن آن متصور است

* بهاشی بساون لعل *

عزیز القدر من عرضی مراسله بمطالعه در آمد آنچه از حالات خود نوشته اند موجب تعجب گردید از قدیم الایام چند انکه ما شما را دوست داشته ایم و میداریم بر شما ظاهر و آن قدر که شما معروف خیرخواهی و دلسوزی اند ما خوب می دانیم خصوصا درین ولا که در وقت روانه شدن مردم محل مصدر حسن تدبیر دل پذیر شدند و بعد ازان در حصول بحالی سند جاگیر ترددات شایسته به ظهور رسانیدند در جلدوی آن سوای این

این که خود را نثار کرده شود چیزی دیگر در بساط ما نیست کاریکه از شما شده از دست برادر و فرزند نمی تواند شد باوصف این معنی چندین وحشت طبع از چه راه دانسته شود اگر درماندگی ها باعث چندین اضطراب شده حق بطرف شما است ما هم چکنم که بغایت تنگدستیها لاحق حال است نوکران همه از دیرطلبی آزرده و بیدل و تقاضای قرض خواهان سخت مشکل مدد خرج موقوف و مزاج مرجع کار بر ایذا مصروف جاگیر ضبط بندوبست خانگی همه بی ربط اگر چنین ها نمی بود از طرفی اعانتی رو می نمود این قدر سختی کشیهای شما پسند خاطر نمی افتاد چندی تا که فضل مشکل کشا شامل شود بهر طریق که بگذرد باید گذرانید

* بنواب اعز الدوله خواهر زاده *

نواب صاحب نور چشم به از جان سعادت و اقبال نشان سلامت بعد دعوات ترقیات مشهود ضمیر منیر سعادت پذیر نموده می شود از روزیکه بگردش چرخ کج رفتار سفاهه پرور ما اینجا و شما آنجا افتاده ایم مکتوب راحت اسلوب وصول نکرده انتظار اخبار خیریت بمرتبهٔ کمال می گذرد و از خارج مسموع گشته که اگر تا اکبر نگر رسیده از انجا کوچ بر کوچ عازم عظیم آباد اند حافظ حقیقی بیدرقهٔ فضل کامل بمنزل مقصود فایز سازد باید که احوال خیر مآل متواتر نویسان باشند زیاده والدعا فوق الدعا

* بنواب خانه زاد خان بهادر غالب جنگ *

نواب صاحب مشفق مهربان مخلصان سلامت بعد اشتیاق و آرزومندی مشهود ضمیر منیر نموده می آید مفاوضهٔ گرامی در عین انتظار وصول نموده مسرور و مبتهج ساخت و بدریافت مژدهٔ خیریت و تندرستی مراتب شکر واهب العطایا بتقدیم رسانید از حالت های این جا چه نویسد بعد واقعهٔ ناگزیر نواب مهابت جنگ و نواب شهامت جنگ عجب صحبتی رو داده سراج الدوله برخلاف آئین بزرگان خود بعداوت کمر بسته بر سر دل آزاریها است او سبحانه فضل کند که از شرارتش رهائی دست دهد * بیت * ما کار خویش را بخداوند کارساز * بسپرده ایم تا کرم او چها کند * مترصد از مکارم اخلاق و التفات آنکه همواره در ارقام خیریت

نامه‌ها بذل و التفات مرعی شود زیاده جمعیت باد * رقعه باسط خان *

خانصاحب برادر مهربان به از جان سلمه الله المنان بعد دعوات ترقیات و اشتیاق ملاقات
بهجت آیات مشهود ضمیر منیر سعادت پذیر نموده می شود رقیمهٔ انبساط ضمیمه وصول نموده
مسرور ساخت حالات این جا مسموع شده باشد در هر حال امیدواری از جناب باریست
که بفضله و کرمه ایام بکام گردد لازم که بهمین آئین بارقام رقیمهٔ بهجت ضمیمه مسرت پیرای
خاطر مشتاق باشند زیاده عمر باد * رقعه * خانصاحب مهربان
سعادت و اقبال نشان سلامت رقیمه الوداد رسیده خوش وقت ساخت باری
از فضل باری کین و عناد و دلآزاری از دل صاحب صوبه داری بدر رفت و پروانگی
حاصل گشت که آمد و شد کرده شود اما نامی‌های محل را فرستاده شد اگر مکانی برای بودن
شان در همسایگی آن سعادت نشان بدست آید بهر دیگر محمد رفیع ظاهر خواهد کرد زیاده
چه نوشته شود * عرضی * ناصیه سای زمین ادب و انکسار
گردیده بعرض عالیه میرساند از حالت بینائی و خانه خرابی خود چه معروض دارد سیزدهم
ربیع الثانی سنه ۲۰ کنیز جناب عالیه یعنی بدر النسا اهل خانهٔ فدوی بداعی اجل لبیک اجابت
گفته عالم را ابتلای مصیبت گذاشته از مشیت ایزدی چاره غیر از تسلیم و رضا ندید از فضل
و کرم امیدوار است که بدستگیری خاص مشمول مراحم شده بجز اصدار مناشیر تقدس
تاثیر تارک افزاز آبرو و اعتبار باشد زیاده حد ادب * عرضی *
بیگم صاحبه و قبله معظمه و مکرمه سلامت بعد بندگی ملتمس می گردد بورود نوازشنامه بهجت مند گردید
و از خبر بهبت این صوب ارشاد رفته این معنی موجب خوشوقتی منصور گشت بجناب
نوابصاحب شهامت جنگ مدظله گذارش نموده شد فرمودند که خانه خانه است درین صورت
صلاح آنست که بلا توقف عازم این طرف شوند زیاده ظل اشفاق ممدود باد
* رقعه * همشیرهٔ صاحبه عزیز از جان سلمها بعد دعوات مشهود باد خط بهجت نمط

نمط رسیده منبسط ساخت و بر مندرجه اطلاع دست داد بالفعل یک چند دیگر در خجسته آباد
باشند بعد حصول جمعیت خاطر طلبیده خواهد شد زیاده چه نوشته آید * رقعه *
عصمت و عفت مرتبت همشیرهٔ عزیزه سلمها بعد دعوات مشهود باد
رقیمهٔ مسرت ضمیمه وصول نموده بمطالعهٔ اخبار خیریت و تندرستی موجب انبساط خاطر گردید
احوال بدست و ساق و درد بند رهوگی افتاده ایم نظر بر فضل خدا داریم که پریشانی
به جمعیت انجامد لازم که همواره به تحریر حالات خیر و عافیت مسرور می ساخته باشند زیاده
چه بر طرازد * رقعه * نور چشمی جان عمری به از جان
سلمها الله تعالی بعد دعوات مشهود باد از دوری آن جان عمری هر چه بر دل می گذرد دل
میداند خدا افضل فرماید که این اندوه بر طرف شود توقع از حضرت او سبحانه چنانست که جاگیر قدیم
بدست آید به مجرد وقوع این معنی خواجه محمد سهیل را برای آوردن آن به از جان فرستاده
خواهد شد * عرضی بمهالکهٔ زمانی از طرف مسجدی بیگم *
قبلهٔ عالم و عالمیان سلامت تصدق و بلاگردان شده بعرض میرساند
که کنیز سرکار بدر النسا والدهٔ فدویه سیزدهم ربیع الثانی سنه ۲۰ ودیعت حیات
سپرده مایان را در اندوه و آلام گذاشت رضینا بقضاء الله غیر از جناب تقدس قباب
ملجا و ماوا ندارد از فضل و کرم امیدوار پرورش خاص است صدور نشان مرحمت
عنوان موجب آبرو و اعتبار کنیز خاکسار خواهد بود

* از طرف بیگم صاحبه به محل نواب عظیم الله خان *

صاحبهٔ مشفقه مکرمه معظمه سلمها الله تعالی بعد بندگی اگر خواهد که شمهٔ از تمنای صحبت روح پرور
بشرح در آورد دامن دست محال این نه دانسته نیست که توان گذارش آن نمود مگر از درگاه
که مسبب الاسباب بفضل خود روزی روزی فرماید که کام جان بمواصلت سراپا راحت حاصل
آید و گفتگوی دلها بالمشافهه باظهار رود * یارب این آرزوی من چه خوش است * تو بدین

آرزو مرا برسان * بورود بهجت ورود و مسرت نامه‌های جان‌فزا مسرور و منبسط گردید بدریافت مژدهٔ صحت و تندرستی مراسم شکر و سپاس واهب متعال به تقدیم رسانید بفضل او سبحانه تعالی و میامن التفات خاطر بسر منزل مقصود فایز شده بملاقات نواب نانا صاحب و قبله ناصر الملک بهادر شهامت جنگ مدظله و نواب خودم سلمه سرمایهٔ اندوز مسرت و شادمانی و بهره‌یاب عشرت و زندگانی گشت شدائد راه و زیر باریهای اخراجات تا کجا شرح دهد بهر حال پس از مصافحت و بیدماغی‌های سفر قطع طرق پرخطر در مدت پنج ماه از رنج غربت برآسوده بدولت وصال مالکان دل و جان احراز مقاصد نمود و بی‌تکلف دست داد این مامول محض بالتفات سامیه است از عهدهٔ سپاس گذاریهای این احسان بیکران آن مکرمه برآمدن نمی‌تواند اشتیاق و الطافیکه در حق سراپا انکسار مبذول شده بود یک یک بنواب صاحب گذارش نموده زیاده‌تر از من ممنون لطف و احسانهای گرامیه گشته دعاها کردند می‌خواهند که بذریعهٔ رسل و رسایل و تحایف بنای یگانگی و یکجهتی را مستحکم سازند بعضی اشیاهای نفیسه و عجیبه یعنی کهلونه‌های غریبه و ماده فیلی مع بچه تیار است اما فرستادنش خالی از تعذر نیست مگر این عقدهٔ بسر ناخن توجه واشود یا درین جا کیکه در رسانیدنش اهتمام بکار تواند برد عزار قام یابد یا از حضور تدبیری بظهور رسد زیاده امیدوار اصدار مهربانی نامه‌ها است لطف و کرم دایما باد

* مراسلاتیکه بفرمودهٔ نواب میر محمد قاسم خان بهادر *
* پسر راجه امتیاز خان خالص تخلص و خویش *
* نواب میر محمد جعفر خان بهادر بارقام درآمد *

قبلهٔ دو جهان سلامت چهار ماه است که فلک بکام دولتخواهان سازگار گردیده که هر یکی بقدر احوال و درخور استعداد و لیاقت به منتهای مراد رسیده لیکن هنوز نگاه عاطفت بحال حقارت اشتمال نیست معلوم می‌شود که سرسبزی این محو تسلیم و رضا مرغوب طبع عالی

طبع عالی نمی‌افتد و صلاح دولت بر آن نمی‌آرد که احقر بال و پری بهم رسانیده قابل بندگی شود کمترین در هر حال تابع مرضی خاص هرچه رضای مولی از همه اولی چون در نظر هم‌چشمان ذلیل و خوار و بی‌موجب زیر بار خرج می‌شود غیر از آنکه بکنجی منزوی گردد در حق خود امری دیگر بهتر نمیداند اگر پاره زمینی قابل کلبهٔ احزان و مقصورهٔ فقیران مرحمت شود تکیهٔ محقره ساخته بیاد الهی و دعای دولت خداوندی مواظبت ورزد و اگر این معنی هم صورت قبول در نیابد خط آزادی یعنی دستک راه بیابد که از راه دار الخلافت بعزم طوف بیت الله بسر شتابد

* بنواب میر محمد جعفر خان *

چون جواب عرضی دیروزه که متضمن درخواست قطعهٔ زمینی بقدر تکیهٔ محقره یا خط آزادی یعنی دستک راه بود مرحمت نشده زیاده از پیشتر در ورطهٔ حیرت فرو رفته بعد جگرکاویهای بسیار دریافته که غرض‌گویان مروت دشمن دشمنی دوست از راه بغض و ناتوان‌بینی مقدمه برخلاف واقعه دهن‌نشین مبارک ساخته‌اند که منشای چندین جان‌کاهی احقر دیدن حاشا و کلا آلودگی اصلا بوجهی ندارد وقتیکه سراج الدوله بدست کمترین در افتاد تنها بودم دو صد سوار از نوکران حضور همراه بودند گرفتن جواهر کدام کس دیده و کیست که بعرض رسانیده اگر فقط باظهار عورات که خلاصی خودها بوسیلهٔ همین تهمت اندیشیده بودند دست‌آویز افکندن بنده از اوج اعتبار بهم رسیده ناچار است رسوخ ارادت و عبودیت عقیدت سرشت بر جناب کرامت‌مآب ظاهر که نقد جان عزیز در پای مبارک نثار ساختن موجب نجات می‌داند برای کدام زندگانی جمادی چند را از نظر فیض اثر پوشیده می‌کرد و به طمع سنگریزه‌ها سنگ ندامت بر شیشهٔ عافیت می‌زد * مبادا دل آن فرومایه شاد * که از بهر دنیا دهد دین بباد * نابرده و ناخورده هدف خدنگ تهمت و بی‌اعتباری شده‌ام بهر وجهی که بخاطر اطهر بگذرد و مراتب تحقیق به ظهور رسد غلام و خانهٔ غلام حاضر خواجه‌سرایان مامور شوند که بخانهٔ غلام در آمده بهر قسمیکه دانند دقیقه از دقایق تفتیش نامرعی نگذارند و نیز به مهاجنان شهر تهدید و تاکید رود و اگر رقمی از جواهر تا نها

رسد بحسن نظر مبارک بگذراند بنده هم ازین تحسس غافل نیست خدا کند که سراغ آن بهم رسد
بار و ساهی بسرخ روئی انجامد ❊ بنواب تراب علی خان ❊

عمو صاحب و قبلهٔ مشفق قدردان سلامت بعد گذارش آداب عبودیت و بندگی و تمنای
سعادت اندوزیهای خدمت سرمایهٔ فرخندگی معروض میدارد شفقت نامهٔ عنایت آمود
در حالت انتظار وصول نمود و بدریافت مژدهٔ صحت و تندرستی ذات گرامی صفات
مسرور گردید و مراسم شکر و سپاس حضرت واهب جل شانه بتقدیم رسانید از قائم
یافته که اگر از خدمت نواب شجاع الدوله بهادر اتفاق حداثه نهای افتد تا بسرحد عظیم آباد
این حدود رسیده می شود معلوم نمود هر آینه در ضمن این معنی منتهای آرزوی جان و دل
عقیدت پرور است و بهمه جهت فوز عظمی و دولت مستقیمی متصور خوشا روزیکه ظلال عاطفت
و افضال تارک آرای نیاز اتما شود و بدست داد این امر دلپذیر ساز و برگ کامیابیها میسر
گردد چون درین ولا بسبب بعضی امور از کار دور ناخوشی مزاج بندگان عالی نسبت بحال ارادت
اشتمال بمرتبه کمال انجامیده و کار بجای رسیده که از خانه نشینی و عزلت گزینی چاره نیست
ناگزیر پای آمد و شد دربار کوته هست بلکه برخاستن ازین جا و نشین افتاده بهمین سبب
گذراندن خط مبارک بادشاهی صلاح ندانست اگر بر وفق دلخواه رفع کدورتهای بیجا صورت
می گردد هرچه از مطالب مرکوز خاطر است سمت وقوع می پذیرد و چه بهتر آنگاه در باب متوجه
شدن این طرف بگرامی خدمت بندگان خواهد نوشت والا خود را بسایهٔ اشفاق فایز
ساختن و باحراز بهره وریهای خدمت پرداختن پیش پاست ❊ رقعه بنواب علی خان ❊

خان صاحب مهربان برادران سلامت روئداد این دیار و خوش گردیهای
روزگار برای تفرج طبع آن غمخواه باظهار در می آورد یعنی چون احوال خیره سری و بیهودگیهای
سراج الدوله از غایت وضوح محتاج بتکرار نیست رفته رفته کار بجائی رسید که تمامی
عمداران از حرکات نالایقش آزرده و بیدل شدند و بفکر حفظ آبروی خودها در افتادند ناگاه

ناگاه آن نکوهیده سیر بطمع تمام بر کلکته مسکن فرنگیان انگریز تاخته آنرا غارت نمود و امتعهٔ بی شمار
نصیب لشکریان شد سردار آنجا فرصت یافته بر جهازی جان سلامت برد و در جزیره سکونت
ورزیده از انجا بفرنگستان و تلنگانه مراسلات روانه نمود در اندک ایام مردم جرار قریب
سی هزار کس بر جهازات و سلب ها آمده باو پیوستند و جلد تر به کلکته در آمدند راجه مانک چند
که در آنجا است آنجامی پرداخت یکروز بمقابلهٔ آنها قدم جرأت افشرده بود چون از عهدهٔ
جنگ آنها بر آمدن نتوانست از انجا بر آمده بموضعی دور رسیده جا گرفت سراج الدوله
باستماع این خبر از مرشد آباد شتافت و با فوج گران از بندر هوگلی آن طرف رفته بمقابله و
مقاتله پرداخت فرنگیان بیک شبخون بنای استقلالش را متزلزل ساخته لشکریانش
همه پراگنده شدند اگر راجه مانک چند سینه سپر کرده داد جان فشانی نمی داد در کشته شدن
سراج الدوله و قتل و اسیر گردیدن مردم باقی ماندهٔ فوجش شبهه نبود آخر کار آن سیه مست
بادهٔ جبن و بزدلی شهرت صلح در داده مضطر و سراسیمه بمرشد آباد در آمده تدابیر تاثیر و
سعی ناشکور پرداخت فرنگیان یک چند در اول بندوبست آبادانی نموده بقصد انتقام
بفاصلهٔ قریب در رسیدند آن کجرو نابهنجار عاقبت زیاده تر سرگرم دلشکنی سپاه و
اذیت خلق الله گردید خصوصا در حق نواب صاحب قبلهٔ خدایگان میر محمد جعفر خان بهادر آنقدر
دندان کین تیز کرده که امید زیست نمانده حتی که حویلی را محاصره نموده توپهای کلان محاذی آن
گذاشته مستعد خونریزی و قتلش آن جناب و ما مردم دست از جان شسته و تن به تقدیر
گذاشته باحتیاط و خودداریها پرداختیم عاقبت الامر از انجا که فضل الهی شامل بود منصوبهٔ
ناصوابش پیش رفت نشد چون دید که دستش نمی رسد بردهٔ آشتی زد و مادهٔ خود یعنی
کوچ نهابت جنگ را فرستاده اظهار انوای مفتریان و غرض گویان را عذر خواه خود
ساخت چون اعتماد بر قول و قرار او نبود و فریب خوردن امکان نداشت و نخفی از راه
خیریت اندیشی خود با فرنگیان ساختن ضرور افتاد دلکل الوجوه ازین امر فراغ خاطر دست

داد تا که آخر ماه رمضان خیمه بردن نواب صاحب و ما مردم هم به ملاحظهٔ شرارتش که مبادا
خدا نخواسته بعد فتح چه سلوک نماید از راه دوربینی و عاقبت اندیشی روانه شدیم بفاصلهٔ
کروهی از لشکرش فرودگاه کردیم عید همانجا شد ناگهان خبر رسید که فرنگیان نزدیک پلاسی
رسیدند آن موذی دل آزار به جلدی تمام کوچ کرده از داؤدپور آن طرف گذشته پنجم
شوال جنگ توپخانه شروع نمود تا دو پهر روز هنگامهٔ زد و خورد گرم بود میر مدن نام داروغهٔ
توپ خانه بگولهٔ توپ قالب تهی کرد سراج الدوله سررشتهٔ استقلال از دست داده بکار
خود درماند پاسی از روز باقی مانده که مردم بنگاه هزیمت آغاز کردند آن بدآیین هم آخرهای
آن روز رو از میدان گردانیده راه مرشدآباد سر کرده وقت پاس شب بمعمورهٔ گنج بنا کردهٔ خود درآمد
از غایت دل باختگی درانجا هم استقامت نتوانست گرفت مبالغی از جواهر گرانمایه و زر سرخ
بسیار برداشته باتی چند از اناث و ذکور بسواری کشتی راه عظیم آباد گرفت نواب
صاحب و ما مردم بمرشدآباد رسیده به حفاظت شهر و شهریان پرداختند و منادی امنیت برانگیخته
با فرنگیان ساختند به عنایت الهی خلق الله محفوظ ماندند و فلک را هم بکام خود یافته علم ایالت
برافراختند و کوس صاحب صوبگی در نواختند و احقر را مأمور فرمودند که بدنبال آن بداختر شتافته
دستگیر کرده بیارد و بعد یک هفته آن اجل گرفتهٔ بخت برگشته در نواحی اکبرنگر بدست آمد
بریک منزل چهکاره انداخته به حضور آورده شد فردای آن به جست درخواست فرنگیان
بقتل رسیده * این است سزای آن بدسرانجام * آن کس که ز حد برون نهد گام *

* به ظفر علی خان بهادر *

خان صاحب مشفق مهربان
قدردان کرم فرما سلامت بعد تمنای مواصلت سرمایهٔ راحت که زیاده تر از زیاده نوشتن
است ما هو المرام می پردازد و مهربانی نامهٔ گرامی حصول نموده مسرت اندوز ساخت
مبارک باد بکام گردیدن ایام ارقام یافته از کمال اشفاق متصور گشت عزیمت
...ست که مصمم خاطر عاطر ظاهر است مقدمهٔ خوشوقتی آرزومند نعمت صحبت جان

جان پرور است احقر حصول خدمت بزرگان را از جملهٔ عطایای ایزدی و سعادت ابدی میداند
او سبحانه بفضل و کرم خود بدست داد این امر خوزمی بهره ور و ذخیره اندوز مراد گرداند
احوال خود بجناب عمو صاحب و قبلهٔ مشفق قدردان محمد حسین خان صاحب سلمه الله تعالی
مرقوم ساخته بصلاح ایشان چندی توقف ضرور در جواب خط مبارک بنده مطالب حاصل کرده
مرسول خواهد نمود زیاده چه برنگارد در صدد بذل لطف یاد فرمائیهاست ایام بکام باد

* براجه نند کمار *

راجه صاحب مشفق مهربان قدردان
سلامت بعد اظهار مراتب آرزومندی و اشتیاق مباهجت سمات مشهود ضمیر منیر گردانیده
می آید مفاوضهٔ مسرت طراز وصول نموده مسرور و منبسط ساخت آنچه از کیفیت بهر خوشی
افزای بزرگی و کارکشائیها و رسائی و تقرب و مصاحبت خدیو کیهان و شریک بودن بمشاوره
در خلوت و جلوت والا و سرفرازی داشتن بخدمت نیابت دیوانی خالصهٔ شریفه و
تنخواه یافتن جاگیر در صوبه بهار و مقرر بودن در ماه دو هزار روپیه از جیب خاص و مرتبط شدن
با مهاراو و دیگر سرداران مرقّمه مرقوم شده عشرت دوبالا دست داد والا فطرتی و عمده
دستگاهی و حسن سلوک و خوبیهای ذاتی و صفاتی گرامی اظهر من الشمس است کیست که برین
مراتب آگاهی ندارد روزی که سیه مست بادهٔ غرور و پندار سراج الدوله بسزای کردار
خود رسید بخاطر گذشته بود که بهتر از آن مهربان در حضور کسی دیگر نیست هرچه نوشتنی باشد
بی تأمل بقلم در آید لیکن این معنی بسبب بعضی موانع که بتصریح آن پرداختن صلاح وقت
رخصت نمی دهد هرچه در دل بود هم چنان ماند هویدا است که امر تابع وقت است
انشاء الله المستعان مرکوز خاطر به هنگام مساعد جلوه گری خواهد نمود دوست دار را از
هیچ حال از این امر غافل نداند و به مقتضای اشفاق گرامی در نگارش خیریت نامه ابتهاج و
انشراح طبع اتحاد وضع متعلق دانسته مصدر التفات باشند زیاده ارتفاع مدارج ابهت و اقبال
روز افزون باد .

* رقعه *

نواب صاحب مشفق غم خوار

قدردان مخلص بی‌ریا سلامت شفقت نامهٔ گرامی در حالت انتظار بسیار و نگرانی بیکنار وصول نموده مسرت و بهجت فراوان ارزانی خاطر اشتیاق مآثر گردانید و بدریافت اخبار خیریت و تندرستی جبین نیاز آئین سجده ریز شکر جناب صمدیت گردانید درین مدت بعدم یادآوریها هرچه بر دل می‌گذشت دل می‌داند بنازم بر لطف اشفاق گرامی که زنگ کلفت از آینهٔ اتحاد گنجینه زدوده بدستور قدیم بر توقعات افزود والحمدلله که گاه‌گاه دیدار راحت بهار مشفق زادهٔ سعادت و اقبال نشان خادم علی خان سلمه الله تعالی دیده پرنور و دل مسرور می‌گردد و بمشاهدهٔ رشد و ترقیات ایشان شکر بجا آورده می‌شود الهی زیاده برین کامیابیهای عمر و دولت نصیب باد از احوال خود چه شرح دهد بدستور سابق بیاد او سبحانه صرف اوقات می‌نماید وعدهٔ کاریکه به هنگام متوجه بودن عظیم آباد از زبان خداوندی مدظله تسلّی بخش خاطر شده بود بعد تشریف آوردن اینجا فرموده نسیان گشت و مذکوراتیکه درمیان آمده بود اعادهٔ ذکر آن ناکردن اولیتر در خاطر بود که یکی از رفقای معتبر را بخدمت فرستاده از درد دل اظهار رود لیکن بدون اطلاع سامی عجالت درین امر مستحسن نیفتاد اگر ایما شود بعمل آمده یک صدمن شوره آبی در عین تعطش دل شوریده و لب تشنگیهای اشفاق رسید و سوختگیهای که از تاب روزگار محیط خاطر بود فرونشاند و شوریده بختان را بالکل از خیال سوزش تا آل برطرف گرداند الهی زلال خوشگواری سیرابی افزای کام و دامان آمال گرامی باد

* بصادق علی خان *

درزمانیکه بانتظار مهربانی نامها اوقات باستعجاب و استبعاد بسر برده و بخاطر می‌گذشت که این همه فراموشکاریها عائده مکروهات ایام است مکتوب محبت اسلوب متضمن نوید فتح و ظفر وصول نموده مسرت افزای دل و جان گردید و شکرانهٔ این موهبت بیکرانه بجناب ناصر حقیقی جل شانه بتقدیم رسانید او سبحانه تقدس و تعالی مبارک و مهنّی ساخته مقدمه ترقیات نو بنو و فتوحات تازه بتازه گرداناد پیش ازین که باستماع این معنی سرور موفور دست داده بود می‌خواست

که تهنیت نامه بقلم درآرد لیکن چون لطف یادآوریها در نیافته بفکرهای چند مانع آمد گاهی از حیرت برخود می‌نالید که آیا این چه واقعه شد که غیر از من مجرم احدی از نعمت مکاتبات محروم نمانده و گاهی گمان بران می‌رفت که شاید بپاس سمت خداوندی مدظله دریاب احقر کم التفاتیهای زیاده از حد روا داشته اند درهمین گفتگوها با دل افسرده عجب صحبتی رو داده بود الحاصل این مهم شایستگی آن نداشت که در مبارکبادیش خامه فرسائی بکار رود اگر این کار از دست غلامان سرکار برمی‌آمد شگفت نبود بعنایت الهی مهمات عظیم و امور سترگ بدست فرخند نهمت صورت پذیر می‌تواند شد بهرحال چون این فتح نو و ظفر اول است هر آینه جای خوشوقتی و محل عیش اندوزیست زینت ارقام یافته که بفضل حق سبحانه هرکه مخالفت و عناد با برگزیدهٔ رب العباد ورزیده ثمرهٔ آن خوب ندیده قرار اختیار کرده یا بقتل رسیده چنانچه سراج الدوله که راه دل آزاریهای بیهوده و مردم بقصد ایذای ما و دل شکنی خلق الله سرگرم می‌بود آخرالامر پاداش و مکافات عملش هرچه بوقوع آمد ظاهر الحق هرکه با بزرگ کردهای الهی بدآئینی ورزد سزایش چنین ها در پیش می‌آید این معنی از غایت وضوح محتاج بتکرار نیست ترصد که مخلص مترصد لطف یادآوریها از منتظران گوش بر آواز مژدهٔ خیریت و سلامتی و تندرستی و جمعیت و فراخ دستی متصور شده بهمین دستور بعد در علو فشانیها مسرور می‌شده باشد زیاده ابهت و کامرانی جاودانی باد

* بنواب احترام الدوله *

نواب صاحب مشفق مهربان قدردان سلامت دریولا خبر مصیبت اثر واقعهٔ رحلت نواب غفران مآب انار الله برهانه سامع کوب گردیده مبتلای اندوه و آلام لاکلام گردانید هرچند بی‌صبری و جزع و فزع از حد گذرانیده آخر کار غیر از صبر و شکیب چارهٔ دیگر نیست و ندارد امید که آن مشفق نیز راضی برضای خداوندی بوده توجهات خاطر بر مصابرت مصروف دارند و باستین غمخوارگی گرد ماتم زدگی از روی حال دیگر تلخی کشان غم بردارند که همگنان

بحبل المتین رشاد تمسک بوده پذیرای صبر و شکیب شوند زیاده لطف و کرم باد

* بنواب حشمت جنگ * ریاض دولت و اقبال

نواب صاحب مشفق مهربان نیازمندان آبیاری فضل باری شاداب و ریان باد باستماع محاسن اخلاق و مکارم قدرشناسی های گرامی گوش مجامع نیوشش کان بهجت و سرور گشته آرزومندیهای صحبت وافر المسرت آن قدر محیط خاطر گردیده که بگذارش در نیاید مسبب الاسباب لطیفه برانگیزد که این مطلب اصوب به حصول انجامد تا آن زمان مترقب بذل والتفات و صدور مکاتبات راحت سمات است و اگر بفرمایشی از مرغوبات این دیار تکلیفی بکار رود دهر آینه بکمال مهربانی و اشفاق گرامی متصور خواهد بود زیاده نیر اقبال از افق علو تابنده باد

* به حسن علی خان بهادر *

خان صاحب مشفق مهربان امیدگاه مخلصان سلامت بعد اظهار مراسم نیاز و آرزومندی مواصلات سرمایهٔ بهجت که همراه مقصود است مشهود ضمیر اشفاق تخمیر می نماید بوصول تلطف نامه مسرت و خورمی بسیار به حصول انجامید الحمد لله والمنه که صحت و تندرستی حاصل اوقات گرامی ست آنچه از اراده های این طرف نگارش یافته موجب کمال انشراح گردید احقر از جناب صمدی مستدعی است که سعادت خدمت بزرگان حاصل شود دیگر از عریضه که به جناب عمو صاحب و قبله مشفق مهربان محمد حسین خان صاحب ارسال داشته پرتو اندازخاطر عطوفت مظاهر خواهد شد توقع که تا دست داد دولت ملاقات مباهات سمات بتحریم عطوفت نامها مسرور می شده باشند زیاده لطف و کرم باد

* با محمد علی خان بهادر *

خان صاحب مشفق مهربان قدردان کرم فرما سلامت بعد اظهار تمنای ملاقات راحت انتما بر لوح مدعا پرداز داشتیاق نامه وصول نموده مبتهج و منبسط ساخت و بدریافت اخبار خیریت و سلامت ذات گرامی شکر ایزدی بجا آورده از عزیمت این دیار بقلم در آمده مالک دلها آگاه است

صدور التفات نامهاست زیاده جمعیت باد

* بشیر علی خان *

خان صاحب مشفق بسیار مهربان کرم فرما سلامت پس از اشتیاق ملاقات بهجت آیات باظهار در می آید مفاوضهٔ عشرت انتما رسید مسرت فراوان رسانید شکوه نارسیدن نیاز نامها و تحریر آمده بود والحق محض درین چند روز بسبب بعضی مکروهات که شرحش طولانی دارد از خود خبر نداشت بلکه هنوز مبتلای همان کلفت و دیگر بهاست اگرچه گمان مردم بران خواهد بود که حالا مربی بزرگوار باین دولت رسیده در ترقیات احقر چه سخن لیکن قضیه بالعکس و همه چیز بر خلاف چشمداشت واقع است ازین ممر مغلوب حیرت و بوالعجبیهای روزگار بوده بخاطر می گذراند که یارب مهربانان خود را که گوشش بر آواز کامیابیهای من خواهد بود چه نویسم ناچار دست از نگارش باز کشیده دار و هر چند که عدم ظهور مراسله بدیگر وجه متصور نشود و دو سه روز است که از گلشن عنایات خداوند بوی التفاتی بمشام توقع فایز نمی شود انابکه تدارک چشم پوشیهای گذشته بظهور در آید زیاده مستحق التفات یاد آوری باید دانست فلک بکام باد

* بابو طالب خان * برادر صاحب بسیار مهربان سلامت بعد شوقیکه نهایتش نیست مشهود ضمیر اخوت پذیر باد نمیقه مسرت طراز بر خوشه لیها افزود مرقوم شده که برای بعضی امور رفتن تابندر هوگلی ضرور و برین تقریب دید نها میسر خواهد گردید نیز بدریافت این معنی وقت خوش بسیار از بسیار خوش گردید از ان روز اوقات در انتظار بسر می رود هنگام روانه شدن جهازات زیاده بر کمتر ایام نیست درین صورت زود آمدنها خوشتر خواهد بود زیاده جمعیت باد

* به بهرام خان * خان صاحب مهربان دوستان سلامت باستماع خوبیهای آن مهربان خاطر بر انست که اگر فیمابین صورت اتحاد و آشنائی جلوه گر شود دهر اینه درین معنی موجب نتایج گزین تواند بود لهذا مسابقت درین امر مستحسن افتاد لازم که بتحریر جواب

برشادابی ریاض دوستی و وداد میفزاید لعل موهن راجپوت که نوکر دوستدار از
دست سورجمن نامی نالشی دارد اگر باحقاق حق مستحق پرداختن سعی بکار رود بجا این
منظور نیست که درین باب پاس خاطر مرعی شود بلکه امر حسابی و واجبی در شریعت انفصال
دادن مطلوب زیاده جمعیت باد

* بثابت علی خان

خان صاحب مهربان سلامت نامهٔ گرامی وانبساط پیرای خاطر اشتیاق ماثر گردید ترصد که همبرین
وتیره بنگارش اخبار خیریت آثار مسرور ساختن پسند طبع محبت پسند باشد مسموع
شد که در بهاگلپور بندوق خوب تیار می‌شود لهذا مصدع می‌گردد که برای بست و پنج دست
بندوق خاصه باهنگران تاکید شود وجه قیمت آن بموجب نوشتن آن مهربان ابلاغ خواهد یافت
زیاده چه نوشته شود جمعیت بر حسب خواهش دلها باد

* بمیرزا بهادر بیگ *

میرزا صاحب مهربان سلامت محبت نامه وصول نموده خورسند ساخت از احوالات
شکر و مذکور اینکه در مجالس عالی مسموع گردید ارقام یافته مشروحاً هویدا گردید همان روز
که آن مهربان روانهٔ آن سمت شدند خاطر دوستدار بکل الوجوه مطمئن گشت حالا که
خدمت خداوندی رسیده در هر وقت به حضور می‌باشند من هم میدانم که مزاج خداوندی
از من یکدر است چون مصلحتی مثل آن مهربان درمیان بر طرف ساختن غبار متوجه است غمی
ندارم احقر در هر حال از عقیدتمندان آن جناب است اگر بنوازند بنده‌ام اگر خوار
سازند هم افکنده نه از جور و جفا شاکی و نه از مهر و وفا خورسند در هر صورت محو تسلیم
و سراپا در بند رضا ام عرضی بکمال بی غرضی ارسال یافته در حصول جواب سعی مرعی شود
متواتر از احوال خیر اشتمال تحریر فرمایند بود زیاده ایام بکام باد

* به مظفر علی خان *

رقیمهٔ الوداد وصول انبساط نمود
درین جا حقیقت کفران نعمت و اتفاق گرفتنش با فرنگیان واراده فاسد او برالسنه
و افواه خاص و عام است ازین ممر تردد خاطر بمرتبهٔ کمال رو داده هر چند نظر بر فضل

فضل ایزدیست دنیز میداند که جناب خداوندی از تدبیر فرونشاندن این فساد غافل
نخواهند بود لیکن چون اضطراب بسیار لاحق حال گردیده لهذا عرضی ارسال داشته
بوقت نیک به مطالعهٔ عالی باید درآورد و جواب ابلاغ باید نمود بودن احقر درین وقت
برکاب عالی عین صلاح معنی بود اقتضی باید نمود که آن جناب بنده را طلب فرمایند نوشته بودند که
در تقدیم مراسم وکالت قصوری رود و نخواهد رفت از برای خدا این چه حرف است که
آن مهربان را مشفق مهربان بلکه بجای عمو میداند این قدرها که احوال خود بی تکلف می‌نویسد
به تکلیف چشم داشت اشفاق قدیم است ایزد تقدس تعالی سلامت دارد زیاده
ترقب یاد فرمائیهاست جمعیکه دل می‌خواهد حاصل باد

* رقعایکه به تکلیف راجه مانک چند نایب کلکته *

* بنواب سراج الدوله مرقوم شد *

غلام نوازا درین هنگام بهجت التیام مژدهٔ فتح و فیروزی اولیای دولت خداداد و مقتول
گشتن شوکت جنگ مع برادرش و گریختن شیخ جهانباز و کشته افتادن پسر و برادرزاده‌اش
و بدست بندهای سرکار در آمدن غنیمت پنجاه و یک زنجیر فیل و شتران دیگر همه
دولت بیدولتان نامسعادت سامع افروز گردید جبین نیاز به سجدات شکر ناصر حقیقی
نورانی ساخته به جناب او تعالی جل شانه مسئلت نمود که به فضل و کرم خود بندگان عالی متعالی
راهموار مظفر و منصور و اعدای دولت را منکوب و مقهور دارد و بعد ازان روبدر
جهان و جهانیان مآب آداب و تسلیمات مبارکباد به تقدیم رسانید نذر بموجب عرضی
علحده ارسال داشت

* عرضی راجه مشارالیه بخدمت نواب سراج الدوله بهادر *

پروانهٔ واجب التعظیم تارک افتقار خاک در را برافراخت امر شده که حقیقت تیاری مسجد
و دولتخانه که در علی نگر عرف کلکته بنا یافته معروض دارد حضرت سلامت مسجد تیار شده
استرکاری می‌شود در اوینهٔ آینده جماعه مسلمین نماز خواهند کرد و فاتحه بقای دولت دوام

مت بجا خواهند آورد و دولت خانه هم تیار می شود این مرتبه که بندگان عالی متعالی متوجه این خدمت می شوند بعز قدوم مبارک رونق تازه خواهد یافت درینولا خبر فرنگیان مسموع شد که چند جهاز و اسباب از ملک آنها رسیده یک جا شده اند و از جائیکه بودند حرکت باین طرف کرده بفضل الهی و اقبال عالی پایمال نکبت و نکال می شوند غلام در تیاری و خبرداریست تهانجات کهوه و کجیاو دیگر مستحکم کرده هر روز برای گشت بآن طرف هیرددو هرکاره ها را فرستاده خبر آنها را طلبیده است بعد برگشتن هرکاره ها هر چه خبر معلوم خواهد بود عرضی خواهد کرد زیاده

* براجه ناگرمل دیوان خالصه * گلشن دولت و اقبال راجه صاحب

امیدگاه مظهر لطف و امتنان جلوگاه گل ریزیهای فیوض باد باستماع ترقیات گرامی و مبذول داشتن مراتب فیض رسانی و قدرشناسی و قوم پروری ملازمان سامی سامعه کامیاب گشته می خواست که بوسیلهٔ نیازنامه خود را افزایاد خاطر اشتیاق مظاهر دهد لیکن بملاحظهٔ اینکه کسی واسطه در حضور نیست که عند الاستفسار گزارش احوال نیاز اشتمال تواند نمود درین باب مبادرت نتوانست شد درینولا که خان مهربان محمد سلیمان خان از التفات خاص نوشته اند جمع دل دست داد و بابلاغ رقیمهٔ نیاز توقف مستحسن نه افتاد و امید از مکارم اشفاق بران است که در سلک متوسلان واجب الاحسان منظور شده بصدور عنایت نامها مفخر و سرفراز می شده باشد و اگر از راه عاطفت بفرمایشی از اشیای این دیار و ایمای کار و خدمات بنده نوازی مرعی گردد زهی سعادت زیاده مهر سپهر اختری تابنده باد

* بناصر محمد خان برادر محمد یار خان * خان صاحب مهربان کرم فرمای دوستان

سلامت جلوهٔ دلکشای بهار بن نار رنگین بر تنک نسیم گلشنی خورمی پیرای دل و جان گردید * بیت * خندید از نسیم وصولش ریاض جان * یارب بهار عمر تو دل نواز کیست * مژدهٔ عطای خلاع فخر متاع از حضور جهان مطاع و سرکار گردون ارتفاع نواب وزیر الممالک بهادر بآن سرمایهٔ انتفاع نشاط دو بالا رسانید خداوند حقیقی مبارک ساخته ترقیات روز

روزافزون عطا فرماید و چنانکه خیرخواهان می خواهند ابواب فراغت و جمعیت بر روی روزگار آن یگانهٔ روزگار مفتوح نماید بر وجات نواب امیر الامرا اطلاع رفت کوفت و کلفت از حد گذشت چون صاحب زاده به منصب و خطاب و خدمت و جاگیرات بجای والد مرحوم سرفراز شدند عیش و اقر خاصل گشت * مصرع * صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت * امیدوار که بجناب خداوندی بعرض رسانیده مزاج عالی را بران آرند که بموجبی که نواب مهابت جنگ مرحوم المقام با نواب وزیران مآب داشتند و مراسم مراسلات مرعی می نمودند آن جناب نیز بخدمت امیر الامرا مربوط باشند این معنی بعنوان دلنشین معروض نموده شد جواب صادر شده که انشاء الله تعالی زیاده بر سوابق ایام بیشتر از جد بزرگ خود پاس مراتب و توسل گزینی پرداختن بوقوع خواهد آمد آنچه از التفات راجه صاحب قدرشناس قوم پرور راجه ناگرمل صاحب مرقوم ساخته اند این را از مهربانیهای آن مهربان دانست بر طبق ایمای شریف اخلاص نامه بخدمت ایشان ارسال یافت بعد رسیدن جواب هرچه از تحایف این جا تحفگی مرخواهد بود مرسول خواهد نمود زیاده کامرانی باد

* خطوط و رقعهایکه خود منشی نیاز محمد بخدمت *

* بزرگان و آشنایان نوشته است *

بجناب ارشاد مآب پیر و مرشد نوشته * بیت * حالتم باداهٔ تسبیح در ذکرت یکی است * هر که نامت بر زبان آرد ببرد از جا مرا * بعد توحید و تحمید مناجات آنست که الهی از حضور تقدیس گنجور دور افگنده ام نمی دانم مصلحت چیست و حیران گرد بادیهٔ بعد و قرب ساختنم را باعث کیست اگر منظور است که قدر نعمت وصل بروز نماید و زوال هجران دریابد محویت تصور از تفریق این و آن مستغنی * بزم توحید است چون آیینه خلوتگاه عشق * جز من آوازی نیاید حلقه تا بر در زدم * اگر منظور است که هر چه از فیض هدایت گوش بگوش رسیده از درها باز جوید بسیار جستم غیرت رخ نه نمود برزخ واحد الاحاد و معنی عالم خیال عالمی است

که عالم عالم بهانه کردهٔ راه اوست * هر کجای گرم جلوه گهِ توحید است * عین دیده است
بهر دیده اگر فهمیده است * اگر تمنای حضوری باقیست پای مال بی حضوری بودن بهتر واگر
خطرهٔ دوری هنوز در خاطر اتفاقی است نزدیکی از پیشش راهش دورتر * نیم فضول که جویم
وصال هم چو توئی * بس است هم چو منی را خیال هم چو توئی * مصرع * ای پناه من و پناه همه
* بعد عرض عشق واخلاص مناجات آنکه فروغ مطالعه مطلع خیر و سعادت عقیدت نامه را منور
فرموده باشد سرچشمه ای حیرت نگاهی در تماشای بزم گاه وحدت نمی گذارد که گوشهٔ
چشمی بسوی ماسوی الله گذارد * جلوهٔ یار نه تنها دل ناشادم برد * نام او نام خدا نام من
از یادم برد * چون در وسعت آباد عالم خیال هیچ گاه جز خود مشاهده نمی افتد و بر هر که نگاه
میرود همان یک ذات است که از انها همه صفات او وصفاتش تمام ذات او * رباعی *
چشم دارم پر از تصور دوست * با دیده مرا خوشش است چون دوست در وست *
از دیده و دوست فرق کردن نتوان * یا دوست بجای دیده یا دیده هم اوست * از خود
رمیدنها دلیل راه رسیدنها سر منزل حیران گردیدنها جلوه گاه دیدنها برای امتحان درجهٔ عشق که
تا کجائی کرده باشم بعرض معنی این * بیت * گاه آتش گاه گلزار خسارهٔ جانانمن * گل برای
دیگران آتش برای جانمن * مامور شده تجلی جلالی و جمالی بر هر دلی بقدر حوصله می تابد ما که
سوختهٔ عشقیم آتش می بینیم دیگران را که شیفتهٔ حسن و رنگ اندگی است یعنی ما هستی خود را
می سوزیم و آنها خوشوقتی می اندوزند مصنف این مطلع بهمین قدر مقصود خود را ادا کرده
اما آنچه دریافت شده این است که اهل صورت و ارباب معنی هر دو در خیال
معشوق وقت خوش دارند لیکن آنکه کام فرسائی ما کنند ذوق دوغم نیست نظارهٔ صورت
را موجب سرور ظاهر میدانند وانیکه سوزگداز را از حد گذرانیده در سوختنها چراغ دل
را افروخته کار خود را باتمام می رساند * عشق مین بلبل کو کیا نسبت هی پروانه کی ساتهه * وصل
مین مر جائے وه یه هجر مین جیتی رهی * ای برتر از تصور و وهم و گمان ما خان امید گاه برادران

برادران سلطان قلی خان بعد رسیدن دو آبه کاری که در حضور کرامت ظهور بمن سپرده
بودند بدیگری مقرر نمود و عذر دو میان آورد که بالفعل صلاح همین است که نیابت چکله
راهون از همه کارها بهتر است گفتم مرا غرض از خدمت نیست اگر صلاح کار خود دانند و
یقین خاطر باشد که از دست من برحسب خواهش شما سرانجام تواند یافت می توان رفت
اما تسو وکه من به محنت و درد خود گاه را است سازم باز دیگر برابر فرستند قسم مغلظه
و عهد موکده برزبان آورد چنانچه همانوقت رخصت نموده سپارشیان حضرت را همراه
کرد چون در انجا رسیدم دسوهی جات بغرور جمعیت تن باطاعت در نمی داد او را به تنبیه
رسانیده دستگیر کردم بفضل حضرت بند وبست از قرار واقع شد و زر بموجب اقساط
فرستاده می شود بسیار راضی است انچه حسن خدمت مرا بجناب کرامت مآب معروض
دارد و برای فاتحهٔ حضرت سید میر صاحب چیزی ارسال داشته به قبول موصول شود
* بحاجی الحرمین شاه محمد فاخر * حاجی صاحب بحر عرفان مشفق مهربان برادران
سلامت دیر بود لا مسموع شد که جهاز سواری شریف تباهی گزیده موجب دست شستن از
سلامت و خیریت شده بود بفضل حافظ حقیقی در نواحی رخنگ لنگر کار گرافتاد و بسلامت
بر آمدند مع همراهان از مستورات و خادمان و یاران امید وار نواب حج دست داد و
کتب خانه و اسباب سفر بالکل محفوظ مانده چنانچه به خیریت هرچه تمام تر به مرشد آباد تشریف
ارزانی شد اگرچه در بادی النظر خاطر را پراگندگی رو نمود لیکن بخیر گذشتنها موجب شکر و
سپاس او سبحانه و تقدس گردید همان وقت عزم براه افتادن و قطره زدن و زود رسیدن
و دریافتن سعادت خدمت تصمیم یافت بسبب بعضی موانع ضروری چهار پنج روز توقف
ناگزیر انشاء الله تعالی او اخر این ماه بهجت افزو مواصلت می شود زیاده ذوق و شوق باد
* بشاه اسد الله * شاه صاحب معنی پناه خدا آگاه مهربان برادران
سلامت بوصول راحت نامهٔ گرامی هدست بهجت و سرور گردید الحمد لله و المنه که امراض

جسمانی به صحت و شفا انجامید و توانائی و تندرستی ذات مظهر کمالات نوید خوشوقتی بمسامع
خیراندیشان رسانید لیکن بدریافت تنگی معاش بعلت ضبط شدن دامهای التمغا خاطر گرد و
اندوه گین شد چون فیمابین وزیر و نواب خداوند نعمت اتحاد و خصوصیت بدرجهٔ اتم متحقق
است بنابران خطی به مضمون اثر مقرون بنام راجه جوگلکشور وکیل سرکار که از مصاحبان خاص
وزیر و محب الفقرا است و گلشن طبعش پروردهٔ آب و هوای حسن اعتقاد صاحب دلان و
فضلای نگارش یافت مضمونش از نقل هویدا خواهد شد کسی را که بدار الخلافت باشد
باید نوشت که براجه مذکور برخورده ساعی بران شود که زود مطلب به حصول انجامد دیگر
در مواتر در خطوط خانگی تاکید مرقوم خواهد نمود زیاده والسلام

* به میر سید احمد *

میرصاحب معنی آگاه مهربان اخوت پناه سلمکم در
هنگامیکه انتظار اخبار خیریت آثار بسیار از بسیار بود محبت نامه رسیده دل و جان را
انبساط تازه رسانید ایما رفته که از ابتدای که مفارقت درمیان آمده احوال و اعمال خود
را بنگارد و حقیقت نوکری که کجا کجا اتفاق افتاده و کدام کدام شغل رویداده و هرچه از
غرایب و عجایب بمشاهده درآمده واز دوار و دات چه چیزها معاینه شده بعبارت صاف
و شسته نوشته ابلاغ دارد بنابران تضیع اوقات در نگارش احوال نامه ناگزیر راه یافته حسب
الایمای برسبیل اجمال بقلم می آید بیاد خواهد بود که چون ما و شما بهفت سالگی رسیدیم شما را
حضرت شاه صاحب و قبله به نظام پور همراه بردند همدران ایام پدر و مادرم از بلدهٔ گورک
پور مردم را به طلب من و والده ام فرستاده در سنه چهل و یک حضرت شاه اورنگ
زیب عالمگیر به بلدهٔ مذکور رفتند تا آنکه واقعه رحلت آن حضرت رو داد و شاه عالم
بهادرشاه از دار الملک کابل و محمد اعظم شاه از دکهن بقصد همدیگر روان شده در نواحی
مستقر الخلافت اکبرآباد طرح جنگ انداختند محمد اعظم شاه مع دو پسر بشهادت رسیدند
و خلافت نصیب شاه عالم بهادر شاه گردید گویند چنان جنگ عظیم گاهی در عرصهٔ روزگار

روزگار بوقوع نیامده قریب صد هزار کس از طرفین کشته افتادند و بیست و پنج زنجیر فیل
بضرب غلولهای توپ مردند تفصیل آن در ظفرنامهٔ پادشاه مظفر و منصور نعمت خان عالی و دیگر
صاحب طبعان نوشته اند مکرر از ضرور نیست القصه بدستور دیگر بندهای پادشاهی عم و
برادر والدهٔ بنده باضافهٔ منصب و خدمات عمده ترقی کردند مردم وطن خطوط مبارکبادی
نوشتند من هم عریضه متضمن اظهار خوشوقتی و تهنیت مشتمل بر مثنوی دلپذیر و نثر رنگین ابلاغ
داشتم مقبول طبایع افتاد و هردو بزرگان بکمال مهربانی و اشفاق بر لیاقت و سلیقهٔ
موزونیت احقر مسرور شده جواب متضمن طلب با کاغذ زر نگارش فرمودند چون که جدائی بنده
در پیش بود چند ماه برین امر انقضا یافت آنگاه عازم اردوی معلی شدم چون با سلام آباد
متهرا رسیدم دیدم قافله بسبب انسداد راه و مفسده جات بد ذات از دو ماه افتاده
است و طاقت رفتن آن طرف ندارد و من هم در زمرهٔ آنها جا گرفتم آخر الامر چون زاد راحله
که باندازهٔ کفاف تا اکبرآباد برداشته بودم زیاده بر مقدار خرج چند روزه باقی
نمانده بخود اندیشیدم اگر یک چند روز دیگر درین جا اتفاق توقف افتد بعدم قوت هلاک
شدن بدیهی خواهد بود پس بهتر اینکه هرچه باداباد گویان روانه پیش شوم اکثر مردم اشراف
هم دران قافله بودند با آنها این راز اظهار یافت آنها هم مستعد شدند دو سه هزاریان
بابرقندازان قریب چهار پانصد نفر همدران جمع بکسرگی بجان آمده بودند آنها را طلبیده
بتحریص و ترغیب تمام بران آوردم که کمر همت محکم بربستند این راز برملا افتاد مردم
قافله همه بمتابعت من درآمدند بعضیها را امیدوار پرداخت بشرط رسیدن در لشکر ظفرپیکر
پادشاهی نمودم و دو صد برقنداز را یومیه نفریک آنه مقرر کردم لیکن در فکر بودم که هرچه
در بساط خود دارم آنقدر نیست که یکروزه هم بآن مردم توان داد درهمین اندیشه
مضطرب در ماندم ناگاه خواجه سرای آمده باادب سلام کرد پرسیدم چه کار داری گفت
بیگم صاحبه بشما سلام گفته اند و فرموده اند که اگر باین جا بیایند لطف است فی الفور برخاستم

و خود را بر در خیمه رسانیدم بیگم صاحبه از احوال خود تا دیر بر زبان آورد و بعد ازان گفت
که همراه شما چند کس رفیق اند گفتم چهار صد برقنداز خوب کار آمدنی و سی و چهل کس اشراف
با خود دارم درین جاها کی افتاده باشم فردا روانه پیشتر می شوم باز گفت اگر رفاقت ما
منظور باشد دو صد روپیه یومیه تا اجمیر داده خواهد شد غنیمت دانسته و از مشکل کشائیهای
کارساز حقیقی تصور کرده انگشت قبول بر دیده گذاشتم آنگاه دو صد روپیه نقد و یک گلابی
مصحوب همان خواجه سرای فرستاده و عطر و برگ پیش آورد و رخصت داد که بر مکان خود
رفته آرام نمائید الحاصل بجای خود آمده هزاریان مذکور را طلبیده بعد رد و رد زره پیشگی
داده شد آنها همه تیار شده پیرامون مکان من حلقه بستند همه را بر گرد خیمهٔ بیگم نشاندم و تاکید
خبرداری و بیداری کردم چون پاسی از شب باقی مانده هزاریان را گفتم که نقاره بنوازند بعد
ازان پیش بیگم رفته تاکید سواری نمودم بوقت صبح سوار شده نقاره کنان ازان سرای برآمدیم
هزاران کس از قافله همراه شدند همان منزل سخت بود و مفسدان جات همانجا قطع الطریق
می کردند در نیمه راه قریب صد کس از آنها نمودار شده بودند چون دیدند که خبردار می رویم
نزدیک آمدن نتوانستند بعد پهر روز بر سر منزل رسیدم بهمین قسم از ناکامان پهاری طی
منزل و قطع راه نموده از غارتگری آن قوم ایمن شدیم بیگم را گفته شد که حالا هیچ مخاطره نیست
دو صد روپیه یومیه موقوف نمایند سی و چهار روپیه کافی است بغایت خوشوقت شد بعد رسیدن
اجمیر همه برقندازان را جواب دادم و جریده برای زیارت درگاه بزرگان توقف کردم
بیگم هم بسکه از خدمت من خورسند بود توقف ورزیده تا یک هفته دران جا بودنا اتفاق
افتاد روزیکه روانه شدن مقرر بود برادر بیگم با سوار و پیاده فرستادهٔ شیخ محمد خان شوهر
بیگم رسید آن روز هم مقام کردم بیگم با برادر خود حقیقت ترددات احقر را بیان کرد
آن عزیز بطمطراق تمام و اشتیاق مالا کلام ملاقی شده مراتب آشنائی بجا آورد تا که به شکر
والا رسیدم یکجا بخوشی و خورمی میگذاشت مشفقان من در منزل گنج بادشاهی خیمه داشتند از

از بیچهارگی از اردوی معلی جدا شده بیم چون بخدمت بزرگان بر خوردم ساعتی نشسته بودم که
خبردار دربار خبر سرفرازی منصب و خطاب و خدمت شیخ محمد امین یعنی نواب امین الدوله
بهادر آورد همان وقت ایشان برای مبارکباد سوار شدند مرا هم فرمودند که سوار باید
شد با آنکه آن روز منزل دراز کرده بودم و کسل راه اعضا را ربوده بود عذری نتوانستم
درمیان آورد چون بخدمت نواب صاحب رسیدند و مبارکباد گفتند مرا بهالا دست
سعادت اندوز فرمودند و ظاهر کردند که همین وقت از وطن رسیده آن جناب به بشاشت
تمام فرمودند که بغایت نیک قدم و سعید است که سرفرازی ما و آمد تشریف یک جا اتفاق
افتاده همان وقت خیمه و ظروف مطلوبه از سرکار عنایت شد و خود بر خاسته در پهلوئی
راوٹی سرکار فراش را تاکید به نصب کردن خیمه برای احقر فرمودند آنگاه مشفقان مرا مرخص
ساختند و مرا رخصت نکردند از همان روز در حضور بودن و سرگرمی بکارهای سرکار نمودن
شبانروزی اشتغال ورزیدم روزی بازدید مشفقان یک مرتبه بعد شش ماه میسر شد
لیکن چیزی خوردن روزی نبود تا زمانیکه پادشاه بعد اختتام و اتمام کار محمد کام بخش پسر سوم
حضرت عالمگیر خلد مکان متوجه هندوستان شدند وگاه گاهی در اثنای راه اتفاق بر خوردنها
می افتاد در سال چهارم از جلوس والا هنگامیکه جهان پناه بقصد تنبیه نانک پرستان بر سبیل
تعجیل در نواح دار الخلافت نزول اجلال فرمودند و ازانجا بعد فتح و تنبیه گذار فجار متوجه
دار السلطنت لاهور شدند خانخانان فوت کرد و کار طلب خان گرد درهلی کارخانجات
بادشاهی نیز وفات یافت خدماتیکه بر بیانم مقرر بود بعدم مربی بدیگران مقرر شد بسالا خطه
می سبب خایف بودند رقعه بمن نوشتند بجنس بنظر خدا نمی گذرانم امر شد شمار فته مع خیمه
واسباب برداشته بیارند هم چنان بعمل آمد از ان روز یک جا بسر بردن و خوردن
روداد چون رایات عالیات بلاهور رسید برای تیاری جشن جلوس حکم والا صادر گردید
چنانچه خیمهٔ بادل بادل ایستاده شد و جشن بآئین تمام حسن اتمام پذیرفت بعد چندی

عارضهٔ سخت عارض ذات مبارک گردید بعد سه چهار روز بداعی اجل لبیک اجابت گفتند
قالوا انا لله وانا الیه راجعون هر چهار پادشاهزاده معز الدین جهاندار شاه محمد عظیم الشان بهادر
شاه و محمد رفیع الشان بهادر شاه و محمد خجسته اختر جهان شاه باهم در افتادند پراوز شربت
شهادت چشیدند و جهاندار شاه سریر آرای سلطنت شد بخودکامی و شرارت ذوالفقار
خان که بوزارت و برادرخواندگی پادشاه فرق نخوت واستکبار بر فلک می سود نجابای متوسلان
هر سه پادشاهزاده دار و گیر سخت رو داد و جناب خداوندی محبوس شدند و رستم دل خان
و مخلص خان بقتل رسیدند و خانهای عمده ها همه خراب گشته برای کشتن جناب عالی خداوندی
نیز آن ظالم تقصیر نمی کرد لیکن پادشاه راضی نشد درین اثنا خبر گرم شد که محمد فرخ سیر
پسر محمد عظیم الشان بهادر شاه در عظیم آباد بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و سید عبد الله
خان و سید حسین علی خان سادات بارهه رفیق شدند جهاندار شاه بسکه مست و لعل کنور رنبت
خصوصیت خان از بنابر تان سین کلاونت اکبر شاهی بود از هیچ نیک و بد خبر نداشت نابود
سرگرم مباشرت و نای نوش بود ذوالفقار خان هر چه می دانست و هر قدر می توانست به بند و بست
مملکت اقدام می نمود باستماع هنگامهٔ محمد فرخ سیر محمد اعز الدین پسر جهاندار شاه را با بعضی از
امرای عالی شان بفوج گران روانه پیشتر ساخت و خود به جمعیت بسیار همراه پادشاه
از لاهور بر آمده بر جناح استعجال بدار الخلافت رسیده همت باستمالت فوج پادشاهی
و فراهم آوردن افواج مقصور ساخت و بداد و دهش طلب و تنخواه پرداخت محمد
اعز الدین تا کهجوه چند منزل این طرف از اله آباد رسیده بود که از دست افواج پادشاه شرقی
شکست یافته گریخت و ابروی وی خود و امرای معتبر بر خاک مذلت ریخت ذوالفقار خان زیاده
برین توقف مناسب ندانسته از دار الخلافت همراه پادشاه بر آمد و در سواد اکبر آباد
مقابله افتاد و مقاتله سخت رو داد آخر جهاندار شاه هزیمت خورده بدار الخلافت رسید دربانان
قلعه نگذاشتند که بقلعه در آید آنگاه پیش اسد خان رفت خان مسطور او را قید کرد از

قید کرد و از گریختن پادشاه سررشتهٔ استقلال ذوالفقار خان از دست رفت او نیز
بدار الخلافت رسیده بدستور معز الدین محبوس پدر خود گردید همانوقت که محمد فرخ سیر
پادشاه فتح یافت فرمان والاشان در باب خلاصی جناب خداوندی بنام محمد یار خان
ناظم دار الخلافت بخط خاص صادر شده بود چنانچه آن جناب از اعتکاف بر آمده عازم
حضور شدند و در مهر اسعادت ملازمت اقدس واعلی دریافتند مشمول عواطف پادشاهی گردیده
بمنصب شایسته و خدمات داروغگی عرض مکرر سرفرازی یافتند تا زمانیکه جناب خداوندی
معتکف زندان بودند آنقدر پریشانی عاید حال من بود که از خود خبر نداشتم اسب سواری
بعدم علف و دانه راه عدم گرفته و خدمتگران همه رفتند مگر یک نفر جات پنجابی که هر چه داشت
در هنگام جنگ و شکست و غارت گریبان سلامت آورده بود حاضر مانده چون نوبت مخمصه
بمن می گذشت گاه گاهی جنس از بقال می آورد و در خدمت هم چنان سرگرمی داشت
که سابق داشت روزی دو روز بی آب و دانه بسر برده بودم که آشنای وارد وقت
گردید چون مرا متحیر و متفکر دید گفت به تماشای راجواره درین حالت غم تراشی می توان
کرد هر چند سر بر در عذر زدم آن عزیز دست بر نمی داشت چون خاطرش عزیز بود ناچار
برخاستم و راه راجواره گرفتم بر سر بازار آن عشرت آباد خانه گنگا بائی رامجنی محبوبه
آن عزیز بود دستم گرفته اندرون در آمد مجلس سرود و رقص و عالم آب گرم شد شب
آمد و مجلسیان از نشای باده از خود بر رفتند آن یار طالب بوس و کنار محبوبه خود گردید و دست
بگردنش در آویخت من سبک برخاستم و بتماشای آن بازار پریزاد پرداختم هر دو رسته
آن حسن آباد را سیری کردم و باز بر سر دروازه گنگا بائی آمده خبر آن آشنا می گرفتم پاسی
از شب باقی مانده خیمه و تنبوی دو چوبه کلانی دور تر از آن بازار منور بنظر در آمد رفتم دیدم
که ماه پیکری غلطیده و دو کنیز بخدمتش ایستاده یکی باد زنه می گرداند و دومی باده می خوراند
چون مرا دید نزدیکتر طلبید * بگفتا پیشتر آ پیش رفتم * تکلف بر طرف از خویش رفتم * و زبان

پنداری پرسید که سودائی دارید گفتم بلی بسیار خوشنود شد دو سه بیت برخواند چند اشعار
برحسب مناسب وقت من هم خواندم زیاده سر اظهار سرور نمود آنگاه تکلیف عالم آب
درمیان آورد عذر کردم که برای تماشای این بازار از مربیان مخفی آمده ام که خدمتگاری
که مبلغ در تحویل او بود راه گم کرده از من جدا افتاده است بسبب اینکه زری نیست درین
کار اقدام نمی توان نمود مبادا اثنای الحال گریبان گیر شوی و خفی درین بازار کشیده شود
خندید و گفت صاحب مردم اشراف زای شانم از مال زادیهایسم شنیده باشند که
معزالدین یک هزار و چهار صد اشامی از محل بهادر شاه و محمد عظیم الشان در خبجه اخر بر آورده
اکثری شوهر گرفتند و بسیاری جابجا رفتند من هم یکی از آنهام چون مکانی بشهر بدست نیامد در خانهٔ
بیوه زنی اقامت گرفتم آن دلاله مرا بجای خودم در انجا شهرت داده امروز سیوم روز
است که درین جا خیمه راست کرده ام خدا و انا و گواه است که اصلاً بدستور فواحش این بازار
آلوده دامنی بعمل در نیامده بعجز و الحاح تمام بدرگاه او سبحانه مناجات می کردم که الهی
مرد اشرافی نصیب وقتم شود زر و زیور و جواهر بسیار دارم اگر باور نباشد به بینید کنیز مرا
اشارت کرد آنها چهار صندوقچه آورد همه را وا کرد و جواهر و زر سرخ و سفید همه
بنظرم در آورد درین حالت کنان گربه را به تیر زدن آرزو داشتم بمعاینه این صحبت
برضاجوئیش همت برگماشتم نگاه برخاستم دامنم نگذاشت ناچار گفتم بسم الله منهم همچو توئی
رامی خواستم بیا سوار شو همانوقت بکمال فرخندگی برخاسته همراهان خود را بیدار ساخت
و خیمه و همه اسباب بر بهل بار کرده اول مرا سوار کرد آنگاه خود چون ماه ببرج ثور در آمد
بهلبان را از محله و حویلی خود نشان دادم او بهمان راه بهل روان کرده در حویلیم رسانید
از آن روزها تا هشت ماه بعیش و کامرانی تمام بهم قرانی آن آرام جانی گذشت و در عین پاس
زندگانی بدولت آن مایهٔ عشرت و نشاط روحانی لنراخ دستیها سپری گشت چون جناب
خداوندی روانه حضور می شدند دل نمی خواست که متحمل بار اندوه جدائی او توان شد

شد او خود بخود گردیده گفت مناسب نیست که در چنین وقت از رکاب خداوند قدیم باز ایستد
آخر الامر بصد شکسته دلی و رنج مفارقتش اختیار افتاد چون جناب خداوندی باجرای امور
عرض مکرر پرداختند بنده را مامور فرمودند که بر یادداشتهای منصبداران دستخط می کرده باشند
و نیابت بر ذمهٔ خود مقرر شناسند بعد رسیدن دار الخلافت بموجب تاکید نواب
صمصام الدوله که در سرکار محمد عظیم الشان من و ایشان هم مشق خط انشای بودند و اختلاط
تمام در میان بود خدمت نیابت عرض مکرر از حضور اقدس و اعلی داده بودند چون برحسب
مرضی آن جناب بقدیم راستی و بی غرضی دقیقهٔ فروگذاشت نمی کردم بغایت خورسندی
مزاج خداوندی حاصل بود و جمعیت و اسباب توانگری چندانکه باید دست داد روزیکه
داروغگی خواصان بآنجناب مقرر شد داروغگی عرض مکرر بدیگری تفویض یافت آنوقت
زیاده تر رجوع خواص و عوام شد روزیکه دو هزار روپیه پیدا می شد آنروز را نحس
می دانستم کدام روز که پنج هزار و شش هزار روپیه حق السعی بدست نمی آمد الحاصل گذاران
وقت بعمدگی بسامان میسر می داشتم بهمین قسم تا مدت دو سال وقتم خوش گذشت
درایامیکه سادات بارهه پادشاه را کشتند باز پریشانی روداد و زمانه ابواب بیجمعی
بروی کشاد تا آنکه نواب محمد امین خان سادات مذکور را کشته محمد شاه پادشاه را مستقل
الممالک ساخت و خود مسند آرای وزارت گردید و جناب خداوندی را باضافهٔ منصب
خورسند نموده خدمت میر توزکی اول و وقایع خوانی مقرر کرده باز فلک بکام ما گردیده درسنه
محمد شاهی سعادت خدمت مقتدای ایمان رهنمای رهنمایان مهر سپهر معرفت و حق دانی شبیر بیشه
حقایق و معنی شاه شفیع قلندر سلمه الله تعالی حاصل گشت و در اشتغال و اکتساب مواظبت
بکار میرفت آثار جذب هویدا شدن گرفت و اتحاد ظهور پذیرفت حضرت چون احوالم
برین منوال معاینه فرمودند بخاطر گذرانیدند که درینوقت اگر سیر کوهساران اتفاق افتد
این همه جوش و خروش فرو تواند نشست می خواستند که این معنی بخداوندی گفته اجازت سیر

بگیرند اتفاقاً در همان روزها خطوط راجه دیبی چند باز بهادر پسر راجه جگت چند باز بهادر مالک
کوهستان کمایون متضمن فوت کردن پدرش و شکوه هدم تبلیغ معذرت نامه بجناب
خداوندی رسید آن جناب بعرض اقدس رسانیده خلعت و جواهر و یک زنجیر فیل
و نامه مشتمل بر تسلی و تشفی حاصل کردند و از سرکار خود هم پارچهای نفیس و جواهر ثمین و
یک راس اسب عراقی بقیمت دو هزار و دو صد روپیه جدا فرمودند و به بنده امر شد که
کسی را برای رسانیدن این همه عطایا تجویز نماید التماس کرده شد اگر بخاطر عالی بگذرد مرا
مامور فرمایند فرمودند از شاه صاحب پرسیده فرستاده خواهد شد فردای آن بخدمت شاه
صاحب رفته استمزاج نمودند ارشاد شد که سیر کوهستان برای ایشان مفید خواهد شد از
چند روز می خواستم که شما را طلبیده اجازت داده شود ظهور این معنی از اتفاقات عجیب
متصور گردید خداوندی همان زمان بنده را فرمودند که فردا روانه شوید آنگاه مرخص شده
بدولت خانه تشریف آوردند فردای آن روز همگی عطایا حواله من شده چنانچه عبور دریا
کرده از راه باره بموجب امر خداوندی قطع راهها در پیش کردم در باره هر کاری که با سید
کمال خان تعلق داشت بانجام رسانیده از خان مذکور رخصت شده در بهاوه شب گذرانیدم
در انجا ده زنی در لباس برهمنان وارد گردیده ظاهر کرد که بسبب بارش برسات در
راه سرتاسر آب و لای بشدت تمام است من براهی خواهم برد که اصلاً آب و گل ندارد و چون
آن روز تصدیعات تمام در گل و لا کشیده شده بود این معنی را غنیمت دانسته گفته او را
پذیرفتم و نیت خواب نزدیک بود او را استمالت ساخته رخصت کردم چون شب سپری
شد آن کس بامدادان آمده حاضر گردید بر خواستم و رفقا همه بیدار شده همه اسباب
بار کردند علی الصباح سوار شدم چون چهار پنج کروه راه طی کرده شد دیهی آباد بنظر در آمد
آن راه زن بهمان راه دلالت نمود و خود پیشتر قدمی کرده در آن موضع رفته فریاد و بانگ
آغاز نهاد بر کنار آبادی فقیری مسمای خانه داشت مصفا و سایه درختان بغایت خوشنما

خوش ما همانجا فرود آمدیم آن فقیر آمده استفسار کرد که از کجا آمده اید و کجا میروید گفتم سید کمال
خان بخدمت افضل الدین خان فرستاده اند چون او نام هر دو صاحبان شنید انگشت بدندان
گزیده گفت این حرام زاده چه کار کرده شما غلط کرده اید که بدین راه آمدید این قریه از کوجران
قطع الطریق و این بدذات از جاسوسان آنهاست این وقت کوجران بطرفی تاخته اند
خیریت در آنست که به همین زمان سوار شوند چهار کروه ازین جا قصبه سوهن ممالک شاه
مرتضی است جلد خود را در آنجا برسانید و این حرامی را تنبیه نمائید بموجب گفته او بگمر برخاستم
و بشتاب تمام ده نوردی کردم آن ملعون از عقب شور و آوازی کرد که سیوای این
دیه آتش و آب و هیچ خوردنی تا شش کروه بهم نخواهد رسید نزدیک قصبه رسیدم چون آمد پیاده
های همراهی هر دو دستش بموجب اشاره من بر کتف بستند و کفش و مشت و طپانچه و
چوب و دیگر سیاست نزدیک بهلاکش رسانیدند و طاقت نفس زدن و برخاستنش
طاق شد آنگاه تیز رانی کرده در قصبه مذکور رسیدم و بعد شش روز بکاشی پور که صوبه
ایست از کمایون و از همان جا راه اسب و فیل نیست در آمد جهان و داگیها از سرکار
راجه رسیده بود من بسواری جهان و رفقا بر داگیها سوار شده برهبری کسان راجه روان
شدیم اسب و فیل را مردم راجه از راهی که هندوستانیان را بآن واقف نمی کردند بردند
هر آینه از صعوبت راه و رنج صعود و نزول گهاتی و شعب جبل و دامن گریبانی خاره زار و
کوه و بیابان چه گویم این همه شورش و مستی و جوش و خروش آغاز مشغولی که شاه صاحب
بملاحظه آن سیر کوهستان را تجویز فرموده بودند فرو نشست لیکن ذوق شوق باز دیاد
پیوست در عرصه چهار روز المورده کمایون منزل گاه شد راجه در هوای باغ که به تقلید شالمار
دور از دار الخلافت کمایون بفاصله چند کروه ساخته و بنا گذاشته اسلاف اوست
رفته بود همانجا طلبید علی الصباح در انجا رفته شد مردم در تیاری فروش و آرایش و تزئین
و پیرایش باغ مذکور تکاپوی می کردند همه سکنه کمایون و دیهات آن میدید نذر و زیارت

بجلدی هرچه تمامتر می آوردند وزیر و بخشی و میر سامان و منشی و مصاحبان و جماعه ها همه در
رنگ مزدوران و بیگاریان و دهقانیان و روستائیان گرم دویدن و بار بر سر آوردن
بودند تا شام تیاری آن باغ بآئین تمام کردند انگاه وزیر و بخشی و میرسامان و منشی و
مصاحبان و جماعه ها ان بلباس فاخره و فرشان متوافره رسیدند نشستن و حرف زدن و
معانقه و مصافحه هیچ بظهور نیاوردند زناردار پیش آمده ظاهر کرد که مهاراجه این همه ارکان
دولت را برای استقبال شما فرستاده اند و خود راه شمای بینند ها ازمان روانه شدم چون
بر دروازهٔ آن باغ رسیدم و هزاران رهله شمشیرها علم کرده رقص و سرودی کردند
و همه دیوار باغ بادله چسپیده و در پرده های کلان و خورد همه از طاش و بادله و فرش از
دروازهٔ باغ تا دیوان خانه تمام قالین های ولایتی تازه و نو و درختان بالکل از بیخ تا سر
بطاش و بادله گرفته و محاذی سنگهاسن یعنی تخت گاه بر دو گوشهٔ حوض دو درخت بقامت
انسان یکی از طلا و دوم از نقره و برگهایش همه کار سبز و بر هر شاخش بصورت طوطی و شارک
و فاخته و کبوتر و زاغ و زغن و بلبل و دراج و غیر ذالک جانوران از طلا و نقره نشسته و در
منقار هریکی طور فتیله های شمع رنگارنگ افروخته بودند و سرخ پوشان و زرد لباسان و
و پیاده های سپاه و بانداران و خاصبرداران و دیگر همه تجمل و تحشم پادشاهانه همه برجای
ایستاده و عقب سنگهاسن رامجنی ها و دیگر اهل نشاط در لباس هندوانه جلوه گر گوئی خیل
پریان است یا مجمع حوران باغ چنان متصدیان مذکور پیش پیش من می رفتند و در سلام
گاه مجرا کردند چوبدار نام هریکی گرفته مجرای کنانید من هم از انجا با دب تمام سلام کردم
چوبدار همین قدر گفت که وکیل پادشاه هندوستان مهاراج راجه سلامت دست
بر سر گذاشته اشاره پیش آمدن کرد آداب بجا آورده پیشتر رفته برابر حوض ایستادم
گفت ای شاحب یعنی صاحب پیشتر بیائید و بغل برای معانقه راست کرد بدستور ضابطه
دربار پادشاهی دویدم و دست بر قدمش بردم هر دو دستم گرفته هم آغوش شد یک مهر

مهر پیش آوردم گرفت بعد ازان نامهٔ پادشاه گذرانیدم گرفته در رومال گذاشت نه تسلیمی
نه تعظیمی چون خط خداوند نعمت خود پیش بردم و گفتم خط عموی شماست بخوشی تمام گرفته بوسید
و به چشم مالید انگاه برای نشستن بر کنار سنگهاسن فرمود بعد آداب نشستم اول از
خیر و عافیت من پرسید و بعد ازان گفت در راه تشدیعه یعنی تصدیعه بسیار کشیدید جواب
گفتم چنین دولت بدون محنت در کنار نمی افتد باز از گو ایف خداوند و صاحب زاده ها
استفسار نموده شکوه تا نوشتن خط ماتم پرسی سر کرد گفتم آن جناب از شما شکایت دارند
چه در برادری رسم خاص و عام چنانست که هرگاه بخانه کسی ماتم رو می دهد در تمام برادری خبر
می کنند شما اهمال کردید گفت فی الواقعه تقشیر یعنی تقصیر شد باز گفتم خوشوقتی راج شما بجدی
دست داده که غم برادر فراموش شده بسیار خوش شد و گردید و رو به متصدیان کرده
گفت که مردم هندوستان چنان قابل می باشند تا این مدت از وکلای پادشاه آنجا چنین
کسی نیامده باشد همه آزی و بلی تعریف کردند پس ازان فرمود که ضابطهٔ خاندان ما این است
که هرکه بوکالت از هند می آید خلعت ملازمت می یابد نواب صاحب و را القاب شمار ابر خود دار
نوشته اند معلوم شد که شما را کم از فرزند نمیدانند و زینت رای وکیل ما نیز بسیار نوشته
است گستاخی می دانم لهذا در فکرم اگر نام خلعت بر زبان آرم مناسب نیست و اگر این
نشود ضابطهٔ قدیم بر هم می خورد گفتم شما کم از پادشاه نیستند خلعت شما موجب فخر است می خواهم که
ضابطهٔ بزرگان شما بر هم نخورد زیاده مهربانی فرمود دیوان را گفت توشک خانه خاص برده خلعت
خاصه پوشانیده بیار بعد پوشیدن خلعت بحضور آمده آداب بجا آوردم چوبداران را منع
کرده بود که بدستور دیگران نام ایشان بر زبان نیارد نخستین بجای خود نشستم احوال پادشاه
و راجه جی سنگه سیوائی کچهوهه و اجیت سنگه راتهور پرسید همه بیان کردم بعد ازان گفت که این
راجه ها شان و شوکت بسیار داشته باشند ظاهر کردم هرچند جاه و حشم بسیار دارند لیکن بشما
نمی رسند آنها نوکر پادشاه اند و شما همسر بسیار فرحناک گردید چون راجه بعمر چهارده سالگی دور

حسن او جمال بی مثال بود چشم بر رویش باز داشته تماشاگر قدرت بودم در همین گفت
وشنود گلبانگ مبارک بادی تولد کنور صاحب فرزند راجه از هر یک طرف بلند شد یک مهر
پیش بردم گفت این حالا چرا گفتم نذر مبارک باد تولد کنور صاحب است گرفته بدیوان گفت
خلعت دیگر از سرکار کنور هم پوشانیده بیارد خلعت سابق که در بر گیتی کم نبود باز این خلعت
که پوشیدم و بزیر بار این خلاع احوالم دیگرگون شد نفس تنگی گرفت آداب بصد
رنج و محنت بجا آورده شد باز بهمان دستور نشستم راجه از من مشتاق شنیدنهای احوال
هند بود من الحق بخوبی دانستم که حالا طایر روح از قفس قالب پرواز می نماید تشنگی غلبه کرد
بدیوان اشاره کردم او در آبخوره سیمین آب آورد خوردم آن آبخوره بخدمتگار من
حواله شد و پاندان بر داشته پیش من گذاشتند و بهره بر داشتم برخاستم آن پاندان
نیز بدستور آبخوره در بغل آمد چون نزدیک آن اشیا رسیدم راجه خود دست بر سر گذاشته
برخاسته گفت فردا باز ملاقات خواهد شد چون امدم این هر دو خلعت از بر خود جدا
کردم باری از آن گران بار سبکدوش گردیدم هنوز بفرودگاه نرسیده بودم که مشعلها افروخته
مردم بسیاری آمدند من قدمی چند پیش و آنها از پس به مکان ما در رسیده ظاهر کردند که
مهاراج پرشاد فرستاده اند ظروف سابق که بمجرد رسیدن دران مکان پر از انواع شیرینی
و شربتهای خوش گوار آمده بود ولین ظروف که پوری کچوری و دیگر اغذیه یکی از دیگری
شیرین تر و لذیذ و مزه دار دران آورده اند با نها تاکید کردم که حواله آرنده ها نمایند آنها
آن ظرفها را که چهار ده خوان وچند کتوره و بهای تلمین بود جدا کردند که از شماست و ظروف
خالی را گرفته بردند پانزده روپیه انعام دادیم برگرفتند و گفتند حکم نیست اگر بگیریم کشته می شویم
دزن و بچه همه بغارت می روند بعد رفتن آنها منشی دو صد روپیه نقد در وجه ضیافت و پنجاه و
ویک روپیه بنام همراهان آورد و همین قسم تا نوزده روز چهار مرتبه هر روز پکوان نو بنو
و شیرینیهای گوناگون و فواکه خشک و تر و نقد هر روز اول می آمد لیکن همراهان اکثر مقدور که

همه نعمت تواند خورد نیز بن گه بیان روانی طبیعم اصلا نمی آمد و متنفسی از سینه ای بجز من
را به بحال بود که بیاید درین چند روز که بودم هرگز از چوبداران و دیگر گردیشه یک کس
هم نیامد برای حجام براجه گفته فرستادم آن زمان موتراشی بیست و شش چهل و پنجاه اشامی
را مجنبان را راجه پروانگی داد که بسر و دوره قهر اوقات مهمان را خوش سازند همه
شب بکار خود ها عشرت افزائی کردند علی الصباح مبلغی دادیم انگشت بدندان گذاشتند
و سر بر تافتند حیران شدم که این نعمتهای راجه کم ناچار در پرده شب بچوبدار آنجا انداختن ناگزیر
افتاد نافه و پری و پنکهی باریک وطیور شکاری خریدن در پیش کردم فروشندگان هجوم
آوردند قیمت بمن تمام می گفتند سودا راست نمی آمد قسم گنگا و مهادیو و رام و کشن و
دیگر اقسام معلومه که هندوان بملاحظه آن راستی می ورزند با آنها حواله می کردیم و واسطه در میان
می آوردیم لیکن ممکن نبود که راست بگویند و به قیمت مناسب فروشند هر نافه دوازده
روپیه و پری چهار پنج روپیه پنکهی سه روپیه و باز سیصد و بیست و بیست روپیه بعد این همه قسم
درخواست نمودند آخر همان حجام بموجب پروانگی راجه دو نوبت هر روز آمد و شد داشت
بگوشش من گفت که کسان این دیار رام و لچمن و مهادیو و غیرهم هیچ یکی را نمیدانند و دهرم
واد هرم در حساب آنها واحد هر یکی پرتمان یعنی تصویر راجه را پرستش می نمایند آنانکه
صاحب استعداد اند از نقره و طلا و کسانیکه وسعت ندارند از مس و سرب و آهن تصویر
تیار کرده می پرستند شما همین بگوئید که قسم راجه بشما است راست بگوئید روز دیگر همان
مردم باز رسیدند و اشیای آنمالک آوردند گفتم قسم راجه راست بگوئید آن زمان قیمت
نافه دو روپیه و پری دوازده آنه و پنکهی چهار آنه و باز شصت روپیه و بیست و دو روپیه مشخص
شد اما دوست برهم می سوزند و می گفتند که ما بدخواه ما این معنی بشما ظاهر کرده یک رسم بد دیگر
مسموع شده که هر کرا بخدمت محالی مامور می سازند جامه کرپاس و دستاری و خوطه از همان جنس و
یک راس اسب تا نگهن بامید هند یکی را بچشم خود دیدم جامه تا بند زانو در بر و دستار گنده بر سر

و نوطه هشت بلشت بر کمر، ناگهنی گرفته تنها پیاده می رود بهمراهان گفتم که تحقیق نمایند این کیفیت
معلوم شد که صوبه دار کاشی پور است هرگاه منصوب بر مکان متعلقه می رود مردم کچهری آن
محال با یک دهل و جغرات با جماعه از سکنه اینجا پیشتر آمده درون کچهری می روند و تصویر
راجه از سر معزول گرفته بر سر منصوب می گذارند و در کچهری نشانده باجرای کار سرکار سرگرم
می سازند و معزول را قید کرده همراه یک پیاده بجماعهٔ خود بحضور راجه می فرستد متصدیان راجه
او را قید مینمایند و زن و دختر و خواهرش را در قحبه خانه می نشانند تا مبلغیکه بطریق مصادره
برو مقرر می شود از زنانش روزمره بوصول برسد بعد یک سال یا دو سال یا زیاده برین
بعد بی باقی خلاص می شود و باز بران محال میرود همین قسم بعد سه سال عزل و نصب و معزولی
و منصوبی معمول آن ملک است طرفه آنکه هرگاه تقریب کتخدائی پسر و کار خیر دختر با همدیگر
در میان می آید تحقیق می نمایند که زنانش چند بار در قحبه خانه نشسته اند اگر معلوم شود که چهار
مرتبه یا سه مرتبه نشسته اند بسیار معتبر و کلان تر اعتبار می نمایند و آنکه زیاده بر یکه و مرتبه باین
درجه نرسیده او را کمتر ازان می شمارند و کسانیکه یک مرتبه هم برین مراتب نرسیده اند
نسبت بآنها قبول نمی کنند و آن مردم را شایسته اعتماد نمیدانند زنان آنجا خوش پوشش
بنظر در آمدند لیکن یک سر زرد رنگ و بینی پست و بد بو و بد اندام و بی شرم اند اشتیاق
تنباکو بمرتبهٔ اتم دارند و بر یک چلم تنباکو هرچه کسی می خواهد حاضر می شوند حقیقت سپاه برین گونه
است که مردم هندوستان هر وقت که با چند سوار و پیاده رسیدند و ریسمان های پای
اسپان یعنی پچهارتی هر قدر بمیخ بسته واگذارند نقیب و نویسنده می آیند و پچهارتی شمرده
میروند مواجب علی العموم مقرر می نمایند همان زمان عاملان و فوجداران در هر پال سپاهیان
در آمده حکم اهل خانگی بهم می رسانند و زریکه از سرکار تنخواه می شود بدست زنان مذکوره
می افتد بقدر قوت لایموت وگاه دانه خرج می نمایند دیگر همه پنهان کرده در حساب مصادرهٔ
مقرره بسرکار می رسانند برین هم اکتفا نکرده راجه به بهانهٔ شکار کوچ بعد شش ماه می کند مجال نیست که

که بقمای جنس خوردنی به لشکر بهر دو مردم دیهات را تاکید و تهدید میرود که یکدانه بدست لشکریان
نفروشند چون خلق الله از گرسنگی قریب الهلاک می شوند یک جام آرد بقدر کم از یک آثار
بیکروپیه از سرکار میدهند و چند روز مقامات می نمایند طلب ماههٔ را در یک لوح فارغ میسازند
واگر کسی خواهد که خرج بخانه بفرستد مهاجنان را منع است که هندوی نویسند و نقد بردن مجال
کسی نیست از زمانیکه روهیله ها مسلط شدند این رسم بر طرف شد نزدیک بود که روهیله ها آن
ملک را بقبض و تصرف خود در آرند دیگر رود باریست و وان طلا از میان آن بر می آید روزی
به تماشای آن آب رفته بودیم دیدم آن روز هزاران مردم از هر طرف آن مشغول بریگ
بیزی اند و جابجا توده های ریگ بدستور خرمن جمع کرده از آب شست و شوی نمایند تا که
ریگ بالکل در آب برود و قراضه های زر فرو می نشیند انگاه سه حصه کرده یک حصه بسرکار
و دو حصه بآنها می رسد الا طلای صاف بر نمی آید مگر بعد گداختن و تاب دادنش بقدر نصف
طلائی خالص حاصل می شود تولچه چند ازان خریده کرده ش بوقت فروخت منافع دوانه بهر روپیه
بدست آمد دیگر از غرایب یکی این بنظر در آمد که در هر خانه روزنها قسمیکه بدیوارهای قلعه می سازند
مشاهده افتاد و عند الاستفسار ظاهر کردند که این روزنهای آشیانهٔ زنبوران عسل است
زنبوران وقت گرفتن عسل اصلا حرکتی نمی کنند و کسی را به نیش ایذا نمی رسانند و هر قدر که
حصهٔ نگسان شهد از قدیم مقرر است اگر کسی در ان طمع کند ناخوش شده راه صحرا می گیرند
بعد ازان که مالک خانه جمعی را همراه گرفته بدنبال آنها میدوند و بافسون و سماجت از حد افزون
و قسم و قرار و عهود استوار بازمی گردانند آن وقت بر می گردند و در روزنها آمده جا می گیرند
و رسم مقرر است که در کار خیر دختران مردم آن دیار یک دنگاره یا دو یا زیاده جهیز می دهند
دنگاره خود بخود پرواز کرده همراه دختر داماد میروند و همان جا می باشند و شهد بدستور
میدهند دنگاره بدال هندی بنون زده و کاف فارسی در زبان کوهیان بمردن نگس شهر خیل
آن را گویند القصه بعد نوزده روز رخصت از خدمت راجه حاصل گردیده بدستور شاه آمدیم

رخصت نامه مکتوب متضمن بیان صدور رسید ازانجا بدستور سابق سواری دیده گرفته روان
شدیم بکاشی پور رسیده اسپان و مردم همراهی که در انجا گذاشته رفته بودیم همه را با خود گرفته
بدو روز در مرادآباد آمدیم آشنایان آنجا بر حقیقت کمالات و خرق عادات و کشف
و کرامات گوسائین دیومند اطلاع داده جابجا نیراگیان بکمال گرمی فقر و استغنا می گذرانید آگاه
کردند اشتیاق دیدن آنصاحب دل غالب شد رفتم و دیدم آنچه مردم می گفتند زیاده بر ان
بمشاهده در آمده قرآن مجید بدستور حافظان قرائت می کرد و قریب پنجاه و شصت هزار دو بهره
تفسیر آیات قرآنی تصنیف نموده بود و از تعصب تعصب کمال داشت آن کامل زمانه از من
و من از ملاقاتش مسرور شدیم بر کنار فرش نوجوانی زیبا منظر که از صورتش معنی ریاست
هویدا بود به تمکین تمام و ادب لا کلام بنظر در افتاد پرسیدم این کیست فرمود که
جی سنگه برادر خورد راجه جمنه زمیندار شیوپوری اجاپون سرگذشت احوالش چنین
است که خضر خان نام راجپوتی نوکر قدیم از راه نمک حرامی برادرش را بجان کشته
بر زمینداری قابض گشته این پسر نیز نش را بجده و مادرش در انقلاب سلامت بر آورده
پیش من رسیده اند آمدن شما محض بیاوری طالع اوست همتی برگمارند که حق خود برسد من هم توجه
باطنی مصروف این امر خواهم داشت چون لاله رام سنگه که سابق عامل پرگنه سنبهل جاگیر
خداوند نعمتم بود در هنگام محاسبه معزولی بسعی احقر خلاصی یافته دم از ممنونیها میزد از اتفاقات
روزگار بدیوانی سرکار نواب عظمت الله خان فوجدار مرادآباد قیام داشت سرانجام
این مرام آسان شمرده قبول کردم تا دو پهر روز بخدمت گوسائین مذکور بودم بعد از ان
برخاسته بمکان خود رسیدم وقت شام لاله مذکور را طلبیده برین مقدمه مطلع گردانیدم گفت
برای کاریکه شما متوجه شده اید مرا بجان و دل در اسعاف و انجاح آن پرداختن سعادت
منظور است صبح صاحب با نواب عظمت الله خان ملاقی شوند و آن مطلوب را نیز
سعادت اندوز ملازمت باید ساخت همچنان بعمل آمد نواب تسلی و دلاسائی او بسیار

بسیار فرمود گفت دوم ماه آینده برای بند و بست ملک روانه می شوم و خوبی را بسزا از
شرح رسانیده این را بر زمینداری قدیم قایم کرده می شود از انجا رخصت گرفته بخدمت آن
کمالات دستگاه رسیده مشروحاً اظهار نموده شد بغایت مسرور گردیدند معه و دو ازسوار
پیاده نوکر گرفتن صلاح افتاد هرچه از کابون آورده بودم نقد و جنس همه طعمه سپاه مادر
جی سنگه شد آخر الامر نواب کوچ کرد خضر خان معرفت نمبرهٔ نواب و بعض جمعداران آمده
ملازمت نمود و دو دست باز و چهار اشتر بختی و مبلغ نقد گذرانیده اظهار ساخت که مرا
با زمینداری جی سنگه مطلبی نیست لونیان نام دهی از مالکان خریده قبلی سنگ نشسته بهگونت
دارم و موجب کشته افتادن راجه جمنه بر همگنان ظاهر که برادرشنام داده بود عوض آن
مقدر چنین بود و این جی سنگه همان است که سه سال بیشتر ازین در دهله را جمع ساخته
سنبهل و غیره محلات متعلقه سرکار را بنگ برابر کرده چنانچه تا حال آبادی آن محال صورت پذیر
نگشته مزاج نواب برگشت و اراده قید کردن جی سنگه مصمم کرد مرا گفته فرستاد که نواب
امین الدوله بهادر انتظار شما دارند این چه خیال است که در سر شما پیچیده مناسب آنکه بخدمت
خداوند قدیم خود برسید در جواب گفتم که این قدر توقف بموجب گفته شما رو داد اگر دو داد اول
چنین بی شائی حرف شما ظاهر می شد و شما این قسم که حالا می فرمایند پیشتر جواب میدادید چرا تاخیر
رفتن حضور بعمل می آمد از بزرگی شما بغایت بعید جی سنگه مظلوم و حق بطرف اوست منصف
حقیقی حق بحقدار خواهد رسانید انگاه معترض شده برخاستم و بلاکورام سنگه مرقوم
پرسید که قضیه چیست گفت جی سنگه را قید کردن در خاطر نواب جاگرفته همین که شما از شکر بر
می آیند او را مقید می نمایند صلاح است که بعد یک پاس شب گذاشته او را همراه گرفته
سنبهل بروید نواب صاحب در چند روز داخل مرادآباد شده سپاه را بر طرف خواهند
فرمود همه جمعداران را پیش شما فرستاده خواهد شد القصه همان قسم بعمل آمد چهار پنج روز
در سنبهل بوده باصلاح جی سنگه نزد نجابت خان و دیگر جمعداران عمده در دهله بکاشی پور

اتفاق رفتن افتاد جمعداران مسطور چون نمکش خورده بودند بمدارات و تواضع آدمیانه
سلوک نمودند خیمه واسپان و نقد گذاشتند چون نواب عظمت الله خان از ان طرف
برگشت با جمعیت کثیر شتافتم و خضر خان را به سزای انتقام رسانیده بر زمینداری دست
یافتم و تحصیل زر اجرا گرفت روزی پنجاه روپیه از موضعی آمده بود جی سنگه از من مخفی کرده
چون این مقدمه ظاهر شد دریافتم که زمیندارزاده است بر حرکات و سکنات او اعتماد
داشتن خوب نیست همان وقت برخاستم و راه دهلی گرفتم بخیریت در خانه رسیده بخدمت
خداوند نعمت قدیم رفتم نذر قبول نیفتاد یقین دانستم ناخوش شده اند انگاه نزد دیوان
جیو آمده نشستم بحسب ظاهر برخاسته بغل گیر شدند و گفتند که بندگان عالی شما را برای کار ضروری
پیش راجه کمایون فرستاده بودند شما در مرادآباد خیال ملک گیری در پیش گرفتید
مزاج خود بدولت بمرتبه اتم مکدر بود بحضور چرا آمدید گفتم شاه صاحب بنواب ظاهر کرده
مرا بسیر کوهستان فرستاده بودند بنواب کاری ندارم شنیده باشند که راجه کمایون راچه قدر
خورسند کرده آمدیم و تحایفیکه برای سرکار پادشاهی و نواب صاحب راجه فرستاده بود در ان
تصرفی نکرده بجنس مصحوب کسانش ارسال داشتم دیگر نواب صاحب را با من و
مرا با جناب چکار است اگر نواب صاحب را غرض و پروای من نیست من هم گلوگیر
و مصیبت نخواهم شد مرشد صاحب سلامت باشد نواب صاحب گوش برین گفت و شنود
داشتند چون ببانگ بلند می گفتم همه شنیدند بعد فراغ این سوال و جواب که با دیوان جیو
رو داده برخاستم و سلام ناکرده بخدمت شاه صاحب متصل چهته گنگ روز تشریف
داشتند رسیده شرف قدم بوس دریافتم و مشمول فضل و کرم شدم از زبان مبارک
ارشاد شد که از امین الدوله چرا ناخوشی کرده آمده اند ماجرا عرض نمودم فرمودند
خدا کارسازی خواهد فرمود و فرمان رفته که همین جا باشند پنج روز گذاشته پادشاه متوجه
شکارگاه رمنه سیوتی شد اتفاقاً اله بردیخان قراول بیگی بیمار بود سلطان قلی خان

قلی خان برادرزادهٔ خود را فرستاده که بنیابت او در سرکار بتقدیم رساند نیله گاوی
زخم گلولهٔ بندوق دست مبارک خورده گریخت سلطان قلی خان که زور بسیار داشت
دنبال ان شتافته هر دو پایش گرفته نیله گاو کلان بود بقفا بودر نیامد دامن جامه و موزه و پای جامه
خان مسطور همه چاک و ضایع گشت لیکن پای نیله گاو نگذاشت تا دو سه پرتاب تیر افتان و
خیزان و غلطان رفته اخر کار نیله گاو را برزمین افکند پادشاه این تماشا را معاینه فرمود
خلعت ملبوس خاص که در دست بقچه رکاب بدست باردار بود عنایت شد و بعد تحسین
و آفرین بسیار بر زبان آورد که اله بردیخان از عنایت خودکامی مثل شما جوانان را روشناس
ماساختن و در حق خود عرفونی دانست الحال که احوال شما بچشم خود دیده شد پرداخت و
پیش آورد شما بر ذمه التفات ماست انگاه هزاری ذات و هزار سوار اضافه و خطاب
بهادر و نقاره و علم عطا شد و خدمت فوجداری دوآبه نسبت جالندهر مقرر کردند خان همان
روز بشهر آمده بحضور شاه صاحب تسلیمات بجا آورده ارشاد شد که این خلعت حق ایسان
یعنی بنده است خان بمجرد ارشاد حضرت خلعت بمن ارزانی داشت همان وقت حضرت
و خان مسطور فاتحه خیر خوانده بنده را رخصت فرمودند که شبا شب در باولی برو و از انجا
منزل بمنزل شتافته بمکان خدمت رسیده بندوبست نماید بموجب ارشاد بعمل آمد اله بردیخان
چون پیش آمد خان مذکور را بدین درجه دید شتاب غسل کرده بحضور رفته التماس نمود که
اگر سلطان قلی خان برای بندوبست فوجداری دوآبه رخصت اختصاص یابد صلاح است
در چندگاه پر و بال بهم رسانیده قابل خدمت حضور گردیده خواهد آمد قبول افتاد چنانچه خان هم
کوچ کردند باری چند ماه در دوآبه بسیر و تماشا خوش گذشت چون کوکی بحضور پادشاه
پیش آمد خدمت آن محال بنام برادر خود گرفت پایهٔ عزل خان درمیان آمد و تهیهٔ روانگی
شدند من در راهون بودم بموجب اشاره خان روانه دار الخلافت شدم قطع راه کرده
سعادت پابوس شاه صاحب دست داد حضرت بسبب آنکه همراهانی همراه من رفته بود

بخاطر داشت که اهل خانهٔ من است پارهٔ ناخوشی فرمودند آخر بدستور قدیم مشمول الطاف
خاص شدم هفته نگذشته باشد که شخصی از اهل قلم بخانهٔ بنده رسیده ظاهر ساخت که نواب
شریف خان فوجدار که دیروز بفوجداری سرکار رچهپور مامور شده‌اند شما را اسلام گفته‌اند و طلبیده‌اند
همانوقت رفتم نواب موصوف رسم گرفته بخلوت تخته رفته احوال خود را بیان فرمودند و
حقیقت تقرر فوجداری مفصل ظاهر نمودند و تکلیف کردند که امور نیابت و دیوانی قبول کنم از انجا که
در خدمت ایشان و نواب صمد الصمد و سید امجد خان مرحوم بندگی قدیم داشتم باقبال
این معنی پرداختم از همانوقت سرگرم کار شدم و بقدر قلیلی که زر در وجه حق التحریر
متصدیان رسانیدن ضرور بود سرانجام داده شد نواب مزالیه بعد حصول جمع خاطر از
مطالب کوچ کرده منزل بمنزل بمکان خدمت رسیدند باتفاق محمد بهرام بلوچ طرح بندوبست
آنجا صورت گرفته بود آخر چون بی هنگام پای معزولی درمیان آمد خسارت کلی رو نمود
جمعداران فتنه گر پیاده‌ها پیش کرده بعد گرفتن نامه چیز خواسته که متصدیان سرکار را در تنخواه
خود بگیرند نواب صاحب درون مرا طلبیده فرمودند که من از دست جمعداران جان بری دشوار
می بینم هرچه می خواهند بزور نویسانیده می گیرند امروز شما را هم در تنخواه خود گرفتن درخواست
کردند بر فردا آگه داشتم چون نواب برهان الملک سید سعادت خان بهادر آشنای شما اند
همانجا بروید و چاره کار من کنید قبول کرده برخاستم بخانه رسیده تیار شده از انجا برآمدم و
شبگیر زده در مواضع بادری که مملوک سید محمد ابیح آشنای قدیم من بودند رسیدم فردای آن
روانه شدم بعرصه سه روز بقصبه گوپال پور رسیدم چهار پنج روز در انجا اتفاق توقف افتاد
از آنجا بلکهنو رسیده بملازمت نواب برهان الملک نشاط اندوزی حاصل کردم بمقتضای
اشفاق قدیم مهربانیها مبذول شد بعد چند روز نواب صاحب شریف خان باشکر نواب صاحب
رسیده هدایت الله غلام خود را از دنبال بنده فرستادند رفتم و احوال دریافتم بوقت پهری
دربار رفته از آمدن ایشان و حالات پریشانی و خسارها یک یک معروض گردانیدم

گردانیدم امر شد بیارند فردای آن ملازمت حاصل کردند حرمت و احترام تعظیم و اکرام
تمام مرعی گردید و پرسش جوی احوال تا دیر درمیان آمد فرمودند که ما و شما سید و برادرایم
بهتر آنکه خانهٔ ما خانهٔ خود دانسته شریک نان و نمک باشند ایشان التماس کردند که در سایه
دولت عالی بودن موجب کامیابی دارین است لیکن چون محاسبه دارم تا فراغ خط
حاصل نشود و شرط آدمیت نیست که در خدمت شریف باشم بعد فراغ محاسبه و حصول
فارغ خطی عرضی خواهم کرد در جواب آن هرچه امر صادر خواهد شد بعمل خواهد آمد مرحلو را افتاد
و در گوشش من فرمودند که بوشک خانه برده خلعت خاصه پوشانیده بیار و موافق امر بعمل
در آورده فاتحهٔ خیر خوانده رخصت فرمودند باز عرض کردم درماندگی قوت و سواری بمرتبهٔ
اتم دارند هزار روپیه و یک راس اسپ عنایت شد و مرا فرمودند که خود رفته برسانید
رفتم و رسانیدم بسیار خوشنود شدند و در حق من دعا کردند و روانهٔ حضور شدند القصه پیش
آمد که در حضور نواب برهان الملک خوب بهم رسید چندی بخدمت دیوان خانه قیام داشتم
بعد از ان امینی پرگنهٔ رودولی مقرر شد تا سه سال بذوق و شوق تمام در ان سرکار
بسر بردنها صورت گرفت چون میر اعظم خویشش سید حسین خان تورانی با من در آویخته
شکست یافته خاسر و خایب گریخت و بحضور رفته دستار بر زمین زد و دادبیداد از حد گذرانید
ابوالمنصور خان خواهرزادهٔ نواب را با سید حسین خان مذکور محبت و دوستی بمرتبهٔ اتم بود
ایشان برای خاطر خان مسطور دروغ و راست هرچه خواستند بعرض رسانیده پروانه بنام
زمینداران رای پتی فرستادند که فلان یعنی بنده سرکشی و بغی اختیار کرده اکثر دیهات رعیتی را
تاخت و تاراج می نماید باید که او را قید کرده بحضور بفرستند زمینداران مذکور پروانه را بجنس نزد
من آوردند و ظاهر کردند که ما نواب را نمیدانیم از شما هرچه مرضی باشد بر طبق آن حاضریم و بر پروانه
می شاشیم گفتم اگر درین جا باشم در حق شما زیان دارد صلاح آنست که ازین جا بدر آیم همه
مستحسن دانستند وقت شب نقاره نواخته سوار شدم زمینداران تا حد زمینداری خود همراه

بودند در اثنای راه بابهای سلطانها که با سید حسین خان مرتبط بودند یا که دختر خویش حال
خان برادر نهال خان بهالی سلطان از بانوی خان مسلو بود کشمکش ها رو داده همه را پشیمان
ساخته بقصبهٔ ماکهور رسیدم سید راجی عبد الصمد خان رئیس آنجا آشنا بود در حویلی خود جا داد
یک هفته در آنجا به عیش و عشرت گذشت هشتم روز سید مرقوم پروانه ابو المنصور خان بمن
وانمود مضمونش همان مضمون پروانه که بنام زمیداران راه پتی آمده بود بمطالعه افتاد آنگاه گفت
مرا با شما اتحاد قدیم بر سر و چشم باشید لیکن بیم آنست که مبادا فوجی بر من رسد تا مع ناموس
خراب شویم و بسلامت بدر جستن شما هم دشوار خواهد بود و صلاح آنست که بشهزادپور بروید
در آنجا عمل جان نثار خان جای وسوسه نخواهد بود و همان وقت نقاره کوچ نواخته سوار شدیم
و عبور دریا کرده بشهزادپور رسیدیم بابو نول سنگه مالک بیلوی را که در غازی پور اسوتهر
با بهگونت رای پسر داور کچهری رفیق بود رقعه نوشتم در جواب نوشت که بهگونت رای
خبر شما شنیده بغایت مشتاق شده اند جلد باید آمد بمجرد رسیدن جواب بابو مذکور سوار شده
بغازی پور اسوتهر رسیدم بابو نول سنگه همان وقت آمده بملاقات خود مسرور ساخت و
بهگونت رای نیز با برادران و پسران خود جریده پیاده پا آمده ملاقی شد و یک راس
اسب پیش آورده نگرفتم چند جرایل عوض آن درخواست ذریعهٔ نرفتن چهار گهری
نشسته گرم گفتن و شنفتن بوده خوش شده برخاست و با وکیل من پرسید که چند سوار و پیاده همراه
اند وکیل گفت جماعه او پشه نیستم با تفاقات قسمت پیش شما آمده ام در سایهٔ شما بودن
غنیمت میدانم گفت بر سر و چشم باش بابو نول سنگه ظاهر کرده بود که دو صد سوار و چهار صد
پیاده در شهزادپور همراه ایشان آمده بودند گفت پرسیدن چه ضرور هر کار دیر و دشمار کرده
بیاید الحاصل بهگونت رای چهار صد روپیه یومیه علی الحساب تجویز کرد پانصد روپیه بصیغهٔ
مهمانی و چهار صد روپیه ذر یومیه فرستاد چون مردم بسیار بودند کفایت نمی کرد لیکن
گوشهٔ عافیت و ایمنی از مکاید اعدا مغتنم دانسته مردم از یادتی را جواب داده شد تا هفت

ماه در آنجا سکونت گرفتم روزی فیما بین بابو نول سنگه و بهگونت رای بسبب منافست
شکر ابی رو داد بابو نقارهٔ کوچ زد من هم نقاره کردم بهگونت رای هر چند عذر خواهی
بکار برد و سماجت بسیار کرد اما بابو راضی نشد بدیرهٔ من آمد جواب دادم که هرگاه بابو
میرود بودن من از آئین مروت بعید است ناچار شده رفت بابو کوچ کرده بر سر خیمه من
آمد گفتم بهگونت رای سماجت می کند که چندگاه دیگر در این جا باید بود در گوش من گفت
که این معنی را من هم اصلاح میدانم لیکن چون نواب سعادت خان بقصد بابو مهابت زمیدار
اعظم گذشته رفته است مدتی باید که از مهم آنجا فراغت یابد اگر درین وقت بر بیلوی دست
یابم و عمل او را از صوبه بر دارم چند را موجب خوری خواهد بود دیگر هیچ نتوانستم گفت
از آنجا روان شدیم و بقصبهٔ دارانگر رسیدم هر چند سعی بکار رفت که عبور گنگ نموده
در بیلوی رسیده شود اما زمیداران معابر بند کرده و کشتیها یک طرف ساختند مجال عبور
مفقود دیده و ناکامی سخت رو داد آنگاه باله آباد آمده نهاشد محمد اکبر خان پسر محمد خان بنگش
به نیابت پدر در صوبه اله آباد بود نول سنگه را با جمعیتی که همراه بود رفیق خود کرده من بدایرهٔ
حضرت شاه خوب الله اله آبادی قدس سره الاقدس مکانی گرفته سکونت ورزیدم .
بمیامن صحبت آن جناب دل از دنیا و مافیها برخاست رفقا را بالکل رخصت کردم اسپان
و اشتران و دیگر هر چه زیادتی بود دور نمودم و به جمع خاطر نشستم روزی من و سیادت پناه
سعادت دستگاه میر مشرف نواسی داماد حضرت شاه صاحب در صحیح کردن و مقابله نمودن
کتاب جلد مثنوی مولانای روم علیه الرحمه اشتغال داشتم ناگاه چوبداری آمد گفت شما را
نواب اکبر خان یاد کرده اند همان روز صبیهٔ من بعرضهٔ ماهگی فوت کرده بود گفتم امروز
بسبب این حادثه نمی توان رفت فردا حاضر خواهم شد نشنید و بدرشتی پیش آمد من و
میر ممدوح او را از پیش راه دور تر رانده بخدمت شاه صاحب دویدیم هنوز تا بخلوت
خانه نرسیده بودیم که جماعه از افاغنه و رهله ها در رسیدند ما هر دو بجلدی تمام بخدمت شاه صاحب

رسیدیم و این ماجرا بعرض رسانیدم در تدابیر این هنگامه آن حضرت متامل بودند که روهیله‌ها
بر در خلوت خانه رسیده شورش کردند جماعه طلبه و غیرهم هم مستعد شده بمدافعه آنها پرداختند بخاطر
حضرت رسید که مبادا این فساد بالا گیرد نوشتن رقعات باغمه دریاباد و روشن خان
ترابی صلاح افتاد در عرصه چهار و پنج ساعت از هر طرف افغانان رسیده شریک شدند و
بسیاری پیش محمد اکبر خان رفته استعفای نوکری کردند و گفتند تو می خواهی که با پیر و مرشد
ما در افتی خوب نیست آفتی سخت بر تو عاید خواهد شد القصه غیر از ندامت آن ظالم را حاصلی
نشد ازانگاه میر اسد الله برادرزاده سید جمله منصبدار از الفرسنا دمیر مذکور آمده ظاهر کرد که نواب
سعادت خان خطیکه نوشته اند حاضر است حضرت مطالعه فرمایند چون حضرت بمطالعه در آوردند
مضمونش بند و بر چنین بود که یار محمد کهار روپیه متصرف شده در آن صوبه رفته است او را مقید
کرده بفرستند حضرت از راه کرامت فرمودند که پروانه به خط دیگر و لفافه بقلم دیگر است
خطوط امرایان این قسم نمی شود این محض بهتان و تزویر است میر مسطور اقرار راستی نموده از
شوم طمع محمد اکبر خان شاکی شده بسیار منزجر و قریب بشام رخصت شد خان مذکور را ملامت
بسیار نمود فهمایش از هفته زیاده نگذشته بود که سند نیابت صوبه داری بمهر نواب سربلند خان
بنام روشن خان ترابی رسید محمد اکبر خان با کمال ندامت و پشیمانی به حضور حضرت آمده
عذر تقصیر خواست بر زبان اقدس ترجمان گذشت که تیر بر هدف رسید حالا چه شود سامان رفتن
کن والا آفتها در کمین است آخر الامر از اله آباد بدر رفت و در فرخ آباد رفته بود بعد از آن
حضرت فرمودند که عالم با شما وابستگی دارد یعنی از شما روزی با نها میرسد بالفعل ازدوای شما
موجب پریشانی جماعه کثیر است وقتیکه هم چو من خواهد بشد آن زمان هرچه بخاطر رسد بعمل
باید آورد دو دست به محاسن مبارک برده ارشاد کردند که تا باین سن و سال و سفید
ریشی مرا از تلاش معاش نباید ایستاد و صلاح آنست که پیش جان نثار خان بروند خان
مسطور اعتقاد درست با ما دارد و بیگمش نیز از مریدان صادق العقیدت ماست از امتثال امر

امر حضرت عدول نورزیدن ندارد حضرت بدستخط خاص خطوط قلمی فرموده مرا مرخص فرمودند
رفتم و ملاقات کردم موافق قسمت بهره مندی دست داد درآن اثنا واقع ناگزیر شاه
محمد طاهر خلف مهین آن حضرت هوشربای و جگر فرسای گردید بترتیب فاتحه بجناب
رسیدم بعد سه و چهار روز خبر رسید که جان نثار خان از دست بهگونت رای زمیندار
مقتول گردید و ناموس و اموالش بغارت رفته ازین معنی بودنم در خدمت پر نسبی حضرت
بفراغ خاطر رو داد بعد چندی بذات اقدس بیماری ضعف عارض گردید چاره کار خود از آن
جناب جستم ارشاد شد بطرف پورب بروید فردای آن مرزا محمد امان عامل پرگنه شادیپور
و منیر و علاوه از متعلقات و مضافات صوبه بهار محال جاگیر نواب والا جناب اعظم خان
بهادر وارد وقت گردید و به مقتضای سابقه ارادتیکه داشت بکمال ادب قدمبوسی نموده بعد
اظهار سرگذشت احوال خود معروض ساخت که کار عمده بر داشتم لیکن رفیقی که در همه کار
از طرف او به جمع خاطر توانم بود ندارم اگر کسی از مریدان و معتقدان آن حضرت تعین شود
بکل الوجوه مطمئن بودن دست میدهد حضرت رو بمن کرده فرمودند از ایشان داناتری
ندارم مرزا مذکور همین که مرا دید خوشوقت گردید و گفت این وقت عبور دریا نموده
در جهوسی شب می گذرانم در دو روز بباده بنارس رسیدنی دارم شما هم همین وقت بیایند
که یکجا عبور دریا نموده شود اگرچه قبول کردم لیکن در اندیشه فرو ماندم که سواری ندارم چگونه
خواهم رفت الحاصل بمرزا رخصت شده بجناب حضرت التماس کردم که فرمان کرامت
خاص گردم که دیروز برای رفتن مشرق دیار ارشاد شده بود امروز چنین صحبت رو نمود اما
حیرانم که بعدم سواری چگونه توان رفت سکوت فرمودند زمانی نگذشته بود که سواری یکی
از عصمت پناهان برادری حضرت از سیدپور آمد حضرت کهاران و محافه را طلبیده فرمودند
که کرایه چهار کهار ازین جا تا عظیم آباد چند می شود آنها سیزده روپیه سواری و خوراک بعرض
رسانیدند قبول فرمودند و تاکید نمودند که همین وقت چوپاله تیار کرده بیارند و به جهوسی رفته

خواهند خورد انسیادت دستگاه میر مشرف هم تبار شدند و بعضی دیگر از طلب مستعد گردیدند القصه
چهار گهری روز باقی مانده از جناب حضرت رخصت شده سوار گشتم و تمت شب عبور گنگ
کردیم در جهوسی که رسیدیم معلوم شد که مرزا پیشتر رفته کهاران بسبب گرسنگی طاقت
رفتن نداشتند ناچار بسایهٔ درختی شب گذرانیدیم پگاه روانه شدیم بوقت شام با میرزا برخوردیم
دو مقام در بنارس شد پس از آن منازل طولانی طی کرده در قصبهٔ شهزادپور پرگنه شاه پور
سیر رسیده نهادست داد میرزاده پرگنه کوربرای بندوبست اقامت گرفت روح الله
برادر خود را او مرا بطرف پرگنه تاله وه فرستاد محمد رستم از غلامان سرکار صاحب جاگیر
وازمدت دوازده سال عامل هردو محال بود پیش از رسیدن میرزا هندوی چهل هزار
روپیه بحضور نواب صاحب بشرط عطای سند بحالی ارسال داشته امیدوار رسیدن
پروانه استقلال بود از قلعه تاله وه برخاسته ما را پیام فرستاد که وکیل در باره حقیقت عطای سند
بحالی بمن نوشته است امروز فردا قاصد می آید حواس مردم گم شد بدرگاه شاه ابدال
بیرون قلعه فرود آمدیم بعد از آن گفته فرستادیم که ما و شما از خواجه تاشانیم این چه آدمیت و
کدام مروت که در بارش رنج می کشیم و شما آرام در قلعه خوش و از حال ما خبر نمی گیرند انگاه
معتبری را فرستاد که در حویلی ناصر علی خویش قاضی سعدالدین رفته کمر وا کنند باری این قدر
ضیعت دانستم و در حویلی مذکور آمده از زحمت باران رخصت امان یافتم قریب شام
چند خوان طعام فرستاد شکر آن گفته فرستادیم فردای آن بر دروازهٔ حویلی رفته نشستم
پیادهٔ طویل الجادیعنی دراز قدم می رفت پرسیدم کیستی گفت مرده ام کسان خود را اشاره
کردم او را اگرفته بزجر و توبیخ رسانیده گفتم که تو مرده باشی واز دو روز چرا حاضر نشوی چه حساب
داشت مردم را تعین کردم که یکی قانونگویان را اگرفته بیارند قانونگو پسری بدست افتاد
تاکید کردم که دستکات بر دیهات بنویسد پیاده های امیدواران را جابجا فرستادم تا شام دو صد
و چهل روپیه آمدنی شد انگاه نگهداشت شروع کردم ملک زاده ها از اسلام پور و سرای

سرای جعفرخان وغیره آمده حاضر شدند قریب چهار صد و پانصد پیاده و پنجاه و شصت سوار
نوکر کردم انگاه محمد جیون نامی را بکوتوالی مقرر ساخته بر چبوتره فرستادم که کوتوال معزول گریخته
رفت منادی گردانیده شد بمشاهدهٔ این حال محمد رستم متعجب گردید این چه شد روز سیوم هم آمدنی سه
چهار صد روپیه داخل خزانه گردیده پیاده ها از اطلاق وجه خوراک بهم می رسید شبانگاه
قاضی سعدالدین و ناصر علی معه همه برادران خود آمده ملاقی شدند گفتم که بعد سه روز آمدن چه
معنی دارد قاضی بنده در جواب گفته که شما امروز عامل بالاستقلال شده ازین سبب آمده ایم که
هم مژده رسانیم و هم مبارک باد گوییم گفتم باری مژده چیست در گوش من گفتند قاصد یکه هندوی
چهل هزار روپیه مصحوب او رفته بود چون بعرض نواب رسید که شرطیست اعتراضی بسیار
فرمودند معه هندوی برگشته آمد و وکیل نوشته که اگر خیریت خود می خواهند محمد امان را عامل مستقل
دانسته خود را بحضور رسانند باری همراه قاضی چبوتاهی قسم اول آمده خوردیم و شوقها کردیم
صباح آن محمد رستم را پیام کردیم که هندوی شما برگشته آمده حالا اگر قلعه می گذارند بهتر والا
می آییم و شما را برمی آریم در جواب آن گفته فرستاد که من تهیهٔ کوچ در پیش دارم لیکن
بعدم باربرداری رفتن نمی شود بفضل الهی همان روز قریب دو صد راس گاو و [illegible]
رسیدند همه را با پیاده های سرکار تو ملازم بقلعه بردند و معزول جزوی اسباب همان زمان
روانه کرد و فردای آن خود برآمده بموضعی رفت لیکن چون زمینداران پرگنه او گری و
بهلاور و دیگر پرگنات ابنای جنس او بودند همه ها بموجب اشارهٔ محمد رستم هنگامهٔ تاخت
و تاز گرم کردند و بر موضع ساوی بزرگ ریخته قعده اگرفتند و بطرف جنوب جمعی از زنار
داران مفسد بقصد شکستن بند آب که آبادی رعایا و پیدایش محصول غله در بند آنست هنگامه
برپا کردند همین قسم در هر طرف فساد ورداد همان روز که معزول از قلعه بدر شد روح الله
بیگ و من داخل شده کچهری گرم کردیم بعد دو پهر روز با جمعیت نوکهداشت سوار شده
بموضع مذکور رسیدیم زنارداران جماعهٔ کثیر نمودار شدند اسپان برانگیختم و آنها را به تیره

شمشیر و ... گرفتم چندی کشته و بسیاری زخمی شده آخر تاب نیاورده رو بفرار گذاشتند انگاه
قلعه را محاصره نمودیم پیاده ها زنهار خواستند و پیمان یعنی بیاجی طلب کردند قبول نموده پروانگی
دادیم که با برو و سلاح برآیند بعد برآمدن آنان تهانه دار خود در ان قلعه گذاشته بکهرلی رسیدیم
و به تحصیل زر سرگرم گردیدیم فردای آن بر سر بند آب رسیده بند قایم کردیم و زنار بندان
مفسد نشان همه راه سلامت گرفتند چند شب و روز تا که بند محکم نشده ها بجا بودیم دیگر هر طرف
کب یکه سر بر داشت بر سرش رسیده از پای انداختم بفضل ایزد متعال بند و بست خاطر خواه
صورت گرفت ضلع کبوه که باقی بود اول سید محمد مالک سلا وغیره و چند اهل دیهات
تن بمعاملات نمیداد و از نهایت غلط فهمی و خود پسندی هیچ عامل را بخاطر نمی آورد
محمد رستم معزول دو عمل خود مبلغی کار سازی کرده فخر الدوله ناظم صوبه بهار را بر موضع سلا
و مسکن آن سید کا فرستاد برهم آورده بود تا چند روز هر چند توپ و زنبورک میزدند
اما قلعه مفتوح نشد آخر الامر از داد و مدار معاملات بموجب جمع قدیم قایم کرده فخر الدوله
برگشت دوم سید مصطفی مالک کوه دول همان قسم با ادای مال واجب فردی می نمود
سوم محمد عوض برادر خورد سید محمود در سرکشی کلان تر از برادر کلان خود بود در حالت
بیگانگی لاغر میشیهای نمود به حکمت عملی هر سه را نوعی رام کرده شد که در قلعجات آنها با مردم
کثیر رفته بتماشای رقص و نای نوش روزها بشب و شبها بروز می آوردیم زمیداران
دیگر همین قسم پیش می آمدند میرزا مذکور بغایت خوشنود بود روح الله برادرش چون
دید که اسپان بسیار و دیگر اسباب آدمیانه تیار کردم بر آتش رشک وحسد کباب می شد
روزی در قلعه ملاوه تنها بحمام رفته بودم قابو یافته دروازه حمام را بست و به برادر خود
نوشت آن مرد ناخوشی بسیار کرد و روح الله را لعن و طعن نوشت و خود از شهزاد پور شبا شب
آمده او را ملامت شدید نمود و مرا طلبیده عذر خواهی اکرد و همین قدر در جواب گفته شد که
برمن هرچه گذشتنی بود گذشت اما کسیکه ازو چندین دل شکنی بعمل آمده ثمره خوب نخواهد دید

نخواهد دید * بیت * شوخیکه در شکست دل ما شتاب کرد * با ما چه کرد خانه خود را خراب
کرد * اسپان و خیمه وغیره لک هرچه آن سیاه دل از خانه طلبیده در تحت خود داشت
واپس می داد دیگر نفتم و گفتم این همه از ان خوب الله است آنجناب هرچه خواهند دانست
تدارک خواهند فرمود یازده روز گذشته بود که خط علی قلی خان صاحب بکامران بیگ و
بگودر مل رسید که از تغیر محمد امان خدمت هر دو محال بنام مقرر شده آنها بندوبست پردازند انگاه
هر دو برادر مضطر و سراسیمه شده با من بدل مصلحت جو شدند گفتم باقیات هر دو محال
در تهونت ... دلی بدست آمدن محال تا که منصوب خود نمی آید از نایبان توقع نیست که
بموجب درخواست شما تدبیر باقیات راست آید بعد ازان ظاهر نمودند که زخم کفش کاریهای
بندگان صاحب جاگیر در هنگام محاسبه پرگنه نکو در هنوز در صراحت المحال که این قدر زر
باقی است نمی دانم که بر سر من چه خواهد گذشت و از عظیم آباد الهوردیخان نایب صوبه بهار
چندانکه تشنه خون ماست پوشیده نیست بهر صورت جان بری دشوار چرا زانکه مسموم شوم
فکری راست نمی آید گفتم چرا این قسم نامردانه باید مرد بهتر آنکه چون نایب صوبه بالفعل
چندان فوج و حشم ندارد کارش تمام ساختن چندان کاری نیست بعد ازان مشهور
است * مصرع * هر که شمشیر زند سکه بنامش خوانند * بمجرد استماع این سخن از غایت
خوشوقتی برجست و بپایم در افتاده گفت در فراهم آوردن جمعیت زود باشند جواب دادم
که شما از سلوک خود ملاحظه از من دارید و بکل الوجوه مطمئن نیستید بدرگاه شاه یوسف ابدال
رفته قسم کنید و عهد استوار نمایید انگاه ببینید چه می شود همانوقت در درگاه رسیده قسم مغلظه یاد
کردند و عهد تازه نمود یقین شد که مرد سپاهی و از خوش اعتقادان جناب حضرت شاه مردان
علی مرتضی علیه السلام است بر قسم و عهود ثابت بودنش ناممکن نخواهد بود باعتبار این معنی
مردم و خطوط بهر طرف روانه ساختم همان روز سپاه بسیار رجوع آورد دوم روز خطوط
جمعداران و هزاریان متواتر رسید از روی تخمین دو هزار جوان ملک زاده که دران

ملک شجاعت و دلاوری و جنگ جوئی و وفاگیری این قوم ظاهر است و دیگر افغانان
نامی و صاحب خانه ان دلاورخان می و غیره قریب چهار هزار کس مستعد آمدنها شده نوشته
آنها بخنس او را نمودم و ملک زاده ها را ملاقی گردانیدم جواب از زبانش بر نیامد و
حواسش بجا ملاحظه نشد بوقت شب گفته فرستاد که بدون زر مبادرت درین امر بکار
نمی آید گفتم ای خانه خراب این چه سودا است که در سرت پیچیده آن همه سوگند و عهد درگاه
چه شد از اندیشهٔ زر بد در دز شما را غنی می گردانم و اگر از طرف ما هنوز خطره باقی است از
عهدهٔ شما همین زمان می توان بر آمد دل قوی دار از من دغا هرگز بعمل نخواهد آمد حقیقت شیرشاه
مشهور است که چه بود آخر بپای مردی و جرأت کارش بکجا رسید همین قسم هرکه در زمان سلف
کمر همت بر بست نام بر آورد درین عزم اگر دست بردیم صاحب ملکیم و اگر مردیم نام مردی در
جهان باقی و پایدار خواهد بود چندانکه تحریص می نمودم دلش بطرف دیگر بود ناچار برخاسته بخانه آمدم
و بهرکه پیشتر خطوط طلب فرستاده بودم نوشتم که در آمدنها شتاب نکنند صبح باز رفتم و گفتم که
درین امر چه می گویند اگر مرضی نباشد از سر این خیال درگذرم در جواب گفت که فردا
بشیرپور می رویم هرچه صلاح خواهد بود از آنجا نوشته خواهد شد گفتم * مصرع * مبارک باد
مرگ نو شما را * اختیار دارند القصه روز دوم روانهٔ شیرپور شد دلاورخان نام داشت
شکسته بدعوی زر بسرکار محمد الهوردی خان بهادر نالش نموده دستک صد سوار و دو صد
پیاده بر آورده و خود هم با جماعهٔ کثیر بشیرپور رفته هردو برادران را کشت و کلهٔ آنها با کلهٔ
کس دیگر یکی رنسنگه زنار دار پسر کشورسنگه زناردار و دوم برادر محمد امین بیگ نام که
بخشی او بود سوم شخصی دیگر در یک سبد گذاشته پیش محمد الهوردی خان برد خان مسطور
پرسید که سر شیخ یار محمد چرا نیاوردید دلاورخان عرض کرد که او رفاقت آنها گذاشته بجای دیگر
رفت این خبر روز بمن رسید گفتم چون این روز بد پیش آمدنش بود این همه تدابیر بخاطر
نگذشت حق گفته هرکه گفته * دنیا شخصی است پنج انگشت دارد * چو خواهد گر کسی […] برآرد *

برآورده دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش * یکی بر لب نهد گوید که خاموش * پس از چند روز علی قلی
خان صاحب تشریف آوردند مرا از کوره دز طلبیده رفیق خود کردند چون گود مل که دیوان
قدیم محمد رستم بود از راه فریب مزاج خان مشار الیه را باظهار خشک سالی و سقامت
محصول و مزروع بر آن آورد که استعفای خدمت هردو محال بصاحب جاگیر نویسند محمد رستم
که در حضور بود نوابصاحب او را مقرر نمودند خان موصی الیه بر شتابکاری خود متأسف شده
بناکامی روانه دار الخلافت شدند من باز گوره رفته نشستم پس از چندی خط خان مرحوم
متضمن حصول سند خدمت پرگنهٔ بسارا و تاکید اینکه کامران بیگ را همراه گرفته به پرگنهٔ مذکور
رسیده مراتب بندوبست بظهور رسانند چنانچه من و کامران بیگ در پرگنه رسیده بکارها
پرداختیم خان هم جلد تر رسیدند دیگر هرچه روداد آن مهربان مطلع اند مکرر اظهار تفاصیل از
حقایق احوال احقر در میان آمدن و رنجشی از خان مرحوم و برخاسته رفتنم بطرف بیسارا و سلوک
و هر بسنگ مالک آنجا و برگشتنم از آن دهقان زار بعد یک سال و عزل خان مسطور
و روانه شدن همراه ایشان بطرف دار الخلافت بسبب تاکیدات و در حضور رسیده
باز سند [illegible] و [illegible] حاصل ساخته آمدن بعظیم آباد و دیگر واردات روزگار مشرح ابر ضمیر
منیر آشکار و اشتیاق دیدنها مرتبه ئیست که به تحریر در نیاید انشاالله المستعان آخرهای این
ماه بحصول مواصلت سرمایهٔ راحت بکام دل و جان موصول می شود و بالمشافه از مافی الضمیر
اظهار می رود

* رقعه ببرادر کوچک *

بعد اهدای دعا ابراز تمنا و ادای شوق سوزش افزا ایما هو المدعا ایما می رود نسیم راحت موصول
وصول بهار بن رقیمه که گلستان در گلستان دلکشائیها باز داشت پرسش احوال نمون بهار
اشتیاق نیز سرسبز ساخت * بیت * گفتی که چگونهٔ تو بی من * دانی تو که بی تو چون توان بود *
در روز یکه شب دیجور از آن بهتر دل خراشیهای خار دوری گل کرده به حیرت نگاهی درین
گلشن هم چشمی نرگس می نمود و نادیدنها وبال دیده گردیده جان و دل را افسرده عمری چون سرو بی بر هوای

آزادی در سر و دمی غنچه وار قبای دل تنگی ده بدلالهٔ دل خود را بر داغ دل بر خونم سوخته
و کلفهٔ آتشین از آتش سوز درونم رخ خود را بر افروخته چرا نم سبزه نبودم چرا پامال خیل
افتادگی گردیدم و متحیرم گل نبودم نمیدانم چه پیش آمد که جیب جمعیت دریدم * نیم شمع
وفا در بزم دوران از چه خاموشم * محبت نیستم چون از دل یاران فراموشم * نیم ز اهل هنر
و هر از چه باشن بر سر کین ست * دل دانایم دارم چرا باغم هم آغوشم * چندی بصورت تصویر
بر خوان نعمت نواب مهابت جنگ مرحوم بمجردی تمام جا داشتم چون پیش از وقت و
بیش از قسمتم نشد هم چنان که بودم ماندم ناگاه آن کاسه هم شکست و خیال بالا دیدها
فرو نشست درین حالت پر ملالت مطلق بخاطر سر زد که جا لیست ثبات نیست درین بوستان
نشاط مرا * چو گل دو روزه بود عمر انبساط مرا * از انجا که از خود رفتگان را غیر از رضا
رخصت دم زدن نیست و بجز ساختن با قضا جرأت ستیزه کردن نی با همه زبان آوری
زبان در کام کشیدن کام ناکام ستحس افتاد * شعله ایم اما ز دود دل سیه پوشیم ما *
چون چراغ لاله می سوزیم و خاموشیم ما * اگر گاه گاهی از احوال حیرت نویسان و از من
خبر پرسان بودن پسند خاطر مناسب پسند باشد هر آینه از بسجیهٔ پسندیده ناپسندیده نخواهد بود
حقیقت بی حقیقتی و بد طریقتی کسیکه محض برای خاطرش غربت در از اختیار افتاده بود بعد
رسیدن دار الخلافت هر چند نواب امین الدوله خلف نواب امین الدوله مرحوم و نواب
عبد المجید خان دیوان خالصه بمقتضای التفات دیرین و نواب اسد الله خان و دیگر صاحبان
قدیم الاشفاق باکرام تمام من مستهام را امیدوار احوال پروازیهای فرمودند لاکن از راه
وفا پرستی هنگام بر گشتنش دست از همه بر داشته ترک رفاقت نکردم بالمشافهه گذارش
یافته بود هرگاهی که از ان اخوت نشان رخصت گرفته بعظیم آباد آمدم باز دام فریب و مکر
و ریب همین ساخت باظهار مدامنهای چشم پوشی گذشته و بظهور رسانیدن تدارک آن
در زمان حال بر داخت گفته شد * مصرع * که حلوا چو یکبار خوردند و بس * اگر چه ذات

ذات شما ممدوح صفات حمیده است اما سفله پرستی و سفیه پروری و دون همتی و بد مطلقی
از طرف شرفا و نجبا طبعی شما است حباب نشستن هفت آب چشمهٔ خضر نمی رود زیاده برین
عمر عزیز را به بیحاصلی و شکوه دلی نمی توان رایگان بر باد داد لذا نگاه خموشی ورزید در همان
روز حاجی الحرمین الشریفین مشفق برادران شاه محمد فاخر صاحب پیرزاده وارد عظیم آباد
شدند ظاهر شد که باز احرام زیارت بیت الحرام دارند و براه بنگاله در هوگلی بندر رفته
سوار جهاز خواهند شد مرا تکلیف فرمودند که این کار نشستن های شما خوش نمی آید صلاح آنست
که برخیزید و بر کشتی سوار شوید و راه بصحبت هادیگر قطع می توان نمود گفتم بچشم چنانچه هم چنان
اتفاق افتاد در اوسط ماه ذی الحجه بمرشد آباد رسیده ها دست داد شاه مهربان روانهٔ هوگلی
شدند من بمرشد آباد ماندم سعادت دستگاه میر شکر الله خبر یافته بدیدنم آمده همان روز بمعرفت
صالح علی خان استاد نواب اعزالدوله عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ احوال مرا مذکور
بمجلس نواب معزالیه نمود بجان مسطور تاکید شد که بیارند فردای آن آمده برخوردیم بکار توپخانه
مقرر کردند درین هنگام شمشیر خان افغان ساکن دربهنگا که زین الدین احمد خان خویش و برادر
زاده مهابت جنگ را کشته و حاجی احمد را او خویش و برادر زاده او را بسیاست و
عقوبت تمام معدوم ساخته زن و دختر زین الدین احمد خان مذکور را در خیمه برده بتصرف
مراد شیر خواهرزادهٔ خود در داده بود مهابت جنگ بقصد او روانهٔ عظیم آباد گردیده افغانان
مذکور و مراد شیر خان را بقتل رسانید سراج الدوله به مقتضای طبیعت که داشت در تدبیر ذلیل
ساختن عطاء الله خان سرگرم شد و تهمت های دور از کار بر انگیخته مزاج مهابت جنگ را
بر ان آورد که در اخراج خان مذکور همت مصروف ساخت حلد تر بمرشد آباد رسیده پیام
فرستاد که از ملک بر آیند و الا در صورت نافرمانی دست از عافیت بشویند خان مرقوم چندی
بجود داری پرداخته آخر الامر راه دار الخلافت گرفت من دران روزها بیمار بودم از رفاقت
معذور ماندم بعضی از آشنایان بخدمت نواب شهامت جنگ احوال مرا رسانیدند و بحسب

درخواست آن جناب ملازمت حاصل کردم و بشامت قسمت به منشی گری نوکر شدم پیش
آن عالی شان که ریسمان و آسمان در نظر بلندش تفریقی نداشت و عیسی و موسی را بکتابت
یک میدانست این خدمت کمینه تر از کاه فروشی بود باآنکه نوشت و خواند حضور هر روز و طومارها
نوشتن در پیش می آمد گاهی نمیدید و نمی شنید هرگاه بعضی مطالب ضروریه را جواب می پرسیدم
می فرمود بلای ما داند مگر در طپیدن طوایفان و نقالان و مسخرها دم بدم تکرار و در تکرار او می نویسانید
القصه نه سال برین کار هم خراب شد بعد رحلت آن هولا نواب گهسیتی بیگم که فیض عامش خاک در دهن
بازارنشینان را جواره انداخته و از خوان یغمایش توده و کلانوت بامیدهای شاخ در شاخ
بهره وری برداشته آخر نظرعلی نام زناکاری خوش کامش افتاد لکها نقد و جواهر بی شمار و اسب
و فیل و دیگر جاه و حشم چندانش داد که یکی از عمدهای روزگار شد در موتی جهیل به مقاومت
سراج الدوله لشکری آراست و همان نظرعلی زناکار را مقدمة الجیش و نواب
بیرم خان را بخشی مقرر کرده دست و پای زدن و تردد در راه بمنزل بردن بکار می برد
آخر کار چون مادر مادرش یعنی کوچ مهابت جنگ و جگت سیته فرستادهٔ سراج الدوله
نزدش رسید خبرها گفتند که خارش عضو مخصوصش فرونشست نظرعلی از غایت ترس جان
در سوراخ موش خزیدن می خواست و بیرم خان پروا از ناموس نکرده در پناه یکی از
جمعداران رفته و جمعداران یک سر از ننگ و عار فرار پهلوتهی ساختند فوج سراج الدوله رسیده
بیگم را معه امتعه و کلانها کشیده بردند نادیدنها دیده و ناشنیدنها شنید و حویلیها را خراب کرده
دفاین بر آورده بمنصور گنج بردند آنگاه سراج الدوله بغرور و استکبار تمام که بدترین
اعمال و موجب نکبت و زوال و ناپسندیدهٔ حضرت ایزد متعال و مقدمهٔ رنج و ملال است
وساده آرای ایالت هرسه صوبه گردید رعب او در دل خواص و عوام آنقدر جا گرفته که هرکه
بود این بود جمعداران نوکر مهابت جنگ را بتمام تمسخر و ظرافت کسی را آلت پرستان
و کسی را کس فروش و بسیاری را بنامردی و بددلی و اکثری را بدشنام و سقط گفتن و کسی را

کسی را بهگر سلطان نام گذاشته هرچه بر زبانش می گذشت بروی همکنان می گفت احدی را
مجال دم زدن نبود و موهن لعل نام کایته را صاحب اختیار و مدار کار خود مقرر ساخته بخطاب
مهاراج موهن لعل بهادر مخاطب گردانید و رساله سوار و پیاده زیاده بر قیاس بخشید آن
لعین آنقدر خود را گم کرده که هیچ یکی را بخاطر نمی آورد و برادران و اقربای خود را بکارهای
خالصه و اختیار هر صوبه تجویز کرده و در همان روزها بنواب غلام حسین خان بهادر سلمه الله تعالی
پیام فرستاد که اگر بهر ماه مدد خرچ دوصد روپیه راضی شوند باشند و الا از ملک ما بر آیند
ایشان ناچار شده باظهار ارادهٔ زیارت کعبه روانهٔ هوگلی شدند بسابقهٔ بندگی قدیم در چنین
وقت از رفاقت ایشان باز ایستادن مناسب ندانسته در رکاب آن عالی دودمان
روان شدم بعد چند روز اسپان سرکار را بقیمت علف و دانه بطرفی فرستادن در خاطر گذشت
سراج الدوله همدران ضمن مشافهه کلکته را غارت کرده برگشت و راجه مانک چند را
بحراست آنجا گذاشت راجه مشار الیه اسپان سرکار را طلبید بموجب مرضی نواب صاحب من هم
رفتم راجه سواران را بشرح سرکار نوکر کرد و مراهم بقدر مقدور برعایت تمام رفیق خود
ساخت پنج و شش ماه دران مکان منحوس مرض خربهار بدماغی و بی مزگی بسر رفت تا که
فرنگیان باتفاق کرنیل ثابت جنگ بر جهازات جنگی رسیدند و باراجه معهود جنگ افتاد و فوج
راجه شکست یافت اگر فرنگیان آن روز تعاقب می کردند احدی جان بر نمی شد مرا که بیماری
سخت داشتم راجه اجازت داد که بهوگلی رفته بمعالجه و تداوی پردازد بسواری نواره
مور بنگهی سرکار نواب صاحب بهوگلی رسیدم بیماری بعد چهار پنج روز صحت دست داد
بسواری نواره باز روانه شدم که جابجا دیره راجه صاحب است رفته شوم متصل فراشدانگا
رسیده بودم که دو جهاز و دو ساب فرنگیان از دور نمودار شد هرکارهٔ سرکار بزودی جلد می رفت
فریاد بر داشت که کجا می روید اینک جهاز فرنگیان رسیده همان زمان آدمیان نواره را بر
گردانیدند و بشتاب بانکه بی تاب بمنزلگاه نواب رسانیدند این معنی بنواب صاحب

ظاهر کرده شد بعد ساعتی آواز توپها علی الاتصال بگوش خورد قلعهٔ حاکم نشین هوگلی را
بضرب گولهای توپ برانداختند و فوجدار آنجا گریخته دور تر رفت نواب صاحب هم
اثاثهای محل را بر کشتی نواره سوار گردانیده مرا فرمودند که همه را در بولاد در انبوا مسکن
راجه بردوان رسانم و بیشتر اسباب هم بر کشتی و چهکره بار شده بعد چند روز در انبوا
رسیده در آبادی هرچند تلاش کردیم مکانی بدست نیامد ناچار بر کنارهٔ دریا خیمه راست
شد اثاثهای محل در انجا ماندند همه مردم بهرحالیکه گذشت گذرانیدم باستماع خبر غلبهٔ فرنگیان
سراج الدوله از مرشدآباد روانه شده متصل کلکته رسید فرنگیان بشبخون بنای استقلالش
را متخلل ساختند بظاهر شهرت صلح و معاملات داده مضطربانه راه مرشدآباد گرفت نواب صاحب
متصل هوگلی مرفت بعضی از آشنایان با سراج الدوله برخوردند بر خلاف گذشته
فی الجمله آدمیت مرعی داشت یکروز جریده نواب صاحب در انبوا تشریف آورده
کشتیهای سواری زنانه را فرمودند بمرشدآباد روند مرا بخدمت راجه مانک چند رخصت نمودند
آنجا ماندم بعلت گریختن کهاران پالکی در فکر افتادم چند روز بر ساحل آب با کمال تنگی
گذشت در ان حالت کتابان و کهاران مولوی غلام علی مرتضی صاحب از قصبهٔ چوگهریه رسیدند
شکر کارساز بجا آورده بخدمت مولوی صاحب رفتم پانزده روز در آنجا بوده بقصبهٔ بردوان
بخدمت راجه روانه گردیدیم بعد چند روز راجه حسب طلب سراج الدوله کوچ کرد من از راجه
رخصت شده بمرشدآباد آمدم رنگ مرشدآباد دیگرگون دیده شد جمعداران همه در تدبیر د
میر محمد جعفرخان بهادر زیاده تر رنجیده ودیگر موهن لعل مذکور و دولت رام دیوان مهابت جنگ
و میر محمد جعفرخان را بطرف پلاسی فرستاد که چهاونی کرده مستعد باشند تا فرنگیان مجال عبور
این طرف نیابند ایشان موجب تاکید او رفته چهاونی کردند بعد چندی باز طلبید رفته رفته کار
بجای رسید که میر محمد جعفرخان بهادر وغیره بخود داری پرداخته خانه نشینی اختیار کردند سراج الدوله
توپهای کلان محاذی حویلی ایشان راست کرده آناً فاناً مستعد بود که کار ایشان تمام سازد انگاه

انگاه بتدبیر دیگر پرداخت خان بهادر مغزالیه با فرنگیان پنهانی ابواب رسل و رسایل مفتوح
ساخته بران آورد که آنها تابع آن والاتدبیر شده قصد مرشدآباد کردند و از هوگلی این طرف
رسیدند سراج الدوله هم برآمد هرچند با میر محمد جعفرخان بهادر تملق و گرمجوشی درمیان آورد و
زن مهابت جنگ را فرستاده عذرها خواست لیکن چون بر قول و فعل او اعتماد نبود اصلا
قبول نکردند بعد از انکه سراج الدوله از چونه کهالی پیشتر رفت خان بهادر نیز کوچ کرده بفاصلهٔ
دور خیمه برپا ساخت میرمدن داروغهٔ توپخانه بسراج الدوله گفته بود که اول میر محمد جعفرخان
را تمام باید کرد فرنگیان که حسب طلب او می آیند بعد کشتن خان مذکور طاقت آمدن این
طرف نخواهند یافت چون حکم الهی چنین بود که خان بلند طالع مالک این ملک شود و هستی
سراج الدوله برباد نیستی رود نشنید فردای آن بداودپور رسید خبر آمد که فرنگیان قصبهٔ
کتوه را سوختند آن زمان با موهن لعل عتاب آغاز نهاد که تو مرا خراب و اطفال مرا یتیم کردی
اگر میر محمد جعفرخان و دولت رام را از تهانه بر نمی داشتی کار تا باین جا نمیرسیدی القصه روز
دوم که پنجم شهر شوال سنه ۶ عالمگیری بود فرنگیان از پلاسی این طرف و سراج الدوله
از داودپور آن طرف رسیدند جنگ توپخانه شروع شد میر محمد جعفرخان بطرف چپ با فوج
خود دورتر ایستاده بودند هرچند سراج الدوله می طلبید بخاطر نمی آورد تا آنکه میرمدن بضرب گولهٔ
توپ کشته افتاد رنگ فوج برگردید مردم توپخانه همراه لاش او در برگاه رسیدند
آفتاب از سمت الراس گذشته بود که مردم برگاه راه فرار سر کردند هنوز سراج الدوله
در جنگ بود که مردم بیهوده گروه گروه گریخته از داودپور آن طرف رفتند انگاه مردم فوج
همه راه خود گرفتند آخر کار پای استقامت سراج الدوله هم از جا رفته راه هزیمت گرفت
چون به منصور گنج رسید زر پاشی ورزید شب بر کشتی سوار شده با زنان و اطفال روانهٔ
عظیم آباد گردید در نواح اکبرنگر عرف راج محل دستگیر شد میر محمد جعفرخان بهادر فضل الهی را
شامل حال و فلک را بکام امانی و آمال خود یافته منادی امنیت و حاکمیت در مرشدآباد

برانگیخته کوس ایالت نواخت و علم صاحب صوبگی برافراخت و نواب میر محمد قاسم خان
بهادر را فرمود که در اکبرنگر رفته سراج الدوله را بیارند چون آوردند بدرخواست فرنگیان
بجان کشتند * بیت * این است سزای بد سرانجام * آن کس که ز حد برون نهد گام * نواب
میر محمد قاسم خان بهادر که از قدیم مهربان بودند مرا طلبیده رفیق خود ساختند نه ماه بخوشی تمام
در انجا امور مرجوعه سرکار ایشان سرگرمیها بکار میرفت نواب میر محمد صادق خان بهادر را المخاطب
بخطاب ناصر الملک شهامت جنگ از ابتدای روز عروج اقبال بخواهش تمام مرا طلب
می نمودند لیکن بسبب پاس خاطر میر محمد قاسم خان بهادر قبول نمی کردم بعد از انکه فیما بین
* نواب ناظم و خان موصوف بعلت ناتوان بینی ارباب اغراض و افترا و بهتان ملونان خود
کام سوی مزاجی و شکر آبی سخت رو نمود توقع ترقیات از خدمت و دیگر مراتب مقصود منقطع
گردید بخاطر مصمم کردند که از همه چیز دست برداشته گوشه گیری اختیار نمایند جمیع رفقای
پیش مواجب را جواب دادند مرا هم بعد ازان با نواب ناصر الملک سفارش کردند
چنانچه از پانزدهم ذیقعده سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و دو هجری ملازمت سرکار نواب
صاحب موصوف حاصل است زیاده اشتیاق والسلام

* رقعه برای بساون لعل * آباد ساز دل ویران جمعیت بخش خاطر
پریشان سلامت از حسرت دیدار تا چند خامه فرسا توان شد اینکه اهل روزگار علی الرسم
عنوان نامه را باظهار اشتیاق می آرایند اول کذب و تزویر بعد ازان ذریعه تحریر و تقریر
بموجبیکه آموخته و یاد کرده اند تمهید می نمایند و بی شایبه تکلف رسمی است دست فرسود عوام
و غلط نگاران را آرایش کلام من که نا آشنای رسمیات و بیگانه تکلفات ام نیک دانسته
و خوب دریافته ام اگر شوق باین درجه باشد چرا دشواری دوری بودنها بر خود آسان می گیرد و
از چه راه سایه مانند بی سر عزیزان بودن و طریق همرهی پیمودن نمی پذیرند که هردم نزدیک تر باشند
در صورت این معنی اگر خود را تهمت آلود جدائی خیال نکرده در عالم خیال غرق آنجوان

آنجوان وصال ندانم چه دانم * بیت * امید ز هجران وصالش کردیم * سیر چشمانه قناعت
بخیالش نکردیم * بفحوای دلگشای نامه نشاط افزا مژده عزیمت این سمت سامعه افروز گردیده
بشری آنقدر را از هر گوشه و کنار بگوش رسید که ازان حین تا این زمان چشم در رهگذر آن
مردم چشم روشندلی باز است و دل درین تمنا گرم شغف و نیاز * بیت * در راه وصال
تو زبس چشم براهم * چون جاده بود خاک نشین مد نگاهم * فرد * از آمد آمدیکه دل از خویش رفته
است * چشمم براه او ز قدم پیش رفته است * نسیم خبر خرمی اثر قرین خاطر عاطر گردیدن
طراوت گلدستهای دل مشتاقان بجلوه بهار مقدم که مقدم بر همه ماحول هواداران است غنچه
دلان را ساز و برگ شگفتگی مهیا ساخت * بیت * برگشته عمر را به نمود آمدنت *
بر دل در عیش را گشود آمدنت * از آمدنت که نو بهار طرب است * دانی که چه خوش تر
است زود آمدنت * پروانه خداوندی که می رود چراغ راه مقصود خواهد بود زود تشریف
باید فرمود و زنگ انتظار از آینه دلها باید زدود و کم فرصتی های بسیار احوال نویسی زیاده
خواه و دل و دیده فرش راه * بیت * ای حریفان را براهت رفته از سر هوشها * ز انتظارت
دیده قربانیان آغوشها * * برای دولت رام وکیل والاشان *
* چه مستی است ندانم که رو بما آورد * که بود ساقی و این باده از کجا آورد * زمردی مینای
صهبای صافی که چون دل صافی مشربان صاحبدل مالامال اسرار و در رنگ شیشه رنگ افروز چهره
معنی و گنجینه راز دانای نهان و آشکار بود بجلوه دلفریب گرم غارت هوش و شکیب گردید
طاقتم آن قدر نماند که تاب برداشتن مهر و برآوردن پنبه سرش و در گلابی گردن فلاطون خم
نشینش صبر توانم کرد تا جام آرند کف مست را ساغر ساخته چشیدم و به بویش یعقوب وار
چنان مست شدم که گوئی بوی از مصر آمد و جرعه که بر لب گذاشتم برنگی از خود رفتم که بمداری
دریائی کشیدم بی تکلیف از خود رمیده نهال ز سایه پروردان اوست و بیخودی از خانه زادان
دودمان او سرخوشی و سرور بهوای گرم جوشی اش و خوش دلی مصاحب و همدم نازفروشی جلوه اش

برق خرمن شیوهٔ مغروران تقوی در دنمود نشش شعله‌پنبه‌زار غرور نخوت کاران زهد

دریا مهار شکست توبه ازشکسته دلان جناب سطوت مآب صهبا و استغنا را ز نظرافتادگان

بارگاه صفوت پناه مینا و بنای افتادگی برپا کردهٔ اوست و از خورگذشتگی بوجود آوردهٔ

او زلالیکه خضر بذوقش غرقهٔ خیال عالم آب است و خضریکه گمراهان یتیمی زاهد ایت مآب

است پیریست رهنمای گام فرسایان مراحل سلوک و توگریست توانائی فرمای تهی دستان

مفلوک دل ربودن شیوهٔ اوست وغم تراشی آئین او آتشین گل بوستان دماغ پروری

دردنوشان کلفت روزگار رنگین چمن روضهٔ خمکدهٔ همیشه بهار اگرچه دختر تاک است امّا

شاطهٔ ایست چهره آرای گلرخان نازنین و رنگ افزای عارض ماهرویان زهره‌جبین هم ذکور

را عشرت افزاست و هم اناث را به عشاقی کار فرما درین وقت که بدور جامش دور

دوران دوار بکام می‌گردد و چشم بنظارهٔ خوش چشمان باز است و دل عشرت اندوز

به صحبت دلربایان سراپا غنج و ناز توصیف میکه پروردگار حسن وپیغمبر عشق است زیاده

برین نمی‌توان نوشت الهی خوشی نشای عشرت بهار آن نشاط آفرین دلهای سرخوشان

کیفیت‌ها و اخواهان بی‌خمار باد

* برای همراج دیوان *

• خوش دلم کرد مرشیشه ملاست باشد * دختر رز که جوان کرد مرا پیر بود * شیشه که جمال پری

دران جلوه‌گر بود عنایت فرموده آن ساقی بزم احسان بی‌تقاضا هرچه در دل داشت از

جوش سرخوشی چون تنگ ظرفان بگوشش جام در افکند و بیک جرعه از خودم در ربود و راهی

بکوی شکرگذاری هدایت نمود * بیت * می کنم صد شکر احسان تو ساقی دمبدم * دانهٔ

تسبیح شد هر قطرهٔ صهبا مرا * دل میداند که بتحریکش چقدر نشای اندوخته و بذوقش چه قسم دریشگاه

خاطر چراغان عشرت برافروخته خاک ساریزا بفیض مستی باوج سرفرازی رسیدن حاصل

شد و نقد جمعیت دل در کیسهٔ تمنا داصل پاک گوهریست از صدف انگور و دُر افراد دختری از

دودمان تاک رو کش غلمان و حور * بیت * شیشه‌ها بلبل شود جوش بهار عشرت است • خندهٔ

خندهٔ گل می‌چکد از جام مالامال ما * الهی خم‌خانهٔ لطف سرشار همواره در جوش باد

* بجهم رای منشی قمرالدین خان وزیر *

بجهم الهی بکمال کامرانی

بکام دوستان باشند معجون مرا یا افسون آیا از سحرپردازان بنگ بود و یا عارتگر نام

و ننگ دوش بسبب سودای جد و کارم افتاد طرفه صحبتی رو داد گاهی میدانستم که بر فلک

الافلاک میروم درجه معراج حاصل کرده ام و لحظی برهوا قدم می‌گذاشتم و گمان می‌بردم که رتبهٔ

سلیمانی دستم داده زمانی در زیر زمین فرومی رفتم گویا گنج قارون بودم و دمی بر دی دریا

روان می‌شدم و دانستم که سبقت از آدم آبی ربودم لحظهٔ پادشاه هفت اقلیم خود را خیال

می‌کردم و ساعتی بر در درویشی حلقه میزدم اگر شب پرکی می‌پرید در نظرم عقاب می‌نمود

اگر موشکی بر می‌آمد بی‌شک چنان معلوم گشتی که فیل مست بر آمد شکر این لطف برای

آن مرقوم شد که شکر موجب مزید نعمت است مبادا بار دیگر بدین عطایا خورسند شوم بهرهٔ

که باقی بود باسرداد دو آمد عطای شما باتمای شما

* رقعه در شکر افیون *

کرایم زادهٔ دودمان کوکنار لوحش الله

چه کمال سیرت وجمال صورت دارد بارک الله چه خوب شیوه‌های دل فریبی بروی کار

می‌آرد سیه فامان سحرکار بنگاله سوختهٔ داغ رشک آن بدل نزدیک و دور دراز و سبزان

هند در پیش حسن تیرگیش بشرم تیرگی ترجمان جانهای مقبولان درگاه جان آفرین و قوت

دلهای صاحبدلان سزاوار آفرین خم گسار تلخ کامان تلخی‌های روزگار دل نوازاندو

کشان جو سپهر دل آزار هرکه تلخی اش گوار ساخته بشیرینکامی پرداخته و کسیکه یک بار

کیفیتش دریافته دل از سودای شراب و بنگ برداشته جوانان به نیروی مددگاریش

تسلی افزای معشوقهای جانی وخانگی و پیران بیاوری هدایتش از شهوات شیطانی و هوا و حرص

نفسانی در کمال بیگانگی بیدار دلان بذوقش به بی‌خوابی تن در داده و بروی سرخوشان

نشای بلندش در عالم خیال درهای فیض لم یزلی کشاده تن پروری هواداران خودش خوش می‌آید

از ان رونق کاهی ثمره انوار اوست و رواج نوازی نتیجه حسن السعاد او هم چشم مردم والا نظر انست و هم رنگ سویدای دلهای صاحبدلان در رزم همت افزای جرأت شعار انست و در بزم بهجت پیرای طبایع یاران هادی طریق سلوک ابهت که طالبان خود را بکم خوردن عادت می فرماید و صاحب ارشاد کمال است که ارادت پرستان را از خود فانی محق باقی می نماید کهنه سالان را بی او بسر بردن دشوار بلکه زندگی محال و عافیت برکنار بی تکلف عصای پیریست همانا خرد و بزرگ را با او توقع دستگیری * بیت * وقت پیری بی مذاق تلخ نتوان زیستن * کی تواند داشت بی فلفل کسی کانور را * عنایت فرمودن چنین شی لطیف و شادکام نمودن بدین لطف شریف موجب ممنونیها شد خانه آباد و خاطر شاد و والسلام

* شکر بری می نویسد * الهی باد در چرخ

چتر بین ایام در فرمان برمی آن وساده آرای بزم دل بری باد بری بر حسب وعده پری امروز در طبق نقره با خان پوش زری جلوه گری نمود اگر نورانی سر بسته شکوفه زار کشمیر جنت نظیر گفته آید بجا و اگر بری بستر سمن بهارستان بسنت خوانده شود روا هم چشمی مردمک ازرق چشمان خوش منظر چشمک زن و دوید ابری روشنان عالم بالا کلاه برتری بهوا افکن دیده کوسفندان بزبری در هوایش گرم پریدن و غزالان بری از حسرت بوی خوشش در فکر نافه بریدن دلی که برشته سودایش نباشد از ده بریست و جائیکه بریان تمنایش نبود آسیب زده پری صافت دشمنه می گویم هر که موافع زاست فریکش نیست از منکر است بلکه بی خبری را ماتش زده و کسیکه طابع طعم لذت انجامش نی برآسی این است که اخفر حسن رهبری نکرده ذائقه بذوق گردیدن برگرد سر انجمن نمود رایت رنگ بری که رشک پری در کمال بی صبری و کام و تالیان در تمنای نادیده کاوی انامل نگاری رنگ افزوده ان چهره عصمت بری از تکلف ابری اگرچه از عهده شکر بری بالذمه گردیدن صورت نه بندد و لیکن شکر نعمت بقدر نعمت در باید واجب تر ی بسکه دل صنوبری بشغل اشیا نفس گرم

گرم است و سیاهی نصیب اعدا الطمع آنست که اگر بار دیگر هم بچنین لطف و سخن نوازش گری در میان آید به تمامه لذیذی توان بود * بیت * مشو تا توان از سخاوت بری * که گوی بهی از سخاوت بری * زیاده بیشتری عز و ذوق باد والسلام

* رقعه در شکر بره * نعمت فرسی من بره باشی در نهایت لطافت و نمکینی ذایقه نوازنده و کام و دهان را لذت پرداز بهره واله بذوق تمام شکر و ثنا رطب اللسان می گرداند نوعی نرم و گداز بود که بی حرکت سرانگشتان از هم می پاشید و بصورت چهار دماهی بر دستار خوان بافته و جغرات چون نسیم ده دهی بادی لطف آمیز نیافته ادرک رگ در گردن وانگوزه در مزه راست کردن زیره از کرمان بذوقش رسیده فلفل ماست کافور پشش را نگهبان گر دیده اطعمه را هم جانی و اغذیه را دوست جانی بره چرخ برین از غیرتش در پرده خزیده و دیده بر ابا از خورد نیهای هوادان بر ازان ندیده قلم در وصفش قدمی بره نبرده حیف بر کسی که چنین ماکول معقول نخورده * بیت * در هر دلی که ذوق بره نیست گویمش * کای بی مزه ز مزه خوش خوارگان برا * رقعه دیگر در شکر طعام * انزل علینا مایدة من السماء * شرح انواع خوردنیهای خوشگوار مثل تعبیر خواب پریشان ماند و اقسام اغذیه لذیذ را خامه و زبان بر شمردن نتواند یک بیک برای خود نعمتی و بر هر نعمتی هزاران شکر واجب * بیت * شکر گفتن کی توانم در خور نعمهای تو * شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو * الهی خوان کرم آن صاحب نعمت عالی همه موجب سیر و سیر چشمی من و هزاران هم چو من باد * رقعه در شکر انبه *

ثمره آمانی و آمال آن بهار پیرای ریاض دلهای هوا خواهان برومند مقصود باد انبه های شیرین تر از بوسه خوبان شکرین لب و دل نشین تر از سیب ذقن خوبان نوشین عجب ذایقه دارم چون حلاوتی نشناخته که زبان بشرح مذوقش بعذب البیانی نپرداز دو شامه را بهتی حاصل نگشته که با قبا سس بوی خوشش دوکان گل فروشی بر ننساز د قلم در وصف

شیرینیش بشکر و عبادت بتنای حلاوتش شیرین تر بشکر زادگان بسو دایش در بازارها
افتاده و مفصل الذیل یکدست دل بیاد داده شیره بغیرت مزه داریش فشرده
چرخ حیرانی و شکر از رشک خوشی گواریش بصورت ریگ بیابانی و قند را از شرمش
در کاغذ پیچیدن ناگزیر و نبات را در کوزه نهان کردن عین تدبیر تبریزی چون تپ زدگان
بر بستر افتاده بیک پهلو افتاده و اکبری بحمایت اسم الله اکبر با یمنی تمام بخوشامدش نهاده
چاندشاهی در خسوف تشویر و تیره و چشم میرزائی از ناتوانی بهی خیره کابلی رنگ رو باخته جلالی
قالب تهی ساخته کهابه گرفتار خارش الم لذگوی چوگان غم گل شکر در آب بی آبی گداخته
نبات باظهار کوچکدلی پرداخته و بهشت دعوی شیرین کاری از سر بهشت و شکر پاره
با دل صد پاره شرح و اسوختگی های خود را بخون دیده نوشته و رنگین نقش بندگی و پیره
بحسن خط سر افکندگی نیشکرستان بمشاهده بیقدری جگر گوشگان خود سراپا در بند حیرت فرو مانده
بحر تمام بر زبان رانده * بیت * ای بر شیرین حسرت گردم زباغ گیتی * جان شیرین در
رهت چون کوهکن دادن خوش است * میوه های باغی را به حسرتش مرد رسیدها کشیدن
انگور را ابلقی در خریدن و فخر براه است ورزیدن ریشش بابار ابجایه غلامانش رسیدن و
صاحبی را غیر از بندگی چاره ندیدن شفتالو را اندازبونه زدن پای درخت باندازه و خرما بصد
خشک لبی آرزومند او سیب بهواداریش مصون از آسیب و بهی بشوق پابوسش بر تبه اتم
ناشکیب و ناشپاتی و تاک نظاره بهی کشیده و آلو بالو گرو سر گردیده و سرده تخم ارادتش در
دل کاشته و خربزه نقش بندگی بر تن نگاشته و تربز شهیدی بر دعوی راست نرگیش ادای
شهادت نموده و دیگر همه نواک خشک در لب به ثناگوئی او کشاده باغستان بمعاینه حالت
بی رونقی ثمره از نوادان خود سر بالا نکرده و شاخ و برگش در برگ ریز انفعال از هم
ریخته بکمال سماجت برخواند * بر تمامی میوه ها بیت سر فرازی می سزد * با کمال عجز در پای
تو افتادن خوش است * هر اینه بر بیت بری از تهمت جنس و الحق تربیت سر دو عالم

دو عالم جن و انس * بیت * کی توان در شکر لطف ابه گشتن تر زبان * بسکه چسپیده
است از شیرینیش لبهای مان * رقعه در شکر خربزه ذجمالی *
مزه عمر و لذت نشاط آن ملذذ ساز مذاق اهل و فاق بر دوام باد جلوه تجلی جمالی و خربزه های
عنایتی ذوق تازه بخشید و کام و زبان را حلاوت بی اندازه ارزانی گردانید * بیت *
از عنایت که چشمه فیض است * سراپای من چو جان شیرین * در ادای شکر این
شیرین کلامیهای کام بخشی کام و دهان و لب بیکدیگر می چسپید و در گدازش ممنونی چنین
منت حلاوت افزای دل و جان ناطقه الکنی باظهار دو می آرد ثنای اشتیاق و رد زبانست
و زبان بدعای مزید نعمت عذب البیان الهی همواره خوشکام باشند
* در مبارک باد عید الفطر * روز میمنت اندوز عید سعید
که به برکت ایام صیام با همه فرخندگی از جیب کرامت و فیض سرمدی سر بر آورده در عشرت
و سرور بر روی جهان و جهانیان کشوده و دلهای آسمانیان و زمینیان از بند کلفت رهانیده
سرگرم شغل عیش و نشاط موفور ره فرمود بسر خوشی و صفای دلی پس از گذارش آداب
مبارک باد بجناب آفریننده روز خوش بیک روزان مناجات بگذار رفت که الهی
تا صبح عید جلوه گاه خجستگی و خوشدلی روزگار و اهل روزگار باشد فروغ مهر مهربانی آن بلند
منزلت عالی مکان نور افزای ساحت قلوب آئین بندان شهرستان اخلاص باد
* ایضا مبارک باد عید * صبح دلکشای عید میمنت مواعید
که زمانه بکسب سعادت و روزگار مشق افادت می نمود مشتاق با خاطر شاد و دل از بند محنت
آزاد در عالم خیال از نشاط اندوزان بزم جلوه گاه خوبان عشرت و یکوان مسرت
بوده تهنیت گذار بهای کرد و عندلیب وار در گلشن زار حضور ترنم سرائی مبارک باد بکلام
می آورد و این * رباعی * یکی از ان ترانه های سرود انتما است * لطف تو بجای برگزیده است
مرا * هر لحظه ز تو فیض رسیده است مرا * عید است مرا همیشه از دیدن تو * امروز که عید

است دو عید است مرا * الهی این عید مبارک مبارک بود با سالهای دراز هر سال بآئین
خوشتر از نگاه افروزان انجمن مأمن اهل زمن باد   * ایضا *
در حین جوشش نشاط روز عید میمنت پدید که زهره بر چرخ برین در آستین افشاندن است
و پای کوبی زهره جبینان روی زمین وسعت افزای دستگاه عیش راندن صبح چون روز نیک
بختان منور و شام مانند زلف خوبرویان معنبر روز دلفروز بهار بر روی روزگار می آرد
و شب قدر لیلة القدر دارد دلهای عشرت پرداز و دیده‌ها بر روی شاهد مقصود باز
تهنیت از در و دیوار در جوش است و بشاشت در کوچه و بازار خورمی فروش * بیت *
چنان رواج نشاط است در بسیط زمین * که در هوا اول هر ذره عشرت اندوز است *
گلدستهٔ دعا چین مبارک باد بر شتهٔ گه جکر بسته ابلاغ یافت الهی نشاط و بهجت و سرمد
سرخوشی افزا باد والسلام   * ایضا *   بعد گذارش مبارک
باد عید عشرت مواد دعای که اجابت همراز آنست و اثر سازگار آن بر زبان قلم می آید
الهی هر روز گرامی عید آن عید خوشوقتی خواهان باد می خواست که گل چین گلشن محفل رشک بهار
گردیده روبرو مراسم تهنیت به تقدیم رساند لیکن چون جمعی از یاران آشنای معنی و گردهی
از خود فروشان خریدار طلب وارد و مست شده اند و شکی چندین عزیزان مناسب
ندانسته سرصدع و متوقع تشریف آوردنها است * بیت * بیا ای نور چشم پاک بازان
رنگ بسیمابیت * که چون نرگس درون سینه خالی کرده ام جایت را *
* مبارک باد عید الاضحیه *   مثوبات و برکات بمنزل مقصود رسیدن
دل خستگان محنت ره نوردی ای زیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً هر آینه موجب
عشرت دلهای اهل اسلام مرضی و ضمایر دوستداران است و تجدید رسم قدیم حضرت
ابراهیم خلیل الله علیه السلام واجب بر ارباب ایمان بنا علیه بر لوح دعا نگار نقش پذیر
می شود که بر آن مراتب شناس ادیان و ایقان اگر مبارک باد این روز ثواب اندوز گفته آید

گفته آید می رسد و دعائیکه دوچنین وقت کرده شود رنگ اجابت می پذیرد تهنیت پرداز نیها
مسموع خواهد افتاد الهی این عیدهای بی شمار عشرت افزای خاطر باد
* ایضا *   عید فرخنده لقا مبارک الهی دوستان آن دوستی
دوست عیش اندوز جاودانی باشند و دشمنان آن دشمن دشمنی شعاران چون دیدهٔ
قربانیان در عین حیرانی بالکه قربانی گرامی رقیمه که در لفافهٔ خط حاجی میرزا محمد علی صاحب مانند
مشک در نافه و چون بو در برگ گل نهان بود نگاه افروز گردید از یاد فرمودن نواب عالی
جناب من گمنام را ایماء رفته ساعی و فاه من سلامت اگر ملازمت سرکار آن جناب منظور
می بود چرا از انجا تا این جا گام فرسائی نکار می رفت و درین عصر که هندو و مسلمان راهند و
می کنند و آبروی مردم آدم یکسر در موج خیز طوفان بی تمیز بهاد خرمن آبرو طلبان در حباب
ناچیز بها است بر کنار بودن نقه گوهر عافیت در کنار آوردن مقصود است راجه مانک چند
صاحب عرضی ارسال داشته اند که درین جا کارهای سرکار بادشاهی یعنی نیازمند درگاه ربانی
تعلق دارد و امیدوار است که چندگاه درین جا بوده بعد اصلاح امور متعلقه بحضور برسد در
صورت اصلح آنست که روپچند منشی از من بهتر است چرا او را درین کار مامور نمی فرماید
زیاده   * بخدمت عمو صاحب *   تاج سر سرفرازی رواج
بخش بنده نوازی سلامت درین ایام میمنت التیام مژدهٔ زیب و زینت پذیرفتن وسادهٔ
دیوانی تن نه تنها مرا بلکه تنها را جان نوازی فرمود بر آن جان جهان معنی و بر خود مبارک باد گفته
پیشانی نیاز را سجده گذار شکر مرتبه افزای اهل لیاقت عرشانه ساخت از مدت دراز
این خدمت چون تن بی جان آب و رنگی نداشت و به سبب ناز سائی و بی پروائی
دیوانیان خودکام تن پرور بی رونقی آن از غایت وضوح محتاج به تفسیر درازی اظهار
و کاوسوزی تکرار نیست الحال به پرداخت و تجویز ملازمان گرامی یقین و دل نشین داناد
نادان گردیده که آب رفته در جویبار این خدمت باز آید و بهاری تازه درین چمنستان

خزان زدهٔ بی تمیزیهای بی مایگان و دلسوزی خداوند نعمت رونماید او تعالی و تقدس زیاده بر انکه مخلصان میه اند و نیاز مندان می خواهند صورت پذیر ظهور سازد و اگر بحکم مراحمیکه از قدیم وقف احوال عیدت خصال است امیدوار رفع حسرت جاگیر و مترصد اشفاق رفاه بخشی متصور گوشه نشین خاطرفیض گستر باشد هرآینه از الطاف پرورده پروری و نواخته نوازی خواهد بود ❊ رقعه ❊ نواب صاحب نعمت خداوند مظهر فضل و کرامت سلامت در ینولا از روی افراد اخبار در باره بهجان مدار مژدهٔ عطای اضافهٔ منصب و خطاب و تفویض خدمت فوجداری سرکار سراپا فضل و کرم نواب عالی جناب نظام الملک آصفجاه بهادر به بندگان اقبال نشان گرامی سامعه نواز گردید و شرح صدور و انبساط جان و دل بمرتبهٔ کمال بهم رسید مراتب شکر خداوند ترقی بخش عم نواله بتقدیم رسانیده بحضرت او سبحانه مسئلت نمود که ترقیات روز افزون عطا فرماید و این کامیابیها را مقدمهٔ دولت و اقبال نماید هنگام متوجه شدن آن صوب مامور شده بود که هروقت بشنود که فلک بکام ما گردیده بلا توقف رسیده حصول سعادت خدمت و اجرای کامیابیها کند می خواست همان زمان عازم ملازمت شود لیکن قرض خواهان بتقاضای مبلغی که در وجه دست مرد متصدیان و نویسنده های سند فوجداری سرکار جونپور دانیده شده بود و تمسک بمهر سرکار موجود سخت پیچش در میان آورده داوری بدربار نواب وزیرالممالک بردند آخرالامر بسعی عبدالعزیز خان منشی مهلت چهار ماه قرار یافت و خان مشارالیه کفالهٔ خود نوشته داد لهذا قاصد ایجر فرستاده شد امید وار است که مبلغ مذکور بموجب نقل تمسک بر سبیل هندوی عنایت شود و الاخان موصی الیه با نواب وزیرالممالک ظاهر نموده بتواب آصفجاه خواهند نویسانید آن زمان این معنی مناسب شان خداوندی نخواهد بود زیاده ادب رخصت خداوند فضل و کرم بر دوام باد ❊ رقعه ❊ راجه صاحب مربه دان قدرشناس مهربان سلامت باستماع نوید راحت جاوید سراپا توقع

توقع و امید قامت آراستن آن بلند درجه بخاعت دیوانی سرکار نواب مستطاب خوشوقتی و انبساط فراوان حاصل گردیده مراتب شکر فضل کرم کارساز حقیقی بتقدیم رسانید او سبحانه تعالی مبارک ساخته مقدمهٔ ترقیات روز افزون گرداناد و ما و جمیع امید داران دولت را بالطف گرامی بکام رساند زیاده جمعیت خاطر میسر باد

❊ ایضا ❊ الحمد و المنه که مژدهٔ تقرر خدمت فوجداری سرکار مرادآباد بهالا زمان گرامی و داخل شدن آن مهربان بفر و فرخی بمکان متعلقه و ارجاع زمینداران اجزو کل و اجرای کارهای آنجا بجهت اپیرای و تقویت افزای خیرخواهان گردید و مراد دلهای ترقی طلبان بحصول انجامید او سبحانه تعالی مبارک و مهنا گرداند و بکمال جمعیت رساند ❊ ایضا ❊ باستماع شادی سالگره سال بیست چهارم عهد جاوید آنصاحب عقده کشای دلهای اهل صفا شادمانی متوافره دست داد الهی مبارک و میمون باد ❊ نظم ❊ یا داز بهرشمار سال و اقبال آثار ❊ این رشتهٔ سالگره است آینه دار ❊ بر فرد حساب دهر باشد الفی ❊ بهر عقده او صفر در آید بشمار ❊ بحضرت سمیع الدعوات درین جوش نشاط و گرمی انبساط مسئلت رفت که رشتهٔ سالگره بگره سالهای دراز تسبیح هزار دانهٔ قدسیان باد یادکردن امسال درین جشن نشاط آباد از چه راه دانسته شود زیاده خوشوقتی باد

بسم الله الرحمن الرحیم قول الله تعالی فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنٰی وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ و قول النبی صلعم اَلنِّکَاحُ مِنْ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي چون اطاعت حکم الهی و انقیاد فرمان رسالت پناهی بر جمیع مسلمین و مومنین واجب و متحتم تناکح و تناسل موجب بقای سلسلهٔ نوع بنی آدم است لهذا احقر العباد ارادهٔ حصول این امر دارد چون تحقیق حسب و نسب متعارف ابنای روزگار است باظهار در می آرد فلان ولد فلان ابن فلان قوم فلان متوطن فلان مکان بالفعل بمقتضای قسمت در این جا سکونت دارد و بفلان کسب و کار اشتغال می نماید حقیقت اصالت

نجابت برخرد و بزرگ شهر ظاهر از هرجا که خاطر جمع شود تحقیق نموده بفرزندی قبول نماید آثار شرافت ولیاقت روز بروز سمت ظهور خواهد یافت والسلام علی من تبع الهدی

* ایضاً * مژدهٔ شادی سالگراه سراپا بهجت و فرح مسرت افزای خاطر نیاز انتما گردید * بیت * این سال چه فرخ و سعید آمده است * کاقبال را مزید برمزید آمده است * ایزد تقدس و تعالی این سال بهزار مبارکی مبارک و هزاران سال گره عمر ابدی بهر متواتر و متوالی میمون و همایون کناد

* رقعه *

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل النکاح علی سنة رسوله محمد المصطفی صلی الله علیه وآله واصحابه احقر العباد فلان ولد فلان ابن فلان قوم فلان متوطن مقام فلان جد فلان من در عهد فلان بادشاه از دیار خود بدار الخلافت رسیده بمنصب وخطاب ومراتب وتفضلات پادشاهی سرفراز شده بود بر حقیقت حسب ونسب احقر همگنان واقف اند از هرجا که دانند تحقیق نمایند امیدوار است بفرزندی قبول شود

* رقعه * میر صاحب مقبول خدای اکبر سلامت در ایام دور عشرت و سرور که باشرط بهار عرایس رنگین عذار چمن زار را بهفت می ساخت و پنجهٔ شاهدان نازنین گلشن را بحنای آب و رنگ رنگین می نمود که اهتزاز نسیم نوید عشرت جاوید آرایش بزم شادی کدخدائی آنجانب خدائی اهیاست و یکتائی شگفتگی پیرای دلهای محبت انتما گردید الحمد لله والمنه که بعنوان احسن این امر میمنت بهر حسن انصرام پذیرفت الله تعالی و تقدس بر آن رنگ افروز چهرهٔ سعادت و اقبال مبارک و میمون خجسته و همایون سازد و به نتایج شایسته منتج گرداند تاریخ این جشن نشاط افزا بخاطر رسیده بود چون خالی از لطافت نیست به تحریر در آمد * بیت * چو این شادی طرب راحت قرین است * دل دوستان را طرب شد میسر * ز دل خواستم سال فرخنده فالش * که باشد یگانی بصد زیب و فر * بگفت هاتف زروی مسرت * بنا باشد هم قران سعد اکبر * زیاده خوشوقتی و شاهد مقصود در کنار باد

* رقعه دیگر * باستماع

باستماع مژده مسرت افزای انصرام شادی کدخدائی و انعقاد محفل عیش و نشاط عروسی آن کدخدای میمنت و مروت و محبت ساز و برگ بهجت و انشراح سرو سامان راحت و ابتهاج بهبود قلوب دوستان و محصل صدور محبت پرستان گردید مسبب الاسباب این امر عشرت اثر که موجب ازدیاد گلدستهٔ خانهٔ ایجاد و تکوین است بر آن بهار ریاض کامرانی مبارک ساخته مثمر اثمار سعادت آثار نماید و بموجب وعده های قدیم منتظر بوده باور به نگه رحمن طلب به کمال انجامیده بود معلوم شد که دوره نور خوشوقتی و کثرت شغل سرانجام لوازم شادی یاد آمدن یگانگان بیگانه خاطر ماطر گشته درچنین حین که غیر از شکر خداوند عز اسمه و تهنیت پردازیها بر زبان آوردن پسندیده اهل وفاق نیست شکایت و کنایت را چه دخل و شکوه شیرین را که ام محل لهذا دیده و دل منتظر و مشتاق ولادت باسعادت فرزند ارشد است انشاء الله العزیز در شادیهای تولد و تاهل نیک بختان که برای مقدم شان دعاهای اثر نشان کرده می شود متواتر و متوالی از حضار بزم عشرت بهار می توانند شد زیاده هم آغوش محبوبه مراد باشند

* رقعهٔ دیگر * صاحب فراموشکار دوستان یک رنگ که گاهی غافل از یاد دوستان نیستند قرین خوشکامی باشند مسموع شد که بتاریخ د روز فرخندگی اندوز شادی کدخدائی گرامی بخیر و خوبی حسن انصرام پذیرفته ازین مژدهٔ راحت نشان سبب طرب وابواب مسرت بر روی حال دوستداران مهیا و مفتوح گردید شکر خداوند کارساز بتقدیم رسانید او تعالی شانه بفضل خود باهزاران میمنت مبارک سازد اگرچه عشرت اندوزیهای بزم حضور دست نداده لیکن غایبانه چندانکه دل خواست داد عیش و نشاط داده شد برادران و یاران همه سرگرم خوشوقتیها بودند باهم تسلی دل نمودیم که انشاء الله تعالی در روز تولد فرزند بهم صحبتی آن بزم آرای مهربانی شریک ابتهاج و عیش می توان شد او سبحانه تعالی بفضل و کرم خود این روز دل فروز میسر سازد

* ایضاً * صاحب کرم فرما و مهربان سلامت باستماع خ

عشرت اثر ولادت فرزند سعادت سیر انواع خوشوقتی دست داد و شکر عنایت واهب بی منت تقدیم یافت او سبحانه منور شدن ساحت مقصود دلها بفروغ قدوم برادران مهربان و جمیع دوستان مبارک سازد و آن گرامی گوهر درج کامگاری را بمرتبهٔ رسانیده بدولت و اقبال فراوان کامیاب گرداند انشاء الله المستعان دوست داده و از حقیقه رسیده شریک بزم عیش و بهره وری شود

* رقعهٔ دیگر *

درین زمان راحت ضمان که شگفتن ریاحین بهار خوشدلی و بار آوردن نخایل گلشن سرور خاطر بر روی کار است مژدهٔ عیش آمادهٔ پیدا شدن اختری نیک اختر و تابیدن روشن نیری سعادت اثر از اوج بخت یاوری و کامگاری ساحت آرای دل و جان دوستان گردید ایزد تقدس و تعالی عز اسمه مقدم میمنت توام آن تازه بهار نخل سربلندی بر والدین و بر جمیع دوستان خیر اندیشش مبارک و همایون کناد و در ظل اشفاق بزرگانش بکمال سعادت و ارجمندی و کامیابی و دیر زی و بلندی فایز گرداند تاریخ سال تولد شدن نور دیده اقبال بخاطر در آمده این است * بحمدالله که طالع گشت آن خورشید خوش طالع * منور شد دو عالم از فروغ فر اجلالش * چو شد زین مژدهٔ راحت فزا جان و دلم خرم * بجستم از خرد تاریخ سال میمنت فالش * ندا زد در دل خوشی هاتف بوقت صبح در گوشم * بگیتی جاودان باشد الهی عمر و اقبالش *

* رقعه بعطاء الله خان *

صاحب مهربان همه دان من خبر واقعهٔ رحلت والد بزرگوار گرامی ازین سرای بیداد اندوه و افسوس فراوان در خاطر فاتر راه یافت از انجا که دست تدبیر بگریبان مشیت نمی تواند رسید ناچار تلخ کامی دهر صبر اختیار افتاد بمقتضای دانش بلند آن مهربان هم محو تسلیم و رضا باشند سلامتی ذات ستوده صفات که در ضمن آن سلامتی واماندها متصور است از جناب حضرت صمدیت استدعا کرده می شود * بیت * گر نخل رفت میوهٔ او پایدار باد * دریا اگر گذشت در شاهوار باد *

* رقعه *

صاحب

صاحب مهربان دوستان سلامت الحمد لله رب العالمین که شادی کدخدائی آن نور چشم و چراغ دودمان دوست نوازی بساعت واجب السعادت انصرام یافته باصفای این مژدهٔ راحت انتما خوشوقتی بسیار از بسیار دست داد او تعالی و تقدس مبارک سازد و اولاد سعادت مند عطا فرماید زیاده هر قدر یکه بر نگارد انبساط و سرور است

* ایضا *

درین هنگام مصیبت التیام باستماع خبر شهادت اثر واقعهٔ صبر گداز والدهٔ ماجدهٔ آن مهربان غم و الم بدرجهٔ اتم رو نمود آخر الامر سوای صبر چارهٔ دیگر بعقل در نیامد ناچار راضی و صابر و شاکر تقدیر شدم آن مهربان هم بمقتضای بندگی و بیچارگی در امر ایزدی رضا و تسلیم برگزینند

* ایضا *

از فحوای گرامی رقیمه بر واقعهٔ جان شیرین بجان آفرین سپردن اهل خانهٔ آن مهربان اطلاع رفت افسوس و تشویش تمام عاید حال خیر سگال گردید الحق امور خانه داری و اطفال پروری چندانکه بآن مغفوره تعلق داشت از دیگران معلوم غرض بهمه وجوه باعث تردد و دلخستگیها شد تدبیر بندوبست خانه بهر تقدیر از دست هرگز بخاطر نگذرد و می تواند شد اما از طرف برخورداران هم مطمین باید بود و بگفتهٔ خواجه حافظ شیرازی عمل باید نمود * بیت * فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور * تو کیستی که به خداوند پروری * الحاصل جز از صبر نه از ما چیزی می تواند شد نه از شما درین صورت ناچار مصابرت گرفتن بهر ان الله مع الصابرین

* رقعهٔ دیگر *

خبر وحشت اثر واقعهٔ شهادت نواب ابو البرکات خان مرحوم بتاراج هوش و حواس و غارت صبر و شکیب دقیقهٔ فرو نگذاشت و دل ازین مصیبت جانگاه فریاد و ناله و آه بعد و اویلا بر داشت حیف که قوت بازوی آن اعتضاد نیازمندان رفته و کار بی تابی و خسته دلی بالا گرفته اگرچه میدانم این غم غمی نیست که بقیهٔ الثمر از دل برود لیکن بمقتضای سلامت طبعهای ذات گرامی سخت جانیها بران آورده که در باب مصابرت التماس نموده شود بر ضمیر رضا پذیر حقیقت بی ثباتی بنای عمر بیکو روشن

هرکه درین سپنجی سرای سست بنیاد اقامت برگزیده آخر رخت سفر عالم بقا بر بسته و کیست که وجود گرفته و بعدم نرفته * بیت * ثبات نیست درین بوستان نشاط مرا * بود چو خنده گل عمر انبساط مرا * از راه ترحمی که آئین آن رازدان صمدی و واقف اسرار سرمدیست التفات باطنی در اختیار شکیبائی مرعی شود و از روی پاس غمخواری بحال درماندهای جناب مغفرت مآب رسیدن و هریکی از انهار او همای سرمنزل تسلیم و رضا گردیدن عاطفت خاص بکار رود زیاده چه

* رقعه دیگر *

از نخل زندگانی بر نخورده رفتن برخورداری از دنیا و درگذشتن مشفق زاده دل را داغ داغ گردیده و صبر و تاب یکسره هوش و حواس بالکل از دماغ پرواز ورزیده هیهات این چه نایره مصیبت بود که در سوختن خرمن شکیبائی هیچ نگذاشته و آه این کدام برق شده که در خرمن لذت زندگانی بر افتاده عالم در چشمها تاریک گشته و غم جگرها را در آتش سوز و گداز انداخته درین حالت که از هیچ چیز چیزی نمانده و مرارت ممات بر حلاوت حیات تفوق جسته سوای آنکه اندیشه غمزدگیهای آن باعث تقویت و طمانیت دلهای بیدلان جگر خراشی کند دیگر هیچ بیاد نیست و هر آینه سلامتی ذات آن جان و جسم معنی موجب تسلی خاطر غمگین و ذریعه استمالت من اندوهگین متصور است لهذا با چشم پرنم و جان پر آه و الم تمنای دارد که بپاس مراتب رضا و تسلیم پردازند و بعجز و بندگی در امر خداوندی بسازند و وجود و عدم چنین نتیجه منتج نتایج درد و غم یکسان شمارند و اوقات در اندوه و الم مصروف ندارند مجردان طریقت چه خوب گفته اند * بیت * ز ساده گیست بروز نه هرکه خورسند است * که مادر و پدری غم وجود فرزند است * ناچار صبر کردیم اگر این نمی کردیم چه می کردیم شما هم اگر صبر نخواهید کرد چه خواهید کرد زیاده شاکر باشند

* رقعه *

از چندروز وحشت خاطر و آشفتگی باطن و ظاهر بحدی بود که دل به هیچ کار سر و کاری نداشت و اضطراب آن قدر که از غایت بی قراری سر به صحرا کشیدن بخاطر

بخاطر خطور می کرد گاهی هوا دادن بسیر باغ ترغیب می نمودند و در انجا هم دل چون غنچه تصویر روی شگفتگی نمیدید و لحنی یاران بسماع و سرود تکلف می کردند از ان نیز خوشدلی رو نمی نمود مردم را گمان بران بود که سودا در گرفته یا پری زده منهم حیران که یا رب این چه حالت است که دارم و این چه صورتی که در پیش می آرم ناگاه غم نامه آن مهربان برادر از آن آنکه این همه کلفت ها شده و از درگذشتن فرزند ما بخوردار اطلاع نمود از خود در رفتم و بدستور سودائیان جامه دریدن و بخاک غلطیدن از سر گرفتم چشم خیره گردید و عالم تیره نمود بی تابی تابی در دلم نگذاشته و صبر از خاطر رخت بر داشته آب از دیده ام آنقدر روان شد که گوئی سیل ناشکیبائی بود و آه از جگرم چندان بر فلک رفته که پنداری دود دماغ توانائی بود و هنوز نوا بر این غم در سینه سوزان ملتهب و جان در تن اندوه قرین بر لب است حیرانم که بکدام سنگدلی و سخت جانی در مصیبت گدازی مصابرت برای تسلی آن دانای رموز عدم و وجود توان شد مگر خود آن خردمندان دلهای حزین بمقتضای دانش بلند آئین تسلیم و رضا در پیش گیرند و رسم مصابرت و اصطبار در پذیرند زیاده درین حالت بیدماغی نمی توان نوشت الهی عمر و دولت زیاده تر باد.

* رقعه *

یادآور دوستان دیرین بعد دیری سلمکم الله رب العالمین عمریست که در انتظار اتحاد نامه ها دیده نگرانی و دل حیرانی داشت و در بولانی دانم تکلیف تحریر دلجوئی نامه که کرد و کدام امر خاطر بی پروائی ما شر را بر سر التفات آورد بهر حال شکر کرده شد بر ماجرای کشمکش تقاضای حکومت آرای آنجا بعات مال ضامنی زمیدار که چون آسمان دو رنگ بیرنگی رنگ پذیر بیان نمی تواند شد اطلاع رفت و تضییع اوقات و تخریب حالات آن مصدر کارهای که در آئین کاردانان تجربه کار بدترین کاری از ان نباشد دست تاسف و افسوس مالیدن گرفت * بیت * گفتم ای دل مرو آنجا که گرفتار شوی * پند نشنیدی و آن گفتمت پیش آمد * یاد خواهد بود که اکثر اوقات قصه تاجر پسری نقل کرده می شد که پدرش بدم واپسین باو وصیت کرده که تا توانی احسان

در حق بنی آدم و وحوش و طیر و غیر ذلک ودیعه نهاده والا در حق زمیندار که سرشت آنها همه
سوای خودکامی و قابوپرستی و بیوفائی و غرض مندی نیست و بجز خداع و احسان فراموشی از
نهادشان بوجود در نیاید زنهار مراسم نیکی در میان نیاور والقصه چون تاجر قالب تهی کرد
پسرش بعد فراغ ماتم داری روزی سوار شده صیادی زاغی بدست بنظرش درآمد بعطای چند
مرادی برادشش پرداخته زاغ را وا رهانید بعد از آن روستاییان گرگی را دست و پا بسته
از صحرا بشهر می آوردند آنها را بقدر خورسند ساخته گرگ را گرفته وا گذاشت آنگاه قدمی چند
براه دور تر دیده دید که قصابی قصد کشتن گاوی دارد او را نیز بمبلغی راضی کرده گاو را خلاص
بخشید هر سه جان بخشی یافتها یعنی زاغ و گرگ و گاو بحکم الهی قدرت نطق یافته بوثوق عهود
با او اقرار کردند اگر چه ادای حق خدمت شایسته در برابر احسان تو ممتنع است اما خدا نخواسته
اگر ترا مشکلی پیش آید و مبادا صعوبتی رو نماید در آن وقت ما را یاد باید کرد هر چه از دست
این خریده های نقد احسان تو آید برآمد چند فراوان بجا خواهد رفت تاجر پسر قبول نموده
پیشتر روان شد دید که جمعی از زن و مرد انبوه دهل میزنند نزدیک آمده پرسید قضیه چیست و این
شخص کیست گفتند که این زمیندار پسر است صد هزار روپیه بر ذمه او واجب الادا است
این محیل در ادای آن تهاون حاکم باقسام اقسام دیروز فرموده بود فردا اگر زر عاید
بخزانه نسازد بر سر دار کشند چون این نادار محیل بغایت ناداری امروز ادای زر
صورت نگرفته بموجب تاکید حکومت پناه دار نشین کرده می شود تاجر زاده برای تجربه وصیت
پدر از نفع و ضرر این قدر زر پروا نکرده باسرهنگان بکفالت مبلغ مذکور نموده زمیندار را از
دارگاه بدار خود آورده بکمال خوشوقتی و بشاشت بمهمانداریش پرداخته بماکول معقول
و دیگر مراعات مرغوب بپرسش کرده و از راه بی تکلفی رسم برادر خواندگی در میان
آورده دستار اخوت بر سرش گذاشت گفت بخت کفی پاره کرده حیات دوباره
یافتی بهتر آنکه بخانه خود رفته با عیال و اطفال ملاقی شوی و شکرانه خلاصی خود بجا آری زمیندار مکار

مکار اظهار نمود که بدولت لطف شما از کام نهنگ اجل بدر جسته ام می خواهم که بقیة العمر از
سایه شما جدا نشوم اما اگر بکرم و نوازش تشریف فرموده مرا بر زمینداری قائم گردانید
ضمیمه احسان جان بخشی خواهد بود و در قوم و برادری موجب آبرو و اعتبار خواهد
افزود جوان انگشت قبول را میل سرمه چشم مروت ساخت بامدادان با تجمل بسیار
و حشمت یکبار با آن بدکردار متوجه مکان منحوسش شد آخرهای آن روز بخراب آبادش
رسیده هنوز کمر وا نکرده بود که شخصی آمد و از بیماری پسرش خبر داد و گفت که فرزند بیمار
تو از اجل جان بر نمی شود مگر بشرطیکه بموجب تجویز اهل نجوم بقتل آری و بعوض آن مریض کسی
را که پیش تو از پسران و برادران محبوب و عزیز باشد بقربان دهی آن لعین گفت
عزیزترین از این جوان که لک روپیه داده مرا زنده تا اینجا رسانید دیگر کیست تا بجایش
همان زمان آن نوگرفتار دام بلا را در بر بوده و موافق رسم بد خودها اسباب شادی مهیا کرده
با جماعت کثیر از اناث و ذکور و جوان و پیر بر او معبد خودها در افتادند جوان اسیر شکنجه بیکسی
چون دیده قربانی حیران فرو مانده و بهیچ روی راه نجات از این مهلکه ندید اقرار زاغ و گرگ و
گاو بیادش آمد اول زاغ ظرفی را که در دست مادر طفل بیمار پر از آشپای پرستیدنی
بود بر زمین زد و آنگاه زنان مذکور پسر را از کنار افکنده به فراهم آوردن دانه و دیگر چیزها
مشغول شدند گرگ پسر را در ربود همه واویلا کنان عقبش دویدند تاجرزاده تنها ماند گاو
دررسیده جوان را بر خود سوار کرده بپای که باد بگردش نمی رسید بجای خودش رسانید با آنکه
آن عزیز الغائب این قصه را بذوق تمام می شنیدند و بر زمینداران ابرای عام و تبرای
تام می کردند ظهور این امرا نه خود و را از چه راه توان دانست دیده و دانسته بچاه افتادن غیر
از عدم بصیرت دیگر چه تصور افتد مالک دل آگاه که چه قدر خون جگر خورده می شود و بچه مقدار
غم و غصه بکار میرود می داند که در حق آن صاحب حق از مباهات در گذشتن سنگ همت بود
در بوتت که دست بجائی نمی رسد سوای دست بر هم زدن هیچ بر نمی آید بالفعل بجواب

خداوندای مفصل التماس نموده پروانه در باب استخلاص شما و بازخواست زر از زمیندار ابلاغ یافته باید دید که حکومت پناه در جواب آن چه می نویسد بفضل کارساز حقیقی بندگان عالی متوجه خلاصی شما اند خاطر جمع است و شما هم متردد نباشید * بیت * مشکلی نیست که آسان نشود * مرد باید که هراسان نشود *

* رقعهٔ در باب استصلاح شادی *

صاحبا رقعهٔ که در باب صلاح و صواب دید شادی کار خیر همشیرهٔ برادر خورد خود نوشته بودند رسید دوست دار درین کار نه اقرار می تواند کرد نه انکار اگر آن جوان که با او تقرر این نسبت در خاطر دارند هم کفو می بود یا از سکنهٔ این ملک که بر حسب و نسبش آگهی حاصل می شد بمقتضای سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام مضایقه نداشت اما از شخصی اجنبی ملاحظهٔ تمام است روزی در مجلس خان مغفرت نشان خواجه ابوالمظفر خان عفا الله شخصی معتبر نقل می کرد که در قصبهٔ از قصبات صوبه بهار افغان زنی بیوه با دو پسر صغیر و یک دختر سکونت داشت چون درماندگی بعد وجه معیشت بغایت انجامید هر دو پسر از خانه بر آمدند که بجای رسیده از جور روزگار بیاسایند آن بیوه با دختر بچرخه زنی اوقات می گذرانید مدتی برین منوال بسر رفت تا که دخترش بحد بلوغ رسید ناگاه افغانی معه اسپان و شتران و مال تجارت بر دروازه اش جا گرفت رفته رفته بر احوال آن بیوه زنی مطلع شد گاه گاهی اعانتی بکار می برد انگاه پیام کرد که اگر کار خیر دختر خود در خاطر داری منهم افغان و در قوم خود مستثنی ام بهتر از من کسی دیگر نخواهد بود و هر چه برای سرانجام این کار خیر مطلوب باشد موجود آن زنکه اسباب ظاهر او را دیده قبول نمود چنانچه بروز دیگر هر چه تمام تر مراسم مناکحت بتقدیم رسید افغان بگذر ایام یک سر تمام مال خود را فروخته عزم وطن کرد و ضعیفه دختر خود را رخصت داد افغان از انجا چند کروهی بسواری دولی برده باز دو لباس کنیزان پیاده پا تا بعظیم آباد آورد و همین قسم تا کابل رسانیده بازار برد قضارا اول کسی که بخریداریش برخاسته همان برادرانش بودند که در طفولیت تاب صعوبت

صعوبت نیاورده آوارهٔ وطن شده در سرکار صوبه دار کابل منسلک گشته رفاه کامل بهم رسانیده بکمال برنائی و تو خواستگی زن خواستن در خاطر داشتند بقیمتیکه افغان طلب کرد خرید نموده در مکان خود آوردند می خواستند که در حبالهٔ نکاح برادر بکلان در آرند آخر کار چون پرسیدند که کیستی و از کجائی او از وطن و قومیت و نام پدر و مادر و احوال خود یک بیک باظهار در آورد هر دو برادر چون دانستند که او خواهر است در ورطهٔ حیرت فرو رفته مخفی کردند انگاه از خداوند نعمت خود رخصت وطن حاصل کرده بمادر خود بر خوردند و بر ماجرای آن افغان و حقیقت خواهر مطلع کردند پس از چند سال همان افغان باز بدستور سابق بر دروازهٔ آنها آمده از خیریت زن و فرزند بخوشه امن خود ابلاغ نمود و اظهار گرم جوشی کرد هر دو برادر از خانه بر آمده بضرب شمشیر کارش تمام کردند مهربانا بملاحظهٔ چنین واقعات درین باب مبادرت نمودن عقل رخصت نمیدهد بیشتر هر چه بخاطر آن جناب بگذرد مختار اند بعمل آرند جای لا و نعم نیست و خداوند خود دانا اند فهمیده کار نمایند زیاده عمر و جمعیت بکام باد

* رقعهٔ بشیر افکن خان *

مهربان من بدریافت حالات بیکاری و پریشان روزگاریهای گرامی ملال کمال بخاطر اتحاد مظاهر راه یافت چون در پی هر نشای خماری و با هر گل خاری توام است این همه افتادگی پاداش اعمال خود باید دانست دران حالت که عروجی داشتند فرق غرور بر فرقدان می گذاشتند و آنقدر خود را فراموش و گم کرده بودند که از پاس مراتب قطعا یاد نداشتند بلند حوصلگان نه در حالت نشای کامرانی از خویش می روند نه از نوک خار ناکامی دل ریش می شوند بهر صورت یکسان و بر یک وتیره زندگانی می کنند و حلاوت عیش و مرارت ناخوشی برابر میدانند زیاده اگر توفیق باشد زهی دولت خداداد و الا کم از مقبول غلام بودن صاحبان خرد و شعور را راه عزت گم کردن است شرح احوال غلام مذکور مسموع افتاده برین منوال است که خواجهٔ دولتمندی غلام داشت مقبول نام باادای حسن خدمت دقیقهٔ فرو نمی گذاشت و خواجه را آن قدر خورسند میداشت که دستش

شیفتهٔ او بود و بکمتر ایام بمرتبهٔ پسرخواندگی نمود بعده خواجه با متاعی نفیس برای تجارت عازم
دیاری شده در سرای بازرگان باربکشی مقبول با آنکه بقائم مقامی او صاحب حشم و جاه شده
بود بدستور قدیم بخدمت پرستی قیام و اقدام می نمود خواجه از راه خوشنودی احوالش پرسید
پیش ازین خوشوقت بودی یا الحال در جواب التماس نمود که هر دو حال یکسان خواجه
بر آشفت و بدست طباخ سرای او را بفروخت مقبول هم چنان که در خدمت خواجه سرگرم
ادای خدمت بود در اینجا هم از پختن و جاروب کشی و رضامندی داشتن مسافران معذور
نماند قضارا طباخ بمرض عمر فرسا ازین سرای فانی درگذشت زنش با خود اندیشید که خواجه
باین مایه حشمتی به قیمت سهلی که این غلام را بیع کرده خالی از حکمت نبوده باشد هر آینه سبز قدم
است بلا توقف بدست گلخن افروزی بفروخت پیش گلخن افروز هم بعادت قدیم خدمات
او بود در مهمات گلخن افروزی و رفت و روب کمابیش پرداختن اهتمام تمام بجای آورد
ناگاه زن گلخن افروز فوت کرد او نیز بر شامت قدم مقبول گمان برده بدست عصاری بیعش کرد
همان قسم که طبع او بود عصار را نیز راضی و شاکر داشت بعد چندی گاو عصار منقطع شد عصار
گوشش مقبول را مالش داده گفت خانهٔ طباخ و گلخن افروز از شوم قدمی تو خراب شد
گاو یگانه مدار او قائم بران بود از دست برد از راه اعراضی مقبول را بجای گاو در جواز
کشی گذاشت چنانچه روزگاری درین حالت بسر برد بعد مدتی خواجه از تجارت اقلیمی
معاودت کرده در همان سرای فروکش نمود زن طباخ را از احوال مقبول پرسید او از
شامت او شکایت و فروختنش بدست گلخن افروزی و از انجا رفتنش بخانهٔ عصار و جواز
کشی ها بجای گاو حکایت کرد در دل خواجه از سوانح این امر سوخت و بخانهٔ عصار رفته مقبول را
دید که بذوق تمام در جواز کشی سرگرم است پرسید که درینخانه با خوشی می گذرانیدی یا در
سرای طباخ یا در خانهٔ گلخن افروز یا درین جواز کشی مقبول بخندید و گفت که در همه جا بیک حالت
بودم حالا هم شاکر و بخوشوقتی تمام می گذرانم خواجه متعجب و متاثر گردید قیمتش بعصار رسانیده

رسانیده او را آزاد ساخت مقبول اغربت اختیار کرد و با ناخدائی بوسیلهٔ دکشن را
خدمتگری بدست آورد ناخدا بر جهاز نشاند جهاز هم شکست ناخدا مقبول را بر تخته نشانده
بر ساحل رسانیده چون از آب بر آمده براه خشکی روان شد بعد قطع منازل به لنگاه بر کنارهٔ
شهری رسید که پادشاه آن ملک قائم مقامی نداشت بدم واپسین وصیت کرده بود که هر که
پیشتر از همه درین جا صبا فرود آید و شود او را بر سر سریر سلطنت جلوس فرمایند قضارا درین
مرز مردم آنجا باستقبالش دویده آورده بر تخت نشاندند و تاج شاهی بر سرش نهادند
مدتی ملک رانی و کشورستانی نمود رعایا و برایا و سپاه آنجا به حسن عمل او راضی و شاکر
بودند از اتفاقات روزگار خواجه بعد تمادی ایام با نفایس و اقمشه بر سبیل تجارت
وارد آن شهر گردید شهری خوش بود متاع های او بالا گرفت پادشاه فرمود تا تاجر را بحضور
آوردند او این را و این او را باهم شناختند اما تجاهل مستحسن دانستند بعد فرو گذاشتن جنس
تجارت و پسند افتادن همه اشیا خواجه باادب تمام معروض نمود که عرضی دارم پادشاه
فرمود بگو خواجه التماس کرد که درخانهٔ من خوشتر بودی یا در خانهٔ گلخن افروز یا در خانهٔ عصار یا
باین خوشحالی که فلک بکام تست گفت در همه جا چه در محنت و چه این سلطنت قسم خدا که این
سلطنت و این همه که درگذشت یکسان و برابر است تو بیا و بر تخت سلطنت بنشین من همان
که بودم در تقدیم خدمت بجان کوشم خواجه گرد سرش گردید و آداب بجا آورده
بعرض رسانید که عطا فرموده توان بخشش نا توان این عدم او تم وجاه و سلطنت مبارک
کند چشم ما نور و دل بد اندیشش تو بی سر و پا د امیدوارم که دستوری مرحمت شود پادشاه
آنقدر نعمت و دولت بخشید که از آز و نیاز مستغنی گردید صاحبا هر که را آفرینش چنین باشد
چرا کارش بالا نگیرد و عروج آخراش رو به نماید زیاده ابرام نه زیبد

* بخدمت میر شریف * سر آمد سرفرازان معنی سلامت
از بی سر و سامانی عجیب سر و کاری رو داده که سرا پا سراسیمگی بهم رسانیده ام و طرفه

سودای در سر پیچیده که یک سر با مال آشفتگی گردیده ام اگر دو خاطر خطوری کرد که سری بسرکار
نواب شریف خان بهادر که بتفضل سروری نخل حقیقی جلتشانه علم ایالت و سروری دوران
سرزمین افراخته اند کشیده آید تا از سر فلک سر افزاید و سر و برگ ایمنی سرانجام یابد و
اوقات بی هیچی بسر رود اما چندانکه سر بر سنگ و سنگ بر سر زدن اجل در آمد سر
براه پذیرفتن سرمایه نداد و راه سر و هم وهم داشت ناچار از سر اراده عاسر باز زده و هم چنانکه
بودم سر بگریبان تفکر داشته دست زد یکسر بر سر راه رفته از سر خود افتاده ام و درین ویرانه
سری چند رهبر سوزنی توقع کشادن سر کلاه مقصود از هیچ سری سر بظهور بر نمی آرد و دام طلبان
از سر بی مروتی فرصت سر خاریدنی نمیدهند و بغایت سرکشی سر بقفایی و پنجه کشیدن در سر
دارند و از صبح تا سر شام شاید و اه و ربی سر می گردند و اصلا از سر پرخاش بر نمی خیزند اگر سر
در پای شان می گذارم پای بر سر گذاشتن از انها و در نیت خدا را از سر ترحم این
ده دستری که در حالت سراسر ملالت سبب وا کرده خبر سری ندانسته سری در تدبیر
بر دارند هر آینه از آیین سری و سروری بعید نخواهد بود * بیت * تو کن را سر و سر را
نه بی سامانی * سر و سامان که دهد بی سر و سامانی را * والا هر چه در سرنوشت نوشته کاتب تقدیر
است اگر سر زود و از سر نمی رود * * بسید عبد الله *

سر دفتر دیوان لطف و دلگرمی از سرد مهری روزگار سر در پناه آفریننده گرم و سرد باشند
اما سر ناچیز نادی که بر سرما نمیرود و از سردی چون افسردگی خاطر کشیده نمی شود و دل سردی بجای
سرگرمی جو نباز به ساخته که رو ود ولی سر بفلک می رساند بر سر بر دی سر تبت که سپر نیز تاوک
انداز ید و توان گرفت و در بر قبائی نی که دی دست برد بهمن و دی زده جامه گرد ده تاب
نبرد توان آورد و ضائی غیر از تن بر ضا دادن نداده ام و شال سیوای بی سر و پائی کشاده
از کجا آرم شب و زانو شاهد یست در آغوش و روز ها چادر ذنب آفتاب بر دوش
هر دو چشم پوشیدن پوشش است غم و غصه روزی فرو خوردن خورش دندان کار

کار او غنون می کند و زبان تکرار این ترانه بجنون می خواند * بیت * کسی مباد اسیر
شکنجه افلاس * که آدمی بسر دار بر زنا داری *

* ایضا * ای سراپای سر و سامان من بی سر و پا سری بسر رفته
که سر بصحرا داده بسرگشتگی گردیده ام و در راه طلب سر و برگ معیشت بسر دویدنها داده ام
و از تلاشش در هر سر زمین که سری کشیدم بقدر سر موی سر رشته مدعا بر سر دست نیامد و
درین ویرانه سری که چستی و چالاکی و حسب جاه یک سر از سر بدر رفته تاب سرگردانی نمانده
* بیت * موی سر گردم سفید و هیچ کارم سر نشد * دست و پائی میزنم اکنون که آب از
سر گذشت * درینولا که سرکشی و بر سر جنگ پا فشردن محمد علی بردیخان و از سر افتادن
سرفراز خان از راه جهل و سرگرانی باده غفلت و خودسری باصلادر رسید و مژده سر
بلندی آن سراپا سرور در قلوب دوستان در سرکار خان مشهور و مسموع گردید از سر کمال
اشتیاق سودای سیر این دیار در سر افتاده چنانچه دیروز پس از سرگشتگیهای بسیار
بر کنار آبادی این شهر رسیدنها سر گردید هر چند در جست و جوی دولت سر انجام روز
بسر رفت اما چون الغریب کالاعمی واقع است راهی بسر منزل آن مقیم کوچه دل و جان
من سراسیمه غم کده بیکسی بردن حاصل گشت * بیت * صد دور بهر ساحت در شهر تو گردیدم
* بهر گرد سر شهری از بهر تو گردیدم * اینوقت که آفتاب از طرف سرگذشته عزیزی از
سر کوی دولت نشان داد همان زمان سر جمله سر براه کاروان کارخانه داد و دهش
محمد سردار در افرستاده شد که کاخ اقبال و سروری دیده یابد انگاه به روی چشم راه سر کرده
بسر خوشی حصول سرمایه انبساط و بدار سراسر جوش و نشاط کلاه سرگردی بر هوا توان
انداخت و با قبال وصال مانند نوید دولت رسیدگان خود را گم کرده سر از پا و پا از سر
نتوان شناخت * نظم * سر سودای من خوش تماشا دارد * مردم دیده بکف ساغر صهبا
دارد * قطره خواهد که در آغوش کشد دریا را * دل دیوانه ما بین چه تمنا دارد *

* رقعه * خدائیکه نور در چشم آفریده آن نور چشم مردمی را چون نور
در چشم محفوظ فضل و کرم دارد و کلفت دوری آن مردم چشم دیده وری نزدیک است
که از خود مردم دور افکند و حسرت دیدار چشم حیران را ابر دو خیره نگاهی زند * بیت * تا گشته ام
جدا گشت از دل جدا نشد * خوابم بچشم و چشم بخواب آشنا نشد * سرمهٔ بینائی چشم یعنی
خط مشکین سواد آن نور الابصار والا نظری دیده را روشنی و چشم را بصیرت کلی بخشید
و دل را خورمی اندوز گردانید وعدهٔ شیرین اراده سیر این دیار و منظور بودن ارزانی
ساختن سواد مراد منتظران ولیداه بعد ایام خزان و در اوایل بهار آنقدر خوشه لیها بار آورد
که بخانهٔ مژگان اگر تحریر کرده شود دو شرح نباید از آن باز چشم در رهگذر را انتظار باز است
دوست نیاز چشم داشت این مقصد سرآمد مقاصد بحضرت او سبحانه دراز چشم بر آن است
که چشم زخم گزارنی بحال من چشم در راه و گوش بر آواز نه بسندد و بچشم پوشی در نگاه افروزی
جمال بر روی منتظران دیدار نه بندد و بعین لطف اگر در راه خود را کحل الجواهر دیدهٔ نگران
سازند و من گوشه نشین را گوشهٔ چشم بنوازند زیاده چشم روشنی بینا باد والسلام
* ایضا * چشم والا نظری روشن باد در ینولا مسموع یافته که بطمع و تحریص
میر نور الله خان بطرف دکهن رفتن مطمح نظر دارند و دوربینی های آن مردم چشم آگاهی بعید
نمود سنگ چشمیهای او بچشم خود دیده ام که روزی با برادر خود برای پشیزی بچشمی درمیان
آورده بود از شرم چشم هم چشمان حذر نکرده می خواست که چشمانش را از چشم خانه بر آورد
مردمان در میان آمدند و مژگان مانند از هم دیگر جمع شدند و برادرش را از پیشش چشمش
بردند و بیرمق و بیسر خوز دکه نور چشم او بود گاهی چشمش بروی سیر چشمی ندیده بوسیلهٔ پس
چون خوش چشمان خود فروش گرفتن چشم از خریداران خود نقد حال می پنداشت و همواره چشم
بر نگاه التفات و ترحم حریفان داشت و اکثر مردم اشراف که در برادرش نوکر بودند
همه گرسنه چشم و بیدل و با هر کس تنگ چشمی و چشم پوشی عین همت او بود و بجان هیچ یکی از

از آنها که چشم داشت بآن ازرق چشم تمام شید و زرق می داشتند نگاه نمی نمود درینصورت
چشم دوخته خوان احسان چنین کس بی سواد بودن از دیده وری بعید ها که بگوشهٔ چشمی
رویش نباید دید * مشو با تنگ چشمان هم سفر گر زندگی خواهی * که رشته هر قدم گم می شود همراه
سوزنها * زیاده شوق دیدنها است والسلام * ایضا * دستگاه دستگیر بها
همواره بر صدر دست و فراخ دستیها بدست آن بالا دست والا همت بادیکدست خلعت
چهیت که بدست محمد زبر دست خان عنایت شده بود بر سر گذاشتم و قامت بادای
آداب بر افراشتم دوشالهٔ سرخ چون می ناب دوشالهٔ گرمی سرخوشی بخشید و از
دست کسالت زمستان وارهانید هر دو دست بالا برده مسئلت گریها نمود که الهی پیرایهٔ دولت
طراز خلعت اقبال آن دستگیر تنگدستان دست از کار رفته باد
* رقعه دیگر * الهی دست آن گرامی کالای شهرستان ایجاد
و تکوین در گردن شاهد مقصود باد بعلت تهی دستی دست بجائی نمیرسد و هرچه دل می خواهد
دست نمیدهد یکدست حیران در از دستیهای چرخ دستان پردازم و بدست بر داد فریاد
و تظلم بلند می سازم * هست یکدست همان سودن دستم لیکن * دست کوتاه مراد دست
رسی نیست هنوز * بهرحال بدست و پا زدن دو سند ادب سرمایهٔ توکل بدست آوردن قصوری
نمیرود پیشتر اختیار بدست مختار یکدست سپرجوهردار بدست رستم خان مرسول گشت اگر
بدست آن جوهر شناس باشد از آئین دل بدست آورده ها دور دست نخواهد بود خان مسطور
از دست گرفته های قدیم آن دستگیر از پا افتادگان و دست از کار رفتگان نسبت کارهای
دست بسته چند انکه از دستش بر آمده است ظاهر درینولا از دست روزگار سرچنگی خورده که
بهیچ دست دستش بدامن دست یابی و دستگاهی نمی توان رسید اگر دست شفقت بر سرش
گذاشته بدستور قدیم در سرکار نواب زبر دست خان صاحب ملازم فرمایند احسانی است
بالا دست بر و دهم بر من والسلام * رقعه *
* زینت *

دل من از دولت خبردارد * دوستی این قدر اثر دارد * مالک دلها گواه است که چه قدر از
مهر فراموشی کارهای آن مایهٔ جان و دل دل بر در بیدلی میزند و سردابی گرم حسرت می گردد
خوشه‌ای از خاطر رمیده و دل خوشی محو گردیده اگرچه از راه یکدلی دل تنگی آئین من دل از
دست داده نیست لیکن چه کنم * مصرع * ز دل تنگی نی نالم دلم تنگ است می نالم * اگر
بهار دلجوئی گل کند و نهال رحم دلی نوبر شود به نسیمی از بوستان دلگرمی مشام دل و جان را
ممنون نکهت ریاض دل پروری فرمودن دریغ نفرمایند والسلام

* رقعه بر تیموری خان * دل نواز از تو از شناسه آمده راحت دل
را ببار آورد و بیدلی را برکنار کرد از دل آزاری های چرخ سنگدل دل از من و من از دل
تنگ و دل تنگی ساعت بساعت در خسته دلی ساختم بید رنگ دل بجا نمانده و خوشه‌ای دامن
افشانده * بیت * ز حال خسته دلم هیچ دل نه شد آگاه * دلیکه بر من مهجور سوخت داغم
سوخت * دل برداشتن از اسباب جهان عمریست که دل نشین افتاده و برخاستن از
سرکوی جست و جوی سر و برگ روزگاریست که در دل نشسته از این پس نشستن من با دل
و دل برگرفتن از دنیای بی حاصل * بیت * خوش عشرت که دل با دل نشینم * مجق حاضر از
غافل نشینم * رسیدن بجائی و گوشه انزوائی قرین دل است اگر سعادت رهبری نماید البته دل
بطرف اله آباد راجع است که در مجاورت مزار تقدس زار صاحبدل دل پناهی که از فیض
بیکنارش دل بمالک دلها آشنا گشته و از خودم ناآشنا ساخته بخوشه‌ای بسر برده شود
توجهی که در فکر دل جمعی من بیدل در دل آن مایهٔ جان و دل است مرغوب نیست مگر اینقدر
سانحی که کفاف وصول سر منزل مقصود دلی تواند بود در دل باید داشت اگر این معنی
صورت پذیر گردد دل بدست آورد نهاز یاده برین نخواهد بود هرچه در دل بود این بود که اظهار
نمود الهی مقاصد دلخواه و هرچه دل می خواهد میسر باد * رقعه *
جان جسم جان پروری سلامت از روزیکه از بر من آرزومند بصد جان چون جان از تن رفته

رفته اند جان کاهیها بکمال رسیده و از دست اندوه دوری جان سوز موجب سوزوگداز گردیده
جان بری از دست حسرت دیدار دشوار و خیریت جان از مر کلفت جدائی بر کنار بحضرت
جان آفرین گرم جانی ها تمنا دارد که صحبت جان فزا باز میسر آید تا جانی تازه در قالب
بی جان من جان باختهٔ هجران در آید والسلام * رقعه *
* مصرع * ای یاد تو روح بروح دهی نام تو جان جان * روزهایکه جان در انتظار مژدهٔ جان
افزای تندرستی و خیریت آن جان این سوخته جان بود جان پرور نامه چون جان بقالب
وصول در آمده دل و جان را جانی تازه بخشید و از راه جان نوازی به تصمیم عزیمت این
سمت آگاه ساختنها قسم بمالک جان که کم از انفاس عیسوی متصور مگر دیده حقا که از یک جان
هزار جان گشته مراتب شکر و سجانه دل و جان به تقدیم رسانید دیده فرش راه انتظار
است و جان بصد جان گرم جان نثار * بیت * بیا ای هجر وصلت مایهٔ شیب و شباب دل *
مهیا کرده ام بهرت شراب جان کباب دل * مصرع * سر تا پایم فدای سر تا پایت *
بنامردی قلم راه بی پایان اشتیاق نمی توان در نوشت و حرفی از این درد حزین در طومارها
نتوان از سر نوشت در طریق طلب پا از سر ساخته دویدن خوش است و زیاده برین
حسرت دیدار هوس است و بس اگر بیمار بجی رنج دوری از سر این از پا افتادهٔ بی سر و پا
دور سازند سراپا ممنون لطف بودن پیش پا خواهد بود پا زهری اثیل بدست آمد
بعد امتحان بالمشافهه بر سرپای مایهٔ راحت و سرور توان ریخت زیاده پای عزت بر اوج
ترقیات باد والسلام * رقعه * * بیت * بپای تو افتادنم
آرزواست * برای تو جان دادنم آرزواست * باشتیاق پابوسی پا از سر ساختن و چون
نقش پا سر در پای آن سراپا اشفاق گذاشتن تمنای من پا فشردهٔ گنج آرزواست لیکن
چه توان کرد که خار بی سر و پائی و آبلهٔ بی برگی سنگ راه و زنجیر پاست ناچار منتظر پای دامان
فرصت مانده ام بسکه آتش در زیر پا دارم می خواهم که پا بر سر هوا نهاده در هوای سیر کوی

دار السرور دلهای شوق مملو هم پای باد صبا چون آب روان گشته خاک آن یار را سرمهٔ چشم
مراد ساخته شود اگر پای اعانتی در میان آید به پامردی همت گرامی پایه به آسانی راه طلب را به پایان
توان رسانید و به پای دیوار دولت سرا سری باید کشید زیاده از پامالی حوادث روزگار
محفوظ بوده بر پا و پاینده باشند

* رقعه *

* شطرنج غم عشق تو پنهان بازم * شاید که ببیند رخ من بر رخ تو * در عالم تصور مشغولی مشاهده مستغنی از حضوری بودن و توقعیت غایب بازیها عالمی دارد لیکن فرزین بند حرص و هوا را شکستن و بیدق خاکساری بمنصوبهٔ درست پیش بردن کار شاطران کار آگاه است تا از شه چال پادشاه خود را حیران بساط روزگار سازند و از فیل بند حریف شیطان کار خطره بخاطر نیاورده دو اسپه در راه طلب بتازند اما غیر از غفلت بد رنگ و تامل از پیش شیطان دل دور ساختن شرط بینائی و غور در محافظت بازی از کمین مهرهای عیاران دغل شعار دانائی پس از وصول منزل و حصول صفای دل اگرچه چون پیاده که فرزین شود به راه کجروی از طرق شرع ترود در این صورت از مات ممات برد دستبرد شاطران بهانه جو در کنار حفظ و بر کنار از ناخوشنودی کردگار توان بود هر دو رمات کردن و غصه مات شدن یکسان دانستن کمال و علامت است و رخ برتافتن از غیرت سهام غیبت

* رقعه *

بر بساط روزگار بازی آن زیب بساط همواره غالب باد دیروز مسموع شد که ندیم پادشاه و وزیر بعطای خلعت و جواهر و اسب و فیل سرفراز گردیده اند دوستان دوستی دوست را رخ از شادی بر افروختن رو نمود منت خدا را ایام نوال که هرچه از آثار رشد و ارجمندی بر ناصیهٔ حال آن بلند طالع لامع بود در این خجسته زمان به وقوع در آمد اوتعالی جل شانه روز بروز ترقی عمر و دولت عیشه ساز د و از خداع حریفان ناتوان بین که در کمین خواهند بود و پر حذر باشند و بمنصوبهٔ رسا آنها را مغلوب ساختن در پیش نظر دارند و فرزین بند تدبیر نوعی قائم سازند که فیل بند سعی خود شکسته و بیازی شان شکست درست سر زند تو شود که مانند پیاده فرزین شده راه

کجروی در پیش نگیرند و از دست دغل شاطران پر فریب الزام مات نخورند بر این دو مصرع خواجه حافظ شیرازی را وظیفهٔ اوقات خود باید ساخت * آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است * با دوستان تلطف با دشمنان مدارا * والسلام

* ایضا *

بر بساط روزگار از جوان احسان بیکران ایزد منان بشتری مرزوق باد از روزیکه پادشاهی تخت و تاج و زینت به تدبیر در کفیر نعمت خاندان اکبری در فراهم آوردن مخالفان که آهنگ است از ساز و برگ بازگاری یکدست دست کشیده به دغا بازی شب و روز بر سر نیرنگ از آید و پایه ارتفاع ممالک بی جبر و بغارت شهر و ده خیره سر باری بی مبر ابتر ساختن شرط همت اوست و نگارش نامی د عدالت بپرداختن نهمت او در هم برهم کردن افراد گنجینه و دفتر چون افراد گنجیفه گوئی دست افشار نیست که بر سر دست دارد و به جمع کردن سیاه کاران و بد بازان از اقارب مانند عقارب و سباع بنده ای عیب کار نیست نادر که بر روی کار می آرد و در تقسیم چون لئیمان غم مهمات و همه سر فرو را نجو کشیدن و به عیاری دزدیدن و ورق آفتاب را بایکه و غلام بر روی بساط افکندن و به حکمت سر کردن بد طولی دارد و نقش سفید باز و سرخ بدل نمودن و بانه که هر کس غنیم زیاده از حد بر در سماجت زدن و غلامی بجا آوردن را طراز قماشش ریاست می پندارد و ترکان از غایت فرومایگی شمشیر بیازار می برند و بعدم اجرای برات جامه بر تن میدرند و زیر دستان مظلوم هر زیر دستی او بنده و زبردستان لعنت گر خود پرستی او دلهای ارباب آبرو و حمیت از دستش گرم آه سرد کشیدن و فردی از افراد انسان را از چنگش روی رهائی ندیدن کسیکه بر پشتش نشست بکام یابی برخاست و هر که زر در سفره اش نهاد خوان زر و سیم برداشت کمبران را کم میدهد و بیشبران را بیش به غفلت سوخت کردن حکم کار اوست و از بی خبری هم رنگ خناس بودن شعار او تا آن غلط خود را از اهل استعداد طامع است و از بی صبری خیالات خام را جامع از ریش خند خلال مکافات اعمال

اصلاح روانی خداداد بزن فعمایش که خوگر است هوای مردم بزم با اهل رزم سر بر می آرد

* بیت * وزیری برچنین شهریاری چنان * جهان چون نگیرد قرار چنان *

* رقعه * امیدگاه عم خوار سلامت بعد گذارش ما وجب علینا

مشهود ضمیر مهر آگین داشته می شود الحمد لله والمنة که جلوهٔ خیریت اطوار پیرایهٔ گلشن حیات است از وقایع دولت زمانه ثمرات نخل امید هم بدان قدیم شعور خاطر نیاز سمات است جواهر آبدار نصایح که در سلک رقم اشفاق منسلک شده بود زینت افزای گوش و گردن شاهد خرد گردید الحق سررشتهٔ موافقت با زمانه مخالفت گوش و قناعت به نیش و نوش از دست ندادن سجیهٔ مرضیهٔ اهل دانش و هوش است هرچند اینکس از پیرایهٔ عقل معاش و معاد عاری نیست اما بدستور ابنای روزگار گرو کردن و خوردن و برای خور دیگران گذاشتن و بدنامی بخل بر خود روا داشتن قرین خاطر ندارد الحمد لله علی ذالک دیده و دریافته روشن باد که از انواع انسان و حیوان هیچ یکی از اناث و ذکور چه بینا و چه کور و وحش و طیور چه دام چه نخجیر و مرغ و ماهی و مار و مور در فکر روزی بی شعور و مصدر قصور واقع نشده لیکن بیش و کم و کمی روزی و زیاده در کف اختیار رزاق مختار است لازم رضا طلبی آنکه در وقت تنگی خود را کم ننماید و از کمی بر در اضطرار نزند در هر دو حال محو تسلیم باشد و تا مقدور شکر را ادا و قات بسر برد و عمری در جستجوی جاه به بیحاصلی رفته و روزگاری در کام جوئی بناکامی گذشته آخر چون معلوم شد که بیش از قسمت و بیش از قسمت خواستن از بی صبری است منتظر نیست و راضی به قسمت بودن مستحسن افتاد بگفته خواجه حافظ شیرازی *

بدرد و صاف ترا حکم نیست دم در کش * که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است *

صبوری چندگاه ضرور زیاده زیاده است

* رقعه *

هر خوشی کیفیت نشاط افزای صهبای صاف احسن تکاملت رنگین رقیمه خمخانهٔ معنی آن چراغ خانهٔ عبارت طرازی دلهای محبت قرین را چون شب درآورد به موزونان مضامین دلکش

در سایهٔ سواد سطور بس آرمیده اند نگارخانهٔ نگاه افروز بهار گر خوانده شود جا دارد ز دیر خانه کعبه که حی الامکان در تلاش مکان قابل فروکش آن باشد مکان گردید تصویری بر نیست و دو بهم رساندن قصر کوهی سعی و راز دور میان آمد معدوم هرچند خانه بخانه در شهر گردید لیکن خانه که بشایستگی ممکن آن خانمان بوده از محبت توانمند در صفا خانهٔ خاطر رونق نمود از آنکه هرکار مکانی نیست که خالی باشد و الا خانه خانه بود هنوز کاخ دماغ از هوای تلاش خالی نیست کاش جای دست دهد که مختصر باشد که معنی شرف الامکان بالمکین صورت تواند پذیرفت

* رقعه * آب گوهر والا گوهری سلامت بعد گلهای سرشتهٔ احوال

در پیهم بحر محبت لالی گوهر سنگ بگوش رسیده باشد که از ناملایمی روزگار سینه چاکی سخت کشیده و بیزرگی و صعوبت ایام به رنگ دلش داغ افسردگی گردایده مصداق سنگدلی سنگین پیک باصدف حال آن در پیهم چه کرد و الماس گوهر شناسی آن به گوهر بر سر وقت آن اسیر سلک بیقدری چه بلا آورد چند انکه گوهر دلان صاف مشرب باب و تاب گفتند اما دل چون سنگش آب نشد و هرقدر که غواصان تدبیر در لجهٔ سعی غوطه زدند گوهر سودی بکف در نیامد شور داوری از شرع نا بجرب رسید و دکو و دلهاسر فلک کشیدند اما گوشی گرم نشد و دانی به سوختن بیچاره بهرطرف که گریست کسی تنگریست سنگر بطبع نفع خود مرهم اختلاط بر جراحتش بکار برد که در روح آن مجروح از درجک قالب عنصریش بر نیاید یک جهد خاک بسر دنیا و بهشت و آب در چشم تر و آتش در جگر دست از زندگی شسته دلی سوخته دستگیری بالادستی صاحب انصاف بود و حباب وار دهه بند سرگردانی مانده لیکن به پستی طالع از اوج بالا پرید ما قطره مانند بخاک ناکامی افتاده چندانکه گرداب و اد و نشستگی نمی آسود و موج گرداب پیچ و تاب می نماید لیکن غیر از شکستی از هیچ جهتی رونمی نمود آخر الامر جوهریان والا دستگاه شهرستان آشنائی بجناب مستطاب نواب والا نور پالای بلند مرتبت رای بهادر نواب بهادر جوهری بعرض در آورده و خردی از مسودات شعر و انشا بسلک

نظر آن دشخوار پسند گذراند بذ درجهای آن بستان کرم و احسان نقصان پذیرفت چنانچه بکمر فرصتی بباد شرط مسامحت آن ناخدای فیاض دو روز زورق اضطرابش بساحل مقصود رسید و از کشاکش سلسلهٔ تظلم بوسیلهٔ موزونیت روی رهائی دید * بیت * کی پس بعالم پناه سخنور * صدف را بود مهره پشت گوهر * عمری بسر رفته که دلی برای دریافت لطف شفقت نامه * مصرع * چو مفلسی که طلبگار گنج قارون است * حیران گردباد پر ترصد وانتظار است هرچند واسطهٔ عدم ظهور پرتو می نارسائی خود دم که اعتراف بآن ناگزیر دو گلوسوز طبع انکسار وضع است مخمور خاطر پرخطر من از خاطر خطیر رفته گردیده لیکن پر تواند از ضمیر منیر خواهد بود که چون دراز نوشتن اندیشه مدارا و وقت که بقدر کفایه بها بر زبانها بود زمام صبر از کف می ربود از گرانی زمانه و ارزانی شرح نوکالی من شد که دولت حضور را از دستم برده و خاطر حرمان این سعادت جگرخراش شده دلالاجی عذرخواهش اماد دست * و بیت * از دامان آمرزش گناه بی گناهی که از طراز آستین کریمی است کی کوتاه می تواند شد * محال است این که بعد از مرگ هم دست از تو بردارم * که گر من خاک گردم گرد دامان تو خواهم شد * هرچند عند الانصاف در روکش بهنای مسافت سخن بیهانی توان بود لیکن در عالم سرخوشی و رضاپرستی غیر از آنکه بکی بجناب حسنات آب و بدی بجانب خود نسبت داده شود زبان بچون و چرا و لب بماجرا کشودن کجا قدرت نفس درازی و کوامکان دم زدن و نکته سازی نمودن * بچندین ناقبولیها امر از رنگ قبولی ده * چه شد گر ناپسند افتاده ام یا رب پسندم کن * دلاسا نامهٔ سراپا تسلی رسیده دل بی تاب را از افسردگیهای یاس مناص بخشید درشان خود آیهٔ رحمت دانسته ممنون الطاف گردیدم در این حالت بهر که التفات گرامی کام زهرآغشته اندوه و تشویش داشتم لطف دلجوئیها دریافته بر خود بالیدم نگارش یافته که محال ذوالفقار جنگ که در بنولا بنواب والاجناب شهامت جنگ تنخواه شده بطریق سپرد یا امانت یا تعهد برای برخوردار عنایت علی خان باید گرفت این معنی بارها جزاج باب اظهار رفته سپرد و امانت منظور نیست گر

تعهد قبول دارند از تعهد و خرج متصدیان بزودی باید فرستاد و تدبیر کفالهٔ ساهو کاری نیز ضرور اگر زود جواب این مقدمه برسد بهتر در بنولا مژدهٔ بحالی خدمت محال سابق بحال خیرسگال جمعیت کمال بهم رسانید الهی مبارک شود ثروت و اقبال باد

* رقعه * ایما شده که در بنگاله هرچه از فواکه پیدا می شود مفصل بر نگار و لهذا اظهار می یابد که بادام و کشمش و سیب و ناشپاتی و به درین ملک نایاب و رنگتره و انگور در خواب هم کسی ندیده باشد مگر انبه و اناناس و کونله و کیله در نهایت درستی مزگی آشنای ذائقه گردیده مرانبه این جا را یک تحفگی و صد رنگ دل چسبگی دارد خصوصا انبه که بوزن تا یک و نیم آثار و بحلاوت و بی ریشگی ریشه در دلها میدواند و اناناس هم دو قسم می شود یکی کلان و آن نهایت که در ملک شما خورده شده دویمی که خورد است آن را کونله اناناس می گویند خوب و شیرین تر و بوی خوشی در دماغ میرساند و کونله گوئی عذوبت و خوش مزگی از کونله های دارالخلافت می برد و کیله چند قسم است اما مال هوگ و انوپان و مرتبان و چینیا مقبول اهل مذاق است کمرکه درین دیار بکمرنگه مشهور است ترش هم خورده شده اما آنکه شیرین است بنهایت پسند ذائقه در هیچ شهر کمرکه شیرین نمی شود [illegible] اگرچه هست لیکن عام نیست کنار هم خوب می شود اما در بازار نمی آید جامن همین حکم دارد و سرده و خربزه سابق مطلق نبود نواب شهامت جنگ مرحوم مغفور ریزه و راز دارالخلافت شاه جهان آباد طلبانیده داروغه و مشرف و پیاده ها مقرر کرده فالیزها کاشته بود حالا هم صاحب صوبه درین امر تاکید بکار می برد دیاری می شود اما لیاقت پسند اهل مذاق ندارد و تربز بسیار است کیسر چون سر برهنگان بنگاله موی پریشان در کوچه و بازار مسرجل درین جا سفری انبه نام یافته آنقدر غربار اهم میسر است توت بسیار کم بیشتر درختانش دهقانیان می کارند و به برگهای او کرم پیله ها می چسپانند و ابریشم برمیدارند ثمرش نه خوب لطیف می فروشند و امره بریست ترش که بکار چشنی می آید و اچار هم می سازند و هم در میان

دال و ترکاری می اندازند ترکاری هرچه دیگر جا می شود اینجا هم است چیزیکه هیچ جا دیده نشده
کگر دول است دو پیازه و قلیه گوشت به ازین بیشت زیاده چه نگاشته آید

* رقعه * صاحب جوهرشناس سخن سلامت درینولا انشائیکه
برای افاده طفلان و انتفاع مبتدیان به تصنیف در آورده دستور الانشا نام داشته شد
خدمت ترسیل میدارد بچشم خریداری دیده هرجا که اصلاح طلب باشد پیراسته نسخهٔ آن طالبان
این فن عنایت باید نمود اگر تمام بی ربط و خالی از لطافت سخن باشد اخفا کردنش بهتر
زیاده چه تصدیع دهد

* رقعه * مهربان برادران
سلامت نسخهٔ دستور الانشا که درین روزها بموجب رضای خاطر دریا مقاطر بندگان نواب عالی
جناب خداوند نعمت صاحب فضل و کرامت نواب معز الملک مفخر الدوله فدائی خان بهادر
اشجع جنگ دام اقباله دامت ظله به تصنیف در آورده ارسال یافت نیک باید نگریست اگر حق
قبول دریابد و لطف پسند حاصل سازد هرکه نقلش طلب نماید دریغ نرود غرض از فائده
برداشتن مبتدیان و صبیان است

* رقعه *
از احقر یار محمد قاید از سلام بشوق تمام قبول شود مسموع شد که آن مهربان میل خاطر با نشا
دارند و دقت پسندیها بیشتر نگاه می برند لهذا این نسخه را که درین ایام صورت تصنیف
پذیرفته فرستاده شد اگر پسند افتد بهتر والا اصلاح واجب دانسته مربوط باید ساخت و
باز پس باید فرستاد که برطبق کم و زیاده ساخته آن مخترع این فن درست نموده طالبان
نقلش ارزانی شود زیاده جز سلام چه برنگارد

* ضابطهٔ سیاق هندسه *
بعضی ضوابط سیاق از نسخهٔ خلاصة السیاق بانتخاب در آورده باختصار بسیار
درین دستور الانشا ایراد می یابد معلوم ارباب فهمید باد که کسب سیاق از جمیع اکتساب
بالاتر است کاملان این فن بدرجات اعلی و مراتب وزارت میرسند و صاحبان کسب
های دیگر در هر حال محتاج این اهل هنر می شوند هر آینه انتظام امور دنیا بکل الوجوه منوط

منوط بدانست معنی سیاق در لغت روش و در اصطلاح استادان این فن روش حساب
است در قلمرو هندوستان از زمان قدیم نویسنده های این فن هندی نویس بودند دفتر
همه بخط هندی می نوشتند تا زمانیکه سلاطین از ولایت آمده پادشاه شدند با آنکه وزرا و امرا از
زبان و خط هندی آشنا نبودند اما بدستور قدیم اهل دفاتر همه بخط هندی می پرداختند و حسابها
بر بیاض حساب که آن را بهی می گویند می نگاشتند هرچند نویسندهای فارسی از ایران و توران
و دیار دیگر به سرکار سلاطین و خوانین نوکری شدند و بکار خدمت قیام می ورزیدند اما دفتر فارسی
رواج نمی یافت از ابتدای سنه ۵۸۳ پانصد و هشتاد و سه هجری که رای پتهورا مقتول شد
و سلطان شهاب الدین غوری مظفر و منصور شده بر تخت خلافت نشست و اسلام
رواج گرفت تا چهارصد سال دفتر هندی در عهود پادشاهان مسلم نیز در هندوستان دفتر هندی
بود در عهد حضرت ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه شیخ ابو الفیض فیضی تخلص که در حساب
دانی و دقایق سیاق یگانهٔ عصر بود نسخهٔ لیلاوتی را که در مشکلات حساب هندسات و ضرب
مرکبات در مرکبات مشهور است از هندی بفارسی مترجم نموده مرتقی مدارج علیا گردید هم دران ایام
ملا بدل خان مشهدی و خواجه شاه منصور شیرازی و خواجه علابیگ قزوینی و خواجه نظام الدین احمد
بخشی و دیگر مردم که در قواعد و قوانین نویسندگی و ضوابط سیاق دستگاه درست داشتند
تلاش بسیار کردند که دفتر هندی را بفارسی نموده مشمول عواطف پادشاهی شوند لیکن این معنی
صورت نگرفت آخر الامر راجه تودرمل وزیر اعظم در سنه ۲۸ اکبری مطابق سنه ۹۹۱ نهصد
و نود و یکم هجری دفاتر هندی را برهم زده دفتر فارسی مقرر کرد و به دستور و آئین اهل ایران
مدات و الفاظ و رقوم اعداد عربی قرار داد و بحرران و نویسندگان کارگزار و
محاسبان و مستوفیان فهمیده کار بردفاتر معمول ساخته بهی موقوف کرد و نگاشتن
حسابها بر افراد مقرر گردانید از ان زمان در صوبجات و پرگنات و قصبات و قریات از
بالوجات و سایر جهات و کل جبوبات و وجوهات که بدیوان اعلی و دیوانیان جزو امداد

کروریان و نوبداران تعلقه دار و آن را باصطلاح ارباب دفاتر ارباب الحال گویند و نیز در
تمامی کارخانجات و جمیع اخراجات که بمیرسامان و بیوتات حضور و صوبجات متعلق است
آن را ارباب التحاویل نامند و در امور مناصب و مواجب سپاه و طلب تنخواه که به بخشیان
عظام و انتظام بخشیان عساکر کرام رجوع است و دیگر معاملات دفتر فارسی روز بروز
رواج گرفته و نویسندگان والادانش در سرانجام امور انواع پرداخت و طراحی نموده
کارشناسی و دقیقه سنجی بظهور می رسانند و مستوفیان باریک بین به تحریر محاسبات و اخذ
مطالبات معامله فهمی و موشکافی می کردند در بدایت حال که دفتر فارسی مقرر گشت نویسنده ها
اکثر ایرانی بودند لیکن بهمه دقائق نمی توانستند رسید بعضی اهل هند هم در صحبت آنها این
فن را آموخته شدند در آن وقت متصدیان کار بتلاش تمام نویسنده ها بهم می رسانیدند و
مراعات بسیار پرداخت احوال می نمودند چون اهل این پیشه عزت و وقار و رفاهیت بسیار
یافتند اکثری از هنود این کسب آموخته شدند خصوصاً قوم کایته که در هند نویسنده قدیم همان
قوم است درین علم زیاده تلاش کردند چنانچه در اکثر بلاد هندوستان این قوم شهرت
بسیار دارند مگر در حدود پنجاب و ملتان قوم کهتری و غیر ذلک نویسنده ها هستند و از آنجا که در
ایران نویسنده را خواجه خوانند بهمین سبب این لفظ و معنی دانسته نویسندگان هنود را نیز خواجه
گویند درین جزو زمان از بسکه هر کس و هر قوم این فن آموخته اند بسبب کثرت بیکاری
نویسنده ها شده و کار بجائی رسیده که تا کسی و کاه فروشی بتلاش تمام بهم می رسد و نویسنده
اگر یک مطلوب باشد صد کس رجوع آرند و برای نوکری سگ لکی و سماجت از حد می گذرانند
در حقیقت بی اعتباری و بیقدری بکلی است که درین فن ناقص باشد و بر رقم و هندسه مطلع
شده و حسابی چند آموخته اند و قابلیت سیاق و علم حساب و پرداخت کار و ضوابط امور آگاهی
ندارند و تخته دوات برکمر و قلم بالای گوش گذاشته خود را نویسنده قرار میدهند و آنکه بمقتضای
کمال عقل و دانش بر تمامی احکام و قوانین سلطانی و جمیع قواعد دفاتر و ضوابط دیوانی

دیوانی و همه کارخانجات بیوتات و میرسامانی و همگی امور استیفاده و سررشته بخشی گری و
داغ و تصحیح و حساب واهمای مناصب و تنخواه جاگیرات و کل محاسبات و معاملات
و کاغذ پرگنات و دقایق حقایق سیاق و پرداخت کارهای رسائی دارند در همه جا معزز و
محترم و ممتاز و محل اعتماد می باشند خصوصاً کسیکه با این همه صفات موصوف بوده پرستی و
پاس نمک خوارگی و دلسوزی و نیک خواهی آقا متصف باشد و دست پست و خاین و
طامع و غیر متدین نبود حکم کبریت احمر و لعل سفید دارد و هر آینه کارهای خداوندنعمت آن بالا
گیرد زهی دولت سرکاریکه در آن قسم متصدی خداپرست حق شناس بر سر کار بوده باشد
خداوند هم قدر او را باید که شناسد و روز بروز احوال پردازیش بمراتب علیه رساند
که خدمت گذار بهاء تقدیم امورات خداوندی شگفته دل و جلدی در حسن تردد و ذات و
کفایت سرکار خداوندنعمت خود بجان و دل کوشش موفور بجا آورده بعلت بی جاه
عرف غبن پیشهٔ خود نسازد که هر آینه دوائی هر دو جهان است رقم هندسه

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معه معه معه لعه له اله عله مه
للعه صه ره معه مه لعه لعه العه
علعه سلعه للعه صلعه رلعه معلعه سلعه لعلعه
ما ما ما ما ما ما ما لما ما الف کف کف الف
کف سکف کف سکف لعکف جف عف
سف للعف صف سف معف لف لعف لک
دو لک سه لک للعه لک حه لک سه لک معه لک سه لک
لعه لک عه لکا عه لکا سه لکا للعه لکا صه لکا سه لکا معه لکا
سه لکا لعه لکا لکرور دو کرور سه کرور للعه کرور حه کرور سه کرور
معه کرور سه کرور لعه کرور ارب کهرب نیل پدم سنکه جلبه انت پده

* در بیان عشرات و مئات * از برای عشرات و مئات و الوف و غیر آن رقمی دیگر مقرر کرده اند تا ده ترقی این اعداد صفر است که یکی را به ده میرساند و ده را بصد و صد را بهزار و هم چنین مرتبه بمرتبه متصاعد میگردانند یعنی ماقبل صورت یک صفر گذارند ده گردد و دو صفر گذارند صد شود و سه صفر گذارند هزار شود باید دانست که در شمار مرتبه مقرر گردانند و الا احاد ثانی عشرات ثالث مئات و رابع الوف هم چنین مرتبه بمرتبه زیاده می شود چنانچه یازده هزار و یک صد و یازده را بدین نمط نگارند * ۱۱۱۱۱ * چون عددی در مرتبه خود قایم نباشد آنجا صفر گذارند یعنی یک هزار و یازده را بدین آئین بر طرازند * ۱۰۱۱ * اسم عدد در عربی * احد * اثنا * ثلث * اربع * خمس * سته * سبع * ثمانیه * تسع * عشر * عشرین * ثلثین * اربعین * خمسین * ستین * سبعین * ثمانین * تسعین * مئات * الف * بیان مضروبات اعنی پهاره * اگرچه مضروبات بسیار است که تفصیل می خواهد اما برای نمونه باختصار نوشته شد صاحب هوش را این قدر کافی است

مضروب فیه

مضروب

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
٢	٤	٦	٨	١٠	١٢	١٤	٦	١٨	٢٠
٣	٦	٩	١٢	١٥	١٨	٢١	٢٤	٢٧	٣٠
٤	٨	١٢	١٦	٢٠	٢٤	٢٨	٣٢	٣٦	٤٠
٥	١٠	١٥	٥	٢٥	٣٠	٣٥	٤٠	٤٥	٥٠
٦	١٢	١٨	٢٤	٣٠	٣٦	٤٢	٤٨	٥٤	٦٠
٧	١٤	٢١	٢٨	٣	٤٢	٤٩	٥٦	٦٣	٧٠
٨	١٦	٢٤	٣٢	٤٠	٤٨	٥٦	٦٤	٧٢	٨٠
٩	١٨	٢٧	٣٦	٤٥	٥٤	٦٣	٧٢	٨١	٩٠
١٠	٢٠	٣٠	٤٠	٥٠	٦٠	٧٠	٨٠	٩٠	١٠٠

اگر احاد را در احاد ضرب کند تا عشرات احاد است و احاد را در عشرات ضرب کند عشرات است یعنی اگر دو را در دو ضرب کرده شود چهار گردد و اگر چهار را با ده ضرب کند چهل شود و اگر عشرات را در عشرات ضرب کرده شود مئات گردد یعنی مضروب بست در بست چهارصد می شود و اگر عشرات را در الوف ضرب کرده شود حاصل آن عشرات الوف باشد و اگر مئات را در مئات ضرب کرده آید حاصل آن ده هزار گردد و در ضرب الوف در الوف از هر یک ده لک شود * طریق میزان * بدانکه میزان بر دو نوع است یکی برین نمط که احاد تفصیل را بشمار در آورده جمع نموده عشرات سازد و هر قدر احاد که سوای این عشرات زاید بماند آن را ثبت کند و عشراتیکه ازین احاد جمع شده با عشرات دیگر بشمار آرد و از آن مئات نماید و این مئات را با مئات دیگر شمار کرده میزان کل کند احاد عشرات را مابعد احاد و احاد مئات را ماقبل آن و احاد الوف را ماقبل آن باین

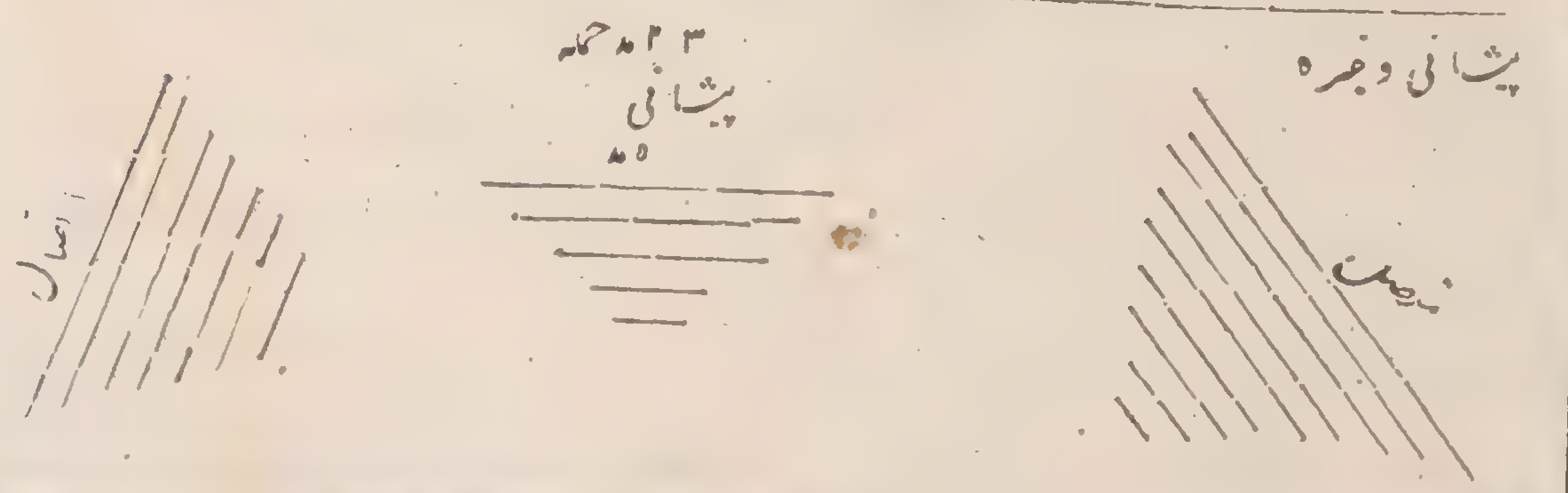
طور نوشته مرتبه بمرتبه جمع گرداند دوم زنجیره و آن بدین آئین اولا احاد را شمار کرده قدر آن را بنویسد بعد از ان عشرات بشمار درآورده جدا برنگارد پس ازان مئات بعد الوف شمرده جدا جدا بتحریر درآرند از اقدر را احاد و عشرات و مئات و الوف که علیحده علیحده نگاشته بود بشمار درآورده یک جانماید و مرتبه بمرتبه نوشته جمع نموده میزان کل کند و این طرز از طرز اولین خوب است که از سهو و خطا مبرا شود چون انسان جایز الخطا است اگر در نوشتن سهو و خطا بعمل آید لازم است که بی مقابله بفرزند هد * بیاله بندی * و این لفظ هندیست یعنی بمراعات حروف تهجی آسامیها که بر اسم شان الف است اولا بنویسد بعد از ان آسامیهای باء و تاء و دیگر حروف را بقلم درآرد عبد الله را در حرف الف و محمد بیگ را در حرف باء و عبد الملک را در حروف میم و محمد صالح را در حرف صاد برنگارد و حروف تهجی نزد ارباب حساب بست هشت است و ورق داغ کند یعنی بر افراد اوراق شمار ثبت نماید چه اگر نسخه درهم برهم گردد مطابق شمار باز مرتب توان کرد و این اختراع نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوق است و علامت ختم سواد نیز و راست تا دیگری چیزی نتواند نوشت

بیان طرز تحریر حساب معه آسامی مدات و تعریف آن چون نگارش حساب فارسی بر افراد مقرر شد و بر فرد ضابطه چند بقرینه مدات بطرز اهل ایران قرار داده اند هر فرد را دو ضلع و چهار رکانه و هشت را نیم رکانه و شانزده را ربع رکانه مقرر کرده اند مدی طویل که بر تمام عرض فرد نویسند آن را پیش نامند و بعد از ان نیز و نصف مد فرد را اضلاع و نصف آن را رکانه و نصف آن را نیم رکانه و نصف آن را ربع رکانه خوانند و مدیکه از رکانه اول بر کند تا یک و نیم رکانه نهایت دو رکانه آنرا حشو گویند و آنچه مهنا کردن ضرور شود آن را در حشو نویسند و باقی را در بارز نگارند و هرچه بالای بارز در گوشه راست نویسند آن را المحرف خوانند و مدیکه درمیان هر دو ضلع در عرض قدری از یمین و یسار کم کرده نویسند آن را گوشواره خوانند و گوشواره آنست که پایان تفصیل بوده باشد و حشو آنست که مقسوم بالذات نباشد و خالی از

از فائده بود و بارز آنست که مقسوم بالذات بوده باشد مثلا پنج نفر مزدور باجره کاری سرانجام دادند و ده تنکه اجوره یافتند پس نفران را در حشو و مبالغ را در روزنامچه جهت مجرا دادن تحویلدار مقسوم بالذات است بارز نویسند و نامهای مدّ مصطلح اهل سیاق همه بدینگونه است

پیش ——————————————
ضلع —————— ——————
رکانه ——— ——— ——— ———
نیم رکانه —— —— —— —— —— —— —— ——
ربع رکانه — — — — — — — — — — — — — — — —
حشو —————— —————— بارز
همه نفر مزدوران باجره کاری
ع
فی نفر
ـ

محل ثبت حشو همین است و محل ثبت بارز وسط و محاذی یکدگر و بارز را فروتر از حشو نگارند موافق محل بر فرد اول نسخه پیش را بنویسند و بر افراد دیگر در پیشانی بر سبیل گوشواره بقلم درآرند و مدات سابقه که عمل آن بر افراد دیگر آید ترتیب کند سر ورق را پیشانی گویند و گوشه چپ آن را اتصال و گوشه راست را متصل خوانند و در پیشانی از پنج مد زیاده ننویسند و اگر مدات بسیار باشد تا هفت مد در طغرای پیشانی جانب چپ و اگر ازان هم زیاده بوده باشد تا نه مد در طغرای جانب راست نویسند *



* در بیان اصطلاحات سیاق * منفرده در لغت تنها و در اصطلاح نویسندگان جمع را گویند
* من ذلک * در لغت ازان جمله است و در اصطلاح جمع کردن پراگنده * صیغه * در لغت
بوته را گویند که دران طلا و نقره گداز ند و در اصطلاح وجهه را گویند * ضلع * در لغت طرف
و در اصطلاح نصف ورق را خوانند * بابت * در محاورات دو معنی است یکی آنکه
چنانکه گویند این است از بابت فلان دیگر به معنی دفعه چنانچه گویند بابت از ابواب اعنی
دفعه از دفعات صیغه نامند * ضمن * در لغت اندرون را گویند و در اصطلاح ضروریات حساب
مثل تاریخ و اسم اعداد و محال که در سند زمین ایه و دیگر اسناد نگارند * محرّف * انچه
بعد درست شدن کاغذ در کناره نویسند متفرقه * غرض تاریخ حرف اول * حسابی که عامل
دران عذر نداشته باشد * حرف ثانی * که عامل را دران سخن بوده باشد و زنجیره نوعی
است از میزان که در دقایق مذکور دیده * نسخه * در لغت نقل و در اصطلاح کاغذیرا
گویند که جامع باشد بر حقیقت کل * سیاه * در لغت مسوده است و در اصطلاح مسوده روز
نامچه * جنبه * دو معنی دارد یکی صیغه دیگر حقیقت شی یعنی انچه ازان شخص مخصوص باشد چنانچه
گویند وجه برات آن شخص * مجمل * در لغت جامع مفصل است و در اصطلاح نوع کاغذیست
که شامل باشد بر حقیقت موافق جمع بندی و سیوای جمع بندی بر سبیل اجمال * دیوان *
لفظ عربی است دفتر را گویند چنانچه مشهور است که امروز روز دیوانست یعنی روز دفتر
است * یادداشت * آن را گویند که حفظ آن مقدم باشد بر مطالب دیگر
نام تاریخ ماه های شمسی مع نام ماه های مذکور شرح آن که مهتم آن را از کتاب برهان قاطع وغیره
بسبب اختلاف عبارت نسخه مصنف تصحیح نموده * ارمز * ۱ * بهمن * ۲ * اردی بهشت
* ۳ * شهریور * ۴ * اسفندارمذ * ۵ * خورداد * ۶ * مرداد * ۷ * دیباذر * ۸ * آذر *
* ۹ * آبان * ۱۰ * رشن * ۱۱ * ماه * ۱۲ * تیر * ۱۳ * کوش * ۱۴ * خور که آنرا دی مهر
نیز گویند * ۱۵ * مهرگان که آنرا مهر نیز گویند * ۱۶ * اسروش * ۱۷ * رشن * ۱۸ * فزور

فروردین * ۱۹ * بهرام * ۲۰ * رام * ۲۱ * باد * ۲۲ * دیبادین * ۲۳ * دین * ۲۴ * آراد
* ۲۵ * اشتاد * ۲۶ * آسمان * ۲۷ * زمیاد * ۲۸ * مار اسفند که آنرا مهراسفند نیز گویند * ۲۹ *
انیران * ۳۰ * روز * شب * اول ارمز بگیر و بهمن و اردی بهشت * بعد ازان شهریور و اسفندارمذ
خورداد دان * چونکه مرداد و دگر دیباذر روز آید در شمار * آذر و آبان ورشن انگاه ماه
و تیر دان * کوش کن دیگر که آید گوش نام دی بمهر * هست این تا نصف به مهر و سروش
است بعد ازان * رشن و فروردین همیدان دیگری بهرام رام * باد دیبادین و دین
آراد و واشتاد و آسمان * بعد ازان زمیاد و مار اسفند و انیران یاد گیر * از حکم پارسی
سی روز ماه ای نکته دان * نام ماه های شمسی *
فروردین * ۱ * اردی بهشت * ۲ * خورداد * ۳ * تیر * ۴ * مرداد * ۵ * شهریور * ۶ *
مهرگان * ۷ * آبان * ۸ * آذر * ۹ * دی * ۱۰ * بهمن * ۱۱ * اسفندارمذ * ۱۲ * شرح
ماه های مذکور * فروردین * مدت ماندن آفتاب در برج حمل را گویند که به ترکی آنرا موش
و برومی نیسان و بهندوی بیساکهه نامند * اردی بهشت * ماندن خور در ثور را نامند که به ترکی
بقر و برومی ایار و بهندی جیتهه گویندش * خورداد * مدت ماندن مهر در جوزا باشد که به ترکیش
پلنگ و برومیش حزیران بجای مهمله و بهندی اساده گویند * تیر * ماندن خورشید در برج
سرطانست که به ترکی خرگوش و برومی تموز و بهندی ساونش دانند * مرداد * ماندن شارق
در برج اسد آمده که به ترکیش نهنگ و برومیش آب و بهندی بهادون خوانند * شهریور *
ماندن خورشید در برج سنبله باشد که به ترکیش مار و برومی ایلول و بهندی کنوار نامندش
* مهر * ماندن آفتاب در برج میزان بود که به ترکی اسپ و برومی تشرین اول و بهندی کاتک
گویند * آبان * ماندن شمس در عقرب آمده که به ترکی اورا گوسپند و برومی تشرین اخر و
بهندی اگهن دانندش * آذر * ماندن ذکا در قوس بود که به ترکیش بیدویه و برومیش کانون اول و
بهندی پوس گویندش * دی * ماندن بیضا در جدی باشد که به ترکی مرغ و برومی کانون اخر و بهندی

ماگه گویندش * بهمن * ماندن خوردر دلو بود که به ترکی سک وبر و میش شباط بهندیش پهاگن
* اسفندارمذ * ماندن تیر در حوت که به ترکیش خوک وبردی ازار و بهندی چیت دانندش
* ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید * ز به خورداد و تیر آنگاه مرداد است همین آید
ولی * پس از شهریور و از مهر آبان آذر و دی دان * که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی
نزاید * بیت * لا و لا لب لا و لا لا شش مه است * لل کط و کط لل شهور کوه است *

فروردین اردی بهشت تیر مرداد شهریور	خورداد	یکماه	۳۲ یوم
خمسه ماه فی ماه			۳۱ یوم
مهر آبان اسفندار بهمن	آذر و دی		۲۹ یوم
للعه ماه فی ماه	۳۰ یوم	دو ماه فی	

نام های بروج در هندی میکهه برکهه متهن کرک سنگه
کنیان تولا برجنک دهن مکر کنبهه مین نام ماه های رومی
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار * زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار * آنگاه باسب
و گوسپند است حساب * هم دنبه و مرغ و سگ و خوک آخر کار * نام های سال
شیچقان ائیل * عود ائیل * بارس ائیل * تشقان ائیل * لوائیل * ایلان ائیل * ینت ائیل *
* قوائیل * بیچیل * تقاقوائیل * ایطیل * تنکوز ائیل * شیچقان و عود و بارس و تشقان لوئیل
است * ایلان و ینت و قوی بود نامهای سال * بیچیل پس تقاقوا ایطیل بود از ان * تنکوز
دان تو آخر این سال ها تمام * ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ
ضظغ * ز ابجد تا بحطی گیر احاد * ز کلمن تا سعفص گیر عشرات * ز قرشت تا ضظغ
صد گانه شمار است * بکن یاد انکه از ما یادگار است *

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰

ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

شرح آغاز سال * در ایران و توران آغاز سال از بهار است تفریق ربیع و خریف
نیست بر سمی است مقرر که جلوس سلاطین آن بلاد بر تخت خلافت هر چند در ماه دیگر باشد
از غره فروردین که آن را نوروز نامند و جمشید شاه در زمان فرمان روائی خود مقرر کرده و آغاز
سال همان روز است می نگارند و در هندوستان آغاز سال از ابتدای غره ماه که عنوان
خریف تواند بود می شود اول خریف است آخر ربیع یعنی چون مدار مزروعات این ممالک
بر بارش برسات است که آغاز خریف همان تواند بود خاطر خواه شود دو
زراعت هر دو فصل یعنی خریف و ربیع بهتر می شود از ان جهت اهل هند از قدیم ابتدای
سال از خریف دانند و به همین آئین در حساب آورده در دفاتر اخذ حاصلات مزروعات
و غیر ذلک ثبت کنند و اعتقاد مسلمین آن است که چون در بلاد هندوستان در بدایت
حال رواج اسلام از خریف شده ازین جهت سلاطین درین دیار آغاز سال از خریف
مقرر کرده اند و هر سال را دو فصل خریف و ربیع قرار یافته اگر خریف شیچقان ئیل می شود
ربیع از عود ئیل می باشد و اگر خریف عود ئیل است ربیع بارس ئیل می گردد درین صورت
بحساب اهل ایران و توران نام سالهای مذکور از آغاز ربیع بحال مانده و الا ابتدای
سال درین دیار از خریف است از غره ماه مهر لغایت اسفندارمذ شش ماه یکصد و هشتاد و هشت
روز خریف است و از غره فروردین لغایت شهریور یکصد و هشتاد و هفت روز
ربیع است یعنی سیصد و شصت و پنج روز بوده باشد * شرح احوال دیوان حضور و صوبجات
دیوان باید که صاحب تدبیر و صایب فکر و والا دانش و یک مغز سیر چشم و دیانت دار و خوش
عبارت و منقح نگار و فراخ حوصله و دور اندیش کار کشای یگانه و بیگانه نواحد شناس آبادی
ملک و راز دان بوده باشد با این همه صفات حسنه هوش و زبان خود را کوتاه نداشته یعنی

بمهر فرستادگان می رسد

و مشرف

تمسکات ضامنی عاملان یکی بمهر قاضی و دیگر بمهر ضامن

اوارجه جمع خرج مطالبه سرکار از ذمه عاملان وغیره

سررشته پیشکش زمینداران وغیره

سررشته بقایای مجمل وسنوات

نقول محاسبات عاملان که در حضور درست می شود

عرایض و خطوط عاملان و دیگر مردم که از پرگنات نویسند

نقول پروانجات که بعاملان و دیگر مردم نوشته می شود

سررشته اسناد انعام و نقول فرامین و پروانجات درگاهی تصحیح صدر صوبه

سررشته بازیافت اسناد دولی و فراری بمهر صدر صوبه

سررشته خزانه عامره و روزنامچه و جمع خرج و موجودات بمهر داروغه و مشرف

فهرست منصبداران تعینات صوبه و روزینه داران

سررشته طلب تنخواه منصبداران نقدی و ماهیانه داران

کاغذ دار الضرب صوبه

سررشته بندی خانه کچهری

باید که دیوان صوبه این همه کاغذ نگاهداشته بعد فصلی یا پس از سالی که در آن صوبه دستور بوده باشد نسخه جدا جدا از هر کاغذ موافق ضابطه و معمول مرتب ساخته بدفترخانه والا ارسال دارد و در صورتیکه پیش از فصل یا سال از خدمت تغیر گردد و سررشته بعضی محال بدفترش نرسیده باشد آن محال را جشو نها کرده نسخه محال دیگر درست نموده بدفتر معلی بسپارد و نقل این کاغذها که تفصیل آن ثبت ذکر یافته بمهر خود بدیوان منصوب جدید داده مطابق آن مفاصات کند

سررشته طلب تنخواه جاگیر که از سرکار والا مرحمت می شود

روزنامچه و سایر محال کارخانجات و خزانه و اینبار روز بروز و تحصیل پرگنه بصیغه

دستور العمل محال مال و سایر کارخانجات

موازنه ده ساله

همت در سرانجام مهام پادشاهی و برآمد کار بندگان الهی مصروف دارد و چشم و دل و زبان خود را از مال مردم کوتاه داشته بتدبیرات صایبه مهمات مالی و ملکی و معاملات دینی و دنیوی را انتظام دهد و در رواج ضوابط قوانین سلطانی و نظم و نسق امور و احکام خسروانی و افزونی خزاین و رفاهیت سپاه و رعیت و نصب عمال آبادان کار و عزل حکام ستم گار و گردآوری مال و کفایت سرکار مساعی موفوره بکار برد از دیوان اگرچه کفایت سرکار پسندیده است لیکن چنان نکند که از قانون عدالت تجاوز بوده باشد و در گشایش کار خلایق سخت گیر شود * مصرع * سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش * سررشته کاغذ و تصحیحات که در دفتر دیوان علی نگاه میدارند بسیار از بسیار است اما آنچه ضرور است بقید قلم می آید معلوم ارباب فهم باد

سررشته احکام حضور و جواب هریک

طوامیر جمع محال خالصه بمهر و دستخط امینان و قانونگویان و زمینداران

مجمل جمع خرج روزنامچه و اوارجه بمهر کروری

کاغذ محال پایباقی بدستور پرگنات خالصه شریفه

دستور العمل پرگنات از مالوجهات و سایر وجهات بدستخط قانونگویان

دستور العمل فوطه خانه پرگنات

موازنه پرگنات از ابتدای جلوس بدستخط قانونگویان

سررشته خانه شماری هر پرگنه بدستخط قانونگویان

سررشته مالگذار و انعام چودهریان و قانونگویان و متصدیان وغیره

سررشته محال جاگیر بموجب تنخواه درگاه

نرخ بازار اجناس بمهر نرخ نویس

عرض خزانه بمهر کروریان و فوطه داران

فهرست عاملان منصوب و معزول

کاغذ محال سایر بمهر امین و داروغه و مشرف و روزنامچه جمع خرج

فهرست کاغذ که از پرگنات بدفتر دیوانی

طوامیر برآمد عاملان معزول بمهر داروغه

دعاوی قبول و کرایه اجوره

عرض کارخانجات روزافزون حاصل محال

[illegible]

توجیهات سپاه و شاگرد پیشه

انتخاب عرایض عمال

مسهلات قبولیت جمع فراری و مقطعی

جمع واصلباقی اجاره دادن و غیره

تحقیقات سبب کمی محال خشکی و غیره

سوختی زده [illegible]

سیاهه آمدنی کاغذ [illegible]

اوارجه مطالبه ذمه رعایا و عمال

خطوط ضامنی عمال و تحویلداران فهرست عمال منصوب و معزول

مضمون حکام

نقل محاسبات عمال که بدستخط رسیده باشد

نسخه ایه بمهر صدر الصدور

اوارجه‌جات تنخواه سپاه و شاگرد پیشه

سیاهه وقایع حضور از نذر و پیشکش و انعام و اضافه و کمی تشخیص جمع

جمع خرچ کل جاگیر

یادداشت کمی و زیادتی حاصل جاگیر

ذکر اصطلاح آن عبارت از منصف است درمیان والی و رعیت یعنی مال واجب سلطانی نزد رعایا نه از دور و اده در ستم و تعدی بر فرو رعایا گردد و رانچه نصف بی نقصان بقید ضبط در آید و نصف سالم بر رعایا برسد و کمی بیش و تغلب در تحت متغلبان نماند و بار اتویا بر ضعفا نیفتد بعمل درآرد و رعایا و برایا از حسن سلوک خود خورسند دارد و در ایام برسات که آغاز سال است بر کیفیت مزروعات واقف گشته از جمع سال تمام یعنی دول درست سازد و بر قبول و قرار و سند خود ثابت و مستقل باشد تا رعایا بر ان اعتبار کرده به جمع خاطر در بهر دو زراعت سرگرم شوند و کاغذ موافق ضابطه و معمول نگاه دارد و نیز به حضور ارسال کند و طومار کاغذ طویل را گویند بعد دریافت چند گاه کاغذ وصل بهمان بطول سیوم حصه را جانب حاشیه راست و دو حصه را متن و مقدار یک انگشت را آخرین حاشیه بطرف چپ مقرر کرده مطوبار طویل که آن را اهل قلم پیش

گویند ازین سرتا آن سر متن کشیده الفاظ مال واجب و سایر جهات باسم پرگنه و صوبه و فصل و سال می نویسند و بر قفای طومار بر پیوندهای کاغذ تصحیح الوصل نوشته امین مهری می کند

* در بیان تشخیص امین * تشخیص آنست که امین کاغذ موازنه ده ساله و بیست ساله ده بدهی از قانونگویان گرفته نظر بر جمع گذشته و پیوسته کامل داشته بصلاح چودهریان و قانونگویان و رعایا موافق پیشرفت کار جمع سررشته تشخیص نموده تفریق ده واده نماید لیکن درینصورت سرداران و دهات متعلقه خود او خویش و اقربا و اخلاص مندان رعایت کرده در موضع رعایا می افزایند و این معنی باعث رفاهیت و آسودگی زبردستان و مضرت و ویرانی زیردستان می شود باید که درین باب جزرسی منظور دارند کروری لفظ هندی است در عهد حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه چون راجه تودرمل ممالک محروسه را بضبط در آورده دامی هر محال مقرر گردانید و هر کرور دام عامل نصب کرد ازین جهت عامل مسطور بزبان زد خاص و عام کروری شد اولا مدار تشخیص و تحصیل و جمع امور پرگنه در کروری بود و مرسوم بیست روپیه حق التحصیل سوای ابواب دیگر می یافت

دستور العمل

خزانه عامره چهار بیت مطابق شریعت غرا

اول بیت الخراج

ابوابیکه جمع باید کرد

محصول زمین خراجی از بابت خالصه شریفه	مال ترکه هنود دار الاسلام که بی وارث بمیرند
مال جزیه و مال زکوه که گرفته شود از هنود دار الاسلام و از هنود دار الحرب که امان یافته در دار الاسلام بیایند	مال پیشکش اهل حرب و مالیکه لشکر اسلام بدار حرب برای جنگ بروند و هنوز داخل حرب نشده باشد که مصالح با اهل حرب بران مال شود

خرچ باید کرد از بیت الخراج

در سالیانه و ماهیانه و روزینه امام و امرا و غازیان و قضات و علما و مفتیان و محتسبان و معلمان و طلبه و واعظان و حافظان و قاریان و امامان و موذنان مسجد و هر که عمل برای اسلام کنند	در نگاه داشتن سرحد دار اسلام و بنای قلعه های سرحد و محافظت راه های ترسناک دار الاسلام
اسپان و سلاح و ساز ساختن برای جنگ دشمنان	بنای مساجد و سرای تنهای بلاد و حوض و پلها
و در اصلاح راه های عامه کندن نهرهای عامه و هر چه صلاح امام مسلمین بوده باشد	در تجملات سلاطین و اقربا و اخوان آنها و رفاهیت شان و غلامان و سلاطین

اگر بعد صرف مصارف مذکوره چیزی درین بیت ماند آن را بفقرای مسلمین صرف باید کرد

دوم بیت الصدقه

ابوابیکه جمع باید کرد

مال عشر یعنی دهم حصه محصول زمین عشری که در سرکار والا گرفته شود	زکوة از مسلمین زکوة سوایم مسلمین یعنی چارپایان که در جنگل بچرند

مال وصیت و وقف

خرچ باید کرد از بیت الصدقه

فقیر یعنی کسیکه در ملک خود کم از نصاب داشته باشند و نصاب آن است که شخص چهل روپیه دارد آن را صاحب نصاب گویند	مدیونی آنکه این قدر مال نداشته باشد که بعد از ادای این مقدار نصاب بدست او بماند

مسکین یعنی کسیکه چیزی نداشته باشد و از روز مره عاجز باشد	عامل یعنی شخصی که او را امام بزرگ برای گرفتن زکوة نصب سازد
مکاتب یعنی غلامی که صاحب او را نوشته بدهد اگر این قدر مبلغ ادا نماید آزاد می شود	منقطع الغزا یعنی غازی بسبب عدم اسباب جنگ در غزاة پس مانده باشد
ابن السبیل یعنی کسیکه مال او همراه او نباشد و از مصارف سفر و راه عاجز و درمانده باشد	مال وصیت و وقف صرف کرده شود در مصارفی که معین کرده باشد آن را وصی و واقف
سیوم بیت الخمس	ابوابیکه جمع باید کرد
خمس غنایم یعنی پنجم حصه مالی که لشکر اسلام از اهل حرب تاخت نموده بیارند	پنجم حصه از کانها و پنجم حصه مال مدفون که از زمین بر آید و وارث آن معلوم نباشد
خرچ کرده شود از سیوم بیت	فقیر و یتیم و ابن السبیل

در صنف ازین اصناف ثلثه اول بفقرای بنی مطلب باید داد بعد ازان بفقرای دیگر

چهارم بیت ضایع	ابوابیکه جمع باید کرد
مال ضایع یعنی چنانچه ترکات مسلمین که بی وارث بماند	لقطه یعنی مال افتاده که یافته شود و مالک آن معلوم نباشد
دیت مقتولی که ولی نداشته باشند	مال مفقود یعنی که مالک او معلوم نباشد

خرچ باید کرد از بیت چهارم

کسیکه بیمار شود و لاچار و از او کسی نباشد ادویه بیماران و تکفین اموات	عوض جنایات آنها یعنی اگر یکی از ینها بر کسی جنایت کند تاوان آن از مال این بیت باید داد

اگر در بعضی این بیت مال نباشد و در بعضی دیگر مال بوده باشد درین صورت امام را میرسد که وقت حاجت قرض گیرد و از ان مال صرف نماید مثلا در بیت الخراج مال نباشد و در بیت الصدقه مال باشد پس امام را میرسد که از بیت الصدقه قرض گیرد و صرف آنرا

بر غازیان کند بعد ازان وقتیکه در بیت الخراج مال آید گرفته در بیت الصدقه مسترد گردانند مگر وقتیکه غازیان مذکور فقرا نباشند

* پایباقی *

لفظاً اصطلاحیست یعنی جاگیریکه از شخصی بعد می شود یا تنخواه شخص دیگر حاصلات آن بسرکار والا ضبط می گردد و معاملات آن در سرکار مقرر می شود و تفریق شش ماهه فصل بدین گونه قرار داده اند سدس یک ماهه و ثلث دو ماهه و نصف سه ماهه و ثلثان چهار ماهه و پنج سدس پنج ماهه و فصل شش ماهه درین حصها حساب تنخواه و تغیر طلب سرکار والا درست می گردد و امین و کروری و فوطه دار بدستور محال خالصه منصوب می شود و طومار جمع و مجمل و جمع و خروج دیگر کاغذ مطلوبه بآئین مقرری خالصه شریفه درست کرده بدفتر دیوانی می رسانند بعضی ضوابط خانسامانی بنوعیکه امور جمع مالوجهات و سایر جهات کل حبوبات بدیوان رجوع است معاملات جمع اخراجات بخانسامان تعلق دارد و سامان تجملات مطلوبه سلطنت و سرانجام اسباب درخور کارخانجات و وارسیدن بر سررشته ارباب التحاویل و گرفتن کاغذ از داروغگان و مشرفان و واقف گردیدن بر جمع و خرج و تحویل تحویلداران و اطلاع یافتن بر دستور برآورد و نرخ و اتباع بیع و راتبه دواب و اضافه و کمی و ناغه و کرایه و اجوره و بازیافت و بازخواست مطالبات از داروغگان و مشرفان و تحویلداران و سایر عمله و فعله و تعین بیوتات در صوبجات و بازپرس معاملات و استخبار جمع اخراجات و استیفای آن باو متعلق است اگرچه سررشته کاغذ که خانسامان نگاه می دارد بسیار است اما چندی ازان می نگارد کارخانجات

سیاهه اطلاق که در آن چهٹی های اجوره و کرایه و اضافه و کمی و ناغه وغیره درج می شود

یادداشت اضافه راتبه و اتباع و مصالح و اجوره و استعمال

برآورد تمامی کارخانجات

اوارجه و روزنامچه ارباب التحاویل

دستور العمل کارخانجات از توشکخانه و باورچی خانه وغیره ایام عید و سالگره و دیگر اخراجات

توجیهات گرد پیشه و دیگر ماهیانه داران از خوابه مراد چیله و نویسنده ها

نرخ نامه جمیع اجناس مطلوبه کارخانجات

غرض کارخانجات و موجودات هر کارخانه

توجیهات و تحویلات و تسلیمات و انعامات تغیرات و امداد و تلفات و اتباع

جمع و خرج تحویلداران کارخانجات

روشن باقی کارخانجات

فرمایش مطابق حکم والا

لفظ عدد نویسند در روپیه و اشرفی و بعضی آلات مثل خود وغیره و موازی مثل بیگهه را نگارند و به لفظ اوزان غلات و روغن زر و غیر ذلک و در بعضی جا این اجناس را خروار هم مجری در آرند و به لفظ دانه در مروارید و پر ده مگسی و سمور و قطعه در جواهر سوای مروارید و طومار و خطوط و اسناد و در جانوران غیر شکاری مثل فیل ماهی چوب دندان فیل و ماهی دندان نویسند و دست در باز و شاهین و دیگر طیور شکاری و شیر نگارند قبضه در شمشیر و خنجر و کارد و استره و مقراض و دره نشس و غربال و آنچه بدست استعمال کند طاق در اقمشه تهان زربفت و ملبوسات پشمینه سوای سقرلاط وغیره و درعه در اقمشه پارچه ابریشمی و ملبوسات پشمینه که درست نباشد و توار و نوار و زمین سیکنی و نفر در آدم از مردان و شتران نگارند چون در عربی شتر را ابعر گویند بعضی بر آنند که بنابر تجنیس خطی نفر مشهور شده اما می در زنان نویسند راس در اسب و گوسفند و گاو و میش و استر و مرکب و نیله گاو و گورخر نویسند دو در آهو و خرگوش و کوته پاچه نویسند قلاده در شیر و پلنگ و سیاه گوش و سگ و گربه و گرگ و هرچه از قبیل سباع باشد زنجیر در فیل نویسند ظل در شامیانه و سه چوبه و قندری نگارند منزل در زمین و راوتی و بهل و کوپله و خرگاه و سراپرده و پال و طهارت خانه و پالکی و سکهپال و دولی و محفه و کجاوه و عماری و حوض و کشتی و خانه و دوکان نگارند فرد در

مفروشات مثل قالین و شطرنجی و جاجم و غیره که جهت نداشته باشند جاد در کتاب و پوست چارپایان سهم در تبر که کم از دسته باشد و دسته در تبرها و کاغذ سفید تخته در کاغذ که کم از دسته باشد نویسند حکم در اسنادنامات مثل قضا و احتساب و صدارت نگارند قالب در خشت پخته و در قلم و نشان جهت در زیورها و دست و پا و در چلمچی آفتابه و دهان دسته و موزه و کفش و هرچه ازین قبیل باشد نویسند عقد در زیورهای گلو مثل مالای کلان و خورد و چنپاکلی و چندنهار و رشته در مروارید تحریر کنند بیگه در زمین زرعی مینه در شیشه گلاب و شراب قاب و طبق در طعام و کاسه در آش و قبه و دو پیازه و رکابی در قالوده و فیرنی و کباب نویسند سرج درین موضع در قریات محال در پرگنات بند در سیاهه ضبطی غله بحنبی و دانه هندی قرص در انگشتری و نان ظروف در دیگ طبق در رکابی و باذیه و دیگر آوندها ضرب در توپ و زنبورک نگارند بدانکه بعضی استادان مصحف و عدد را از نقد و جنس خارج نوشته اند و بعضی گویند که هرچه در عالم است خالی از دو شق نیست یا نقد است یا جنس برین تقدیر مدات را موافق قاعده استادان نویسند

بالنقد ـــــــ دو دفعه ـــــ یا الجنس ـــــــ

طلا و نقره و مس و آهن و جست و غیره آنچه کانی و غیر مسکوک باشد سوای آن اقمشه و غیر ذلک

رقیق ـــــ غـــــ

مصحف و بیاض و غلام و خواجه سرا و کنیز

رساله در جهت زاد درین مد نگارند

این مد نویسند

ظـــــ ـــــ مـــــ

آلات طلا و نقره — مس آلات و برنج

و مرصع هرچه باشد — و رویین و آهن و مس

دفعه بدفعه دارد — هرچه ازین قبیل باشد

پایان این نویسند — اینجا نویسند

عاج ـــــ ساده

آلات از دندان ماهی و عاج و کچکره و چوب و غیر ذلک

چینی آلات ـــــ

از چینی و سفالی و سنگی

آینه ـــــ

آلات از آینه و شیشه هرچه باشد

مرصع ـــــ

آلات قلمدان و غیره هرچه از کاغذ باشد

اقمشه ـــــ

مطبق و زربفت و مخمل و مشجر و تاس و بادله و خاراه مشروع و اطلس و قطنی و آنچه از ابریشم باشد

الصوف ـــــ

بر نصاف و نرم و سیاه و تنگاجل و خاصه و نمودی و غیره آنچه از سوت باشد

ملبوسات ـــــ

چیرها و فوطه سربند و گوشپیچ بالاپوش و غیره آنچه پوشیدنی باشد درین جا ابریشمی و سوتی ساویست اما ابریشمی و سوتی و رنگین و ساده دفعه دفعه نویسند

الوان ـــــ

قبا و جامه و نیمه و پوستین و قادری و کرته و پیشواز و غیر ذلک هرچه آستین دار باشد

مفروشات ـــــ

قالین و قالیچه و شطرنجی و سوزنی و تکیه و غلاف و پلنگ پوش و غیر ذلک

اوزنهاغ ـــــ

شامیانه و زمین دوز و راوتی و لکوری و پال و قلندری سوهاله و سراپرده و تنبو و قنات و خرگاه و طهارت خانه و غیره

پشمینه ـــــ

سرلای و ترتاس دهلی و شال و کرباسی و پوستین باد و خته و غیره هرچه از پشمینه باشد

عطریات ـــــ

عطر و مشک و عنبر و کافور و صندل و عود و دیگر هرچه خوشبو باشد

اسلحه ـــــ

جوشن و زره و بکتر و چار آئینه و دغله و دستانه هرچه جهت حفظ بدن باشد

یراق ـــــ

شمشیر و جمدهر و کارد و کمان و برچهی و بندوق و غیره هرچه جهت دفع اعدا باشد

اوزار ———
اره سوهان تیشه و سندان و پتک و رنده و درفش و استره و مقراض و غیر ذلک

طیورا ———
کبوتر و مرغ و بلبل طوطی و طاوس و زاغ و دراج و قمری و غیره که ازین قبیل باشد

ع ——— اع
شیر و پلنگ و سیاگوش و سگ و گربه و گرگ و خرس و بوزنه و دیگر جانوران که باشد

قطارا ———
قطارهای شتران

تصویرا ———
آنچه از صورت بر کاغذ و دیوار باشد

افاوه ———
قرنفل و دارچینی و ایلاچی و غیره

ادویا ———
بادیان و هلیله و بلیله و دیگر ادویه

ترشیا ———
اچار لیمون و ترنج و انبه و زرشک و غیران

نقلیا ———
هرچه از نقل باشد

ترکیبا ———
معجون یاقوتی و مفرح و غیر ذلک

اصـــ ——— اد
باز و جره و شاهین و بحری و باشه و باشین و شکره و بیسره و ترمتی و هرجانور که چنگال گیر و گوشت خوار بوده باشد

بیرا ———
فیل و قطار فیلان و شتری اسپی و نشان و علم و طوغ و هرچه ازین قبیل باشد

دوا ———
اسپ و شتر و گاو و میش و دیگر چارپایان

اغـــ ——— مال
بز و گوسفند و دنبه و غیره

فرد اصطا ——— د
کاغذ سفید و برات طومار آنچه ازین قبیل باشد

عقاو ——— ند
جوزبویه و زنجبیل و قاقله و راز و موزج و دیگر دواگرم

روغـــ ——— ار
روغن زرد و تیل و امثال آن

غذیا ———
نبات و قند سیاه و شکر و عسل و حلوا

مربیا ———
اقسام مربا

اضافه ———
ارد و میده برنج و دال و نمک و غیره

لحما ———
گوشت و ماهی و غیره

میوه‌جا ———
کشمش و بادام و پسته و چارمغز و خرما و کهو پره و تخم خربزه و آنچه خشک میوه باشد

تنبولا ———
برگ تنبول و سپاری و چونه و کته

اعراقا ———
عرق اجواین و دارچینی و قرنفل و غیره

ال ——— وان
لاجورد و شنگرف و سفیدرو و زنگار و هرتال

در ذکر که بدفترخانه‌ها جمع می شود

ترکارن ———
بادنجان و توری و پودینه و سبزی و دیگر اقسام

اثمـ ——— ار
انگور و نارنجی و کیله و سیب و انبه و انار و بهی و خربزه و تربزه و دیگر میوه‌ها

اشربا ———
شربت و غیره آنچه نوشیده شود

مکیفا ———
شراب و بنگ و کوکنار و افیون و تریاک و تنباکو و غیره

مزامـ ——— ر
قانون سرمندل و دهول و مردنگ و غیره

حرمـ ———
بانار و سنجیان و ادهوری و غیره

حاصلا ——— باغات — حاصلا ——— پشم گوسفند و غیره — حاصلا ——— نتایج مادیان و گاوان و گوسپند

وجـ ——— وه تحویل — سوغا ——— که بادشاهان فرستند — پیشا ——— امرایان و غیره — ——— ر کسی که ملازمت نماید

امو ——— ا امرا که فوت می شود — بازیاف ——— علوفه نوکردن — عراما ——— جرمانه تقصیر نوکران — مقرطما ——— ذمه عاملان

کرد ——— منازل نزول — عال ——— غایت آنچه از غیب پیدا شود — اضافه ——— خزانه — منافـ ——— ع خرید و فروخت

اشـ ——— اع آنچه خریده شود — اضوکا ——— از هم شگافتن — الصا ——— دو چیز را از هم پیوند دادن

افرقـ ——— دو چیز را از هم جدا کردن — اصـ ——— لاح چیز را کم و زیاده کرده — القطـ ——— ع پارچه را بریدن

اشماع — شمع از موم کردن
مد — شخصی چیز بگه ازند
مد — از فروخت چیزی جمع کردن

الموه — از موهه دال و از شالی برنج کردن
استسمار — برنج سرخ را سفید کردن
امزاج — برنج و دال را کهچری کردن

استخراق — زربفت و بادله را سوخته طلا و نقره بر آوردن
بدل — روپیه را مرادی بدل
مسالخ — از بز و گوسفند گوشت نمودن

تحویلا — هرچه باز یافت شود و باریاب
تسلیما — تسلیم خاص و عامان
عوض — قرض وغیره

تحویل حواله کرده شود
محل
شاعا — آنچه پیشکی بملازمان داده شود

مفاوضه — چیزی از کسی گرفته واپس داده شود
حرفخاه — سالگره سالیانه ماهیانه روزینه رابه سهیلی وغیره

مد خرج
انعامات
وظیفه — باریاب استحقاق وغیره

تصدقا — صدقه کردن در وقت بیماری
خیرابه — برای خدا دادن
لگهنا — بهم چشم خود ضیافه کردن

سوغا — برای دوستان چیزی فرستادن
اسقاطا — سقط شدن جانوران چارپایه
سقوط — مردن پرنده‌ها

اجوره — مزدوری دادن
محروق — چیزی که سوخته شود
مغروق — چیزی که بدریا غرق شود
مسلوب — چیزی که گم شود

ساحی — داماد بخانه خسر رود او بدهد
جهیز — پدر بدختر بدهد
حنابندی — در وقت کار خیر بدهد

مندرسو — کهنه شدن اجناس
طعمه — جانوران
لقمه — سگ و گربه
علف — علف اسپان و اشتران

کفن — کفن برای مردگان دادن
رهن — حویلی یا چیزی دیگر گرو گرفتن
مسکوک — از طلا و نقره اشرفی روپیه کردن

سبوک — کار کوفت کردن
مرمت — پیوند کاری کردن
مصور — صورت کاری کردن
علاقه — از ابریشم بند کردن

سرات — کار سرخ
لبات — کار سفید باف
حلاج — از پنبه محلوج کردن
نداف — از محلوج غوله کردن

علاقی — از محلوج سوت کردن
حلمه — کار دندان فیل
خیاط — کار درزی
نجار — کار نجار

حداد — کار آهنگر
دباغ — کار دبغ وغیره
لو — کار کانگر
خراد — کار چوب
خیام — کار خیمه
صیاقل — کار جلا
کلال — کار آوندگلی

قصار — کار گازر
صباغ — کار رنگریز
طباخ — کار نان پز
خفاف — کار موزه دوز
عصار — کار کیمه‌گر
نیام — کار نیام شمشیر وغیره

کسوده — هرچه شکسته شود
انهدام — دیوار خانه انداختن
ملمع — کار طلا به نقره
مرصع — کار جواهر بر طلا

لباع — از شیر ملای کردن
مخلوط — از دال و برنج یعنی کهچری
وقف — برای دیگران چیزی نگاه داشتن

عروق — عرق از قرنفل وغیره گرفتن
مخبره — نقصان سودا
مرابحه — سود بقرض خواهان دادن

معافا — چیزیکه بکسی معاف کردن
موهبا — چیزی بکسی دادن

جواهرجا
الماس و زمرد و یاقوت سرخ و آسمانی نیز بدین پایه انتظام گیرد تحت سی مهر و زیاده دوم از سی تا پانزده مهر سوم پانزده تا دوازده سهرچهارم تا ده مهر پنجم ده تا هفت مهر ششم هفت تا پنج مهر هفتم تا سه مهر هشتم سه تا دو مهر نهم دو تا یک مهر دهم پنج روپیه تا دو روپیه یازدهم دو روپیه دوازدهم نیم روپیه تا ربع روپیه

لعل	الماس	یاقوت آسمانی	یاقوت سرخ	فیروزه	مروارید
قطعه	قطعه	قطعه	قطعه	قطعه	دانه

زمرد	نیلم	لاجورد	عقیق	کهربا	بلور	پکهراج	یمنی
قطعه	قطعه	قطعه	قطعه	قطعه	قطعه	قطعه	قطعه

جواهر و مروارید را بدانگ و مثقال وزن کنند چهار ماشه را دانگ و ۲۰ ماشه را مثقال مقرر است و مثقال بوزن درهم سه ربع و دو ماشه را گویند که مثقال شش دانگ است هر دانگی بست طسوج و طسوجی دو حبه و حبه دو جو و جوی شش خردل و خردلی دوازده فلس و فلسی شش فتیل و فتیلی شش نقیر و نقیری شش قطمیر و قطمیری دوازده ذره پس بر این تقدیر هر مثقال نود و شش جو بوده باشد چهار دانه خردل یعنی رای را گویند یک برنج و هشت برنج را یک سرخ و هشت سرخ را یکماشه و دوازده ماشه را یک توله و چهار ماشه را یک دانگ پنج دانگ را یکفلوس و چهل فلوس را یک اثار و چهل اثار را یک من

نورخانه

شمشیر	جمدهر	کتاره	کارد	کمان	برچهی	سنان	سپر	کهپر	بندوق

شمشیر

تیغه مصری قبضه کوفت طلا تهنال و مهنال ـ کاته و قرص و حلقه بینی طلا و غلاف مخمل سرخ کاشانی و کارد رومی بند تار ابریشمی کلابتون

نقد

روپیه مرادی	قرص	تیغه مصری	قبضه کوفت کرده	کاته	تهنال	
مهر	[illegible]	قبضه	قبضه	[illegible] توله	توله	
	۲۰ گره				۹ ماشه	

مهنال	قرص	حلقه طلا	کارد رومی	بند ابریشمی کلابتون
توله	توله	توله		

کانتهی حولی	ابریشم لاکهه سرخ	باف مخمل سرخ برای غلاف ۹ گره

شمشیر

تیغه اصل مغربی سه نابه دار تبریزی شش مهر جانب راست پنج نشان هلال و دو نشان بر نه جانب چپ مهر نه نشان طلا عمل نور محمد اصفهانی معه قبضه آهنی کوفت طلا بوته دار بند مجول سرخ جانب راست معه دست پناه پیچیده و دوره ابریشم و کلابتون معه طبق طلا و دستگی بلغار معه غلاف چوبی پوشش بلغار و بی مخمل سرخ شانی معه دو قرص و سه کرتی و تهنال و چراس دکمرشال طلا مهبت کاری بوته دار معه کارد و انگریزی تیغه سبله آهنی کوفت طلا دسته دندان ماهی کاگی سنگ پشم کانوری چهره گوسفند هرد و چشم کهرباه بند کهوتنی چرم صابری

تیغه

سرخ ایضا از بابت ابتیاع یکم ماه فروردین	قرص	[illegible]
قیمت	توله	توله
	[illegible]	۶ ماشه

باز

قبضه آهنی کوفت طلا	قرص	تهنال	چپراس
ابتیاع سوداگر بتاریخ	وغیره وجوه تحویل	مهر	توله روح
۱۲ اردی بهشت	تحویلدار زرگرخانه	۶ ماشه	
[illegible]	[illegible]	کمرشال	
	۳ ماشه		
		توله جان	

سرخ صدر بابت ابتیاع

قیمت قبضه

مهر

چهر

بوندی معه چهار سنگ دراز پایه کگوره دار معه قبضه کوفت طلا بوته معه غلاف چوبی پوشش مخمل سرخ کاشانی الفی و بیره سبز گجراتی معه مانک دکو یله و بهولی طلا معه بند ابریشمی و کرگل کلابتون طلائی و علاقه ابریشمی سرخ ساده معه دوکار د تیغه فولادی دسته کرک ابلق سیاه لگی دندان فیل طرح گل موگره سبت کاری معه مقراض و دو فش و موچنه فولادی

چهر

سرخ اینها بابت ابتیاع — ساز — بابت استعمال

قیمت قبضه

عـــه

ســـه

با

طلا وغیره بابت استعمال ساخته سکبا نند زرگر و جوره تحویل عاقل تحویلدار زرگرخانه بتاریخ ۱۹ ماهه خورداد توشکان

جرچ

طلا

الـــه	کو یله	چهرحوت با سل سیاه معه سوهان آهنی تیغه فولادی
تولچه	معه بهولی	جوهردار و دو تدی کوفت طلا باین دو بهرا نقره و سوهان
۶ ماشه	۶ ماشه	
ـــ عه	ـــه ۲ع	آهنی هشت پهلو کوفت طلا بپلدار معه دو بهر نقره ساده بابت ابتیاع

ـــ او ـــ لم

ابتیاعی	ابریشمی	صه عه	مینی کرده سیاه سرخ
قیمت	قیمت		کناره و دو سوراخ در
عه	عه		میان آفتاب طلای
ـــ دو قبضه ـــه عه			کرن دار

معه شش گل آهنی زرنشان بوته دار معه تکی هلال طلا مرصع کاری نگین یاقوت و زمرد و شش کرتی و پهولی نقره و کدی ریزه مخمل سیاه کاشانی بوته دار ئی سبز گرد و قور ابریشمی لهریه دار اندرون بخیه معه بند ابریشم خرمائی بوته دار و کمرشال آهنی زرنشان طلا ساده عنایت حضرت اعلی بتاریخ ۹ ماهه مرداد سنه ۲۱

بندوق

بالعـــه قیمت ـــ دست ـــ مال آهنی سبت کاری بوته دار معه چهار طبق

مهـــه — دو بالا و دو پائین آهنی طبقه طلا دهانه سر داد و خزانه بکوفت و قلاوه آهنی قنداق چوبی معه پایه چوبی و مانک آهنی علی بند بلغار دست

کمان

حلقه ملمانی نوسبزه بوته الوان تحریر طلا قبضه و بر داه گوشه سرخ بوته مثل صور نگاری جانوران وحیوانات تحریر طلا معه چله ماهرودی بابت ابتیاع

عـــه قیمت — قبضه — پیکان کهری وجره فولادی کلک بهاه و خاره

مهـــه

و پر کرتی و رنگ روغنی نقش طلا بالای پیکان بوتی پوشش سرخ ابلق بابت ابتیاع

للعـــه قیمت لعـــه دسته

للعـــه

مت	کهپره دسته	کهپره دسته	دو مهایه دسته	طرح ماهی دسته
طرح هلال دسته	طرح بادام دسته	طرح بوکه دسته	ـــه پیاله دسته	طرح کهوری

تورک

طرح غار	طرح غاکی	پیکان دندان فیل کلک بهار سوفار و پر کرتی الوان
للعه قیمت		تحریر طلا بالای پیکان رنگ روغنی سیاه
ـــه		دسته

ف ــ

مه فرمان ابره سقرلاط سبز بطانه ازهوری مه کمربند سقرلاط سبز و بهی چرمی پوشش سقرلاط سرخ گرد قوریه و زنجیر طلا بریشمی معه قرص و هشت پهولی کلابه چهار طرف نقره معه ضامن و دندان فیل و لگی گل لاله پائین برگ سبز بابت ابتیاع بتاریخ

معــ قیمت

اسلاح جات ــــــــــــــــــــــــــــــــ

جوشن	زره	بکتر	چهلم	انگرکهه	چهار آینه	دغله	جلفند
پاکهر	کجم	دستانه	سو.بی	خود	ملک	مصری

تفصیل کارخانجات در تعین کارخانجات اختلاف بسیار بنظر در آمده در بعضی سیاقنامه سی و دو و در چندی سی و شش کارخانه بمطالعه در آمد و بعضی پنجاه و شش نوشته اند اما انچه ظاهر گشت این است که این همه اختلافات بواسطه کثرت فراع است والاحسب الاصول قول تحسین معتبر تواند بود چنانچه ابدارخانه و رکابخانه را پایان باورچیخانه نگارند و مرصع آلات را در تحت زرگرخانه تصور کنند حاصل کلام آنکه از اصول انچه فرع می شود و مشرف تحویلدار علیحده مقرر می گردد آنرا کارخانه نامند و تفصیل آن انچه از سیاقنامه بمطالعه در آمده این است

بـــــاورچیخانه	آبدار خانه ــــــــ	رکابخـــــانه
از قسم طعام و انواع	شوره گلاب و طشت و صراحی	گوناگون شربت و شیرینی و حلوا
خوردنیها گوناگون و	سبو و پیاله و مشک و دلو و	شربت و اچار و پیرو نمکدان و
ظروف	جام دیگر ظروف و برف و یخ و	نان و سموسه و بجاله و غیره ذلک
وآب باران و آب گنگ و غیره

ترکاریخـــــانه	میوه جات ــــــــ	ــــــــ
بادنجان و توری و کدو و	انگور و خربزه و انار و سیب	وهندوانه و شیر و خرما ت
کریلا و کنگوره و پاول و	و ناشپاتی و بهی و انبه و اناس	و دوغ و غیره
چچنده و ادرک و پیاز	و کیله شفتالو و زرد آلو	انبار خـــــانه
وسیر و انواع ساگ		از هر قسم غله و روغن

تساج جات ــــــــــــ

بو دگو سپند و بربری و هندی

تنبولجات ــــــــــــ

برگ تنبول و کته و چونه و سپاری

ادویجـــــــــــات

موسلی سیاه و سفید و هلیله و بهنگره و غیره ذلک

خوشبوئی جات ــــــــــــ

عطر و دوشاک و غیره و اقسام خوشبوی

ظروفجات ــــــــــــ

طبق و دیگ و لگری و طشت و لگن و هاون و دسته و غیره ذلک انواع ظروف

توشکجات ــــــــــــ

جمیع پارچه ها از هر قسم

تسمه خـــــانه

از هر قسم چاپه طلا و نقره

جره بافخـــــانه

بافتن پارچه ها

کتابجات ــــــــــــ

تمامی کتابها و امتاع و نویسانیدن نسخه

فراشجات ــــــــــــ

گوناگون مفروشات انواع خیمه و فرش و پاس و میخ و کوب و چوب

ترکیب جات ــــــــــــ

سیماب و هرتال و فولاد کهنه گوناگون سفوف معجون

عقاقیرها ــــــــــــ

قرنفل جوزبویا و جاوتری زنجبیل و عقرقرحا و دارچینی و قاقله و کافور و اجمود و کباب چینی و غیره ذلک

مکیفات ــــــــــــ

شراب و بنگ و کوکنار و تریاک و غیره

چینی جات ــــــــــــ

اقسام آدم چینی ــ جواهرجات ــ زرگرجات

لعل و الماس و غیره ــ آلات طلا و نقره

گرگریجات ــــــــــــ

مخمل قطع پارچه ها

زردوزخانه ــــــــــــ

هر قسم بادله و کارچوب و منقش

کوفتگرجات ــــــــــــ

کوفت کردن بر قبضه شمشیر و جمدهر و برچهی و قبضه و غیره

تسبیح جات ــــــــــــ

گوناگون تسبیح از مروارید و غیره ذلک

سکهجات ــــــــــــ

از قسم پلنگ مرصع و ساده و لحاف و توشک و بالین و تکیه

آفتابه جا ——
آفتابه و طشت و غیر ذلک

رختجا ——
رخت فیلان و اسپان و شتران

قورخانه ——
شمشیر و جمدهر و برچهی و کمان و تیر و سپر

جالا فندجا ——
خاتم بندی از دندان فیل و دندان ماهی و صدف و منبت صورتگاری

دفاترجا ——
اقسام دفاتر از باب المال ارباب التحاویل جلد و دوامی و صندوق

شترخانه ——
قسم بختی و بلوچی و دوحله انواع اشتر

تازیخانه ——
سگ و پلنگ و سیاه گوش

گاوخانه ——
بهل و ارابه سرکار و گادی و توپخانه و باربردار

توپخانه ——
توپ و بان و بندوق

عمارتخانه ——
سنگ و چوب و خشت و چونه و قلعی و ریسمان و آهن و لاجورد و شنگرف

حرم و مهرجا ——
کفش و موزه و منهی و پاپوش از قسم بلغار و سقرلاط

سکهالجا ——
پالگی و ڈولی و چوڈول و مهاڈول و محافه

صلاح خانه ——
پاکهر و جوشن و زره و بکتر و جلم

نقارخانه ——
نقاره و دهل و کرنا و پکهاوج و چهانجه و رباب و قانون و غیره

اصطبلخانه ——
اسپان عراقی و ترکی و عربی

فیل خانه ——
فیل سواری و جنگی و باربردار

آهوخانه ——
آهو و دنبه و نیلگاو و کوزن و غیر ذلک

خوشخانه ——
باز و جره و شاهین و بحری و چرغ و ترمتی و غیره

طیورخانه ——
کبوتر و مرغ و بلبل و طاؤس و طوطی و دراج و مرغابی و غیره

نوارخانه ——
گوناگون کشتی و مصالح

ضوابط بخشیگری

بخشی لفظ اصطلاحی قرار داده اند یعنی بخش کننده افواج و لشکر و در فرستر این خدمت را

راعارض گویند یعنی عرض کننده لشکر و باید ساده کردن امید واران و ذر تصور اقدس بامید نوکری فرازی با اضافه منصب و برترین همه بس لائق باید بن حقیقت احوال هر یکی از ایشان و بینش کارسازی آن مردم و نگاهداشتن فهرست منصبداران باقید تفصیل رکاب مساعدت و متعینه صوبجات و دستور العمل تنخواه توجهات نقدیان و اوارجه طلب تنخواه و ضوابط داغ و تصحیحه و تفاوت اسپان مقطعی و وضع خوراک اسپ و چهره و داغ و تفاوتی تازی و یابو و اوارجه غیر حاضری و مساعدت و مطالبه و مقرر کردن افواج قول و هراول و چنداول و غیره و دادن دستکات تعیناتی بهر خود منصبداران متعینه بعهده اوست فقط

سررشته کم و اضافه منصبداران	دستور العمل تنخواه منصبداران نقدی و جاگیردار
ضوابط تصحیح سلاح و داغ اسپ	سررشته تفاوت اسپان مقطعی و عراقی و ترکی و تازی را چقدر وضع باید کرد
سررشته داغ تصحیحه و روزنامچه و اوارجه آن سپاه چوکی از چوکی نویسان	دستکات تعیناتی منصبداران آن اوارجه غیر حاضری که مطابق آن در برات واضع شود
سررشته رخصتی و فوتی و فراری و برطرفی	سررشته از تاریخ ملازمت و برطرفی کرد و برپا داشت واقع شود تنخواه ذات و طلب سواران از تاریخ داغ
فهرست منصبداران با قید منصب و تفصیل رکاب مساعدت و تعیناتی صوبجات	
اوارجه ضامنی که فلان کس این قدر مردم را ضامن است	سررشته ضامنی منصبداران زنجیر بند توجهات سیاه و شاگردپیشه
اوارجه طلب و تنخواه	نقل تصحیحه و داغنامه و فوتی نامه و مقطعی نامه بمهر داروغه مشرف
اوارجه مساعدت و مطالبه و غیره	افواج بندی هراول پیش قول قلب

انصار میمنه | مقدمه ایسفره | الستمس | بویمنه | طوح | چنداول | قراول

متقابات | اقوا نچه بخشی الملک بر کاغذ او دستخطی نمایند | بر تصدیق رساله نوکری

داخل واقعه نمایند | بر تصدیق حاضری مذکور دارند | بر سپاه چوکی نظر در آرند

منصب عبارت از آنست که چیزی بشخصی نصب کرده شود و در سوابق زمان ملازمان پادشاهی را منصب بود امرایان بزرگ را بقدر درجات پرگنات و مردم جز را موافق رتبه دهات مقرری کرده نا بر طبق حالت تقدیرات سالیانه یا شش ماه یا دو ماهه یا روزینه مرحمت می کردند در عهد خلافت حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه چون راجه تودرمل وزیر اعظم شد پرگنات ممالک محروسه را نظر بزرعه و حالات اراضی خالصه و دیگر خصوصیات داشته جمع امی فی روپیه چهل دام مقرر گردانید پادشاهزادهای عالی تبار و خوانین بلند اقتدار و دیگر ملازمان هرکاره را منصب قرار داده بقدر منصب داها جاگیر تنخواه ساخت و منصبداران را اول و دوم و سوم قرار داد اول آنست که بقدر منصب ذات سواران برابر باشند و اگر از ذات سوار کم تا نصف باشد دوم اگر از نصف کم بوده باشد سوم اعتبار کند تا پنج هزاری اول دوم سوم است و از شش هزاری اول است و دوم و سوم نیست در سوابق ایام این ضابطه نبود که سلطان علاء الدین خلجی فرمانروای هندوستان شد در هفصد و دوازدهم هجری اختراع داغ اسب سپاهی نموده بعد فوت او این ضابطه معدوم گردید پس از ان شیر شاه افغان در زمان سلطنت خویش در نهصد و چهل و هشتم هجری داغ اسب را رواج داد لیکن رایج نگردید در زمان خلافت حضرت جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه مذکور راجه تودرمل وزیر داغ اسب سواری منصب داران ریزه واحدیان و شاگرد پیشه و نائبان و خوانین بزرگ مقرر گردانید تا ملازمان را جای تغلب و تصرف نماند و نوکران امرا را یارای رفتن نزد آقای دیگر نشود و هر سال تصحیح سوار و اسب مطابق چهره و داغ قرار داده یافت تا رفع اشتباه و عذر بوده باشد اگرچه در بدایت حال بعضی امرا درین وادی عذر و حیله

در میان آورده مقصد رکوته اندیشی شده بودند و چند گاه بنای منصدی راه یافته بود آخر الامر شورش فرو نشست و همکنان انقیاد حکم جهانبانی بجا آوردند و روز بروز این ضوابط رو در افزایش آوردند و درین وادی ضوابط چند در چهره و داغ و در باب بلا زیانت تفاوت و عدم تصحیح و اشتباهی در چهره سوار و اسب مقرر گشت چنانچه تا حال این ضوابط رایج است و متصدیان درین امر تقدی پردازند * ضابطه تنخواه جاگیر از بیست هزاری تا شش هزاری ذات اول اعتبار نمایند سواران هر قدر داشته باشد

بیست هزاری	پانزده هزاری	دوازده هزاری	ده هزاری
[illegible] کرور دام	[illegible] کرور دام	دو کرور [illegible] تنکا دام	دو کرور دام

نه هزاری	هشت هزاری	هفت هزاری	شش هزاری
کرور دام [illegible] تنکا	کرور [illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام	کرور [illegible] تنکا دام

پنجهزاری			چهار هزاری و پانصدی		
اول	دوم	سوم	اول	دوم	سوم
کرور دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا [illegible] دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام

چهار هزاری			سه هزار و پانصدی		
اول	دوم	سوم	اول	دوم	سوم
[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام

سه هزاری			دو هزار و پانصدی		
اول	دوم	سوم	اول	دوم	سوم
[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا [illegible] دام	[illegible] تنکا [illegible] دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام	[illegible] تنکا دام

دوهزاری			هزار و پانصدی		
اول	دوم	سوم	اول	دوم	سوم
[illegible] تنکا	[illegible] تنکا	[illegible] تنکا	[illegible] تنکا	[illegible] تنکا	[illegible] تنکا
دام	دام	دام	دام	دام	دام

هزاری و دوصدی			هزاری		
اول	دوم	سوم	اول	دوم	سوم
[illegible] تنکا	دام	[illegible] تنکا	[illegible] تنکا	[illegible] تنکا	[illegible] تنکا
دام		دام	دام	دام	دام

❀ تمام شد بمنه وکرمه ❀

❀ خاتمهٔ طبع ❀

بعد حمد بیحد درگاه صمد بر ضمایر ارباب خرد واضح ولائح می گرداند که بندهٔ عبد العزیز احمد نسخه یار محمد را بطبع خانهٔ خود مرتبه ثالث بقدر وسع صحیح نموده بتاریخ بست و هشتم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۵۱ هجری تمام و کمال مطبوع نموده ظاهر می نماید که در محلهٔ مرزاپور به مکان سکونت جمیع کتاب های هذا موجود است بر صاحبان را که خواهش گرفتن نسخهٔ مذکور شود بر مکان مزبور تشریف آورده تفتیش نسخهٔ مذکور خواهند نمود البته خواهند یافت ❀

❀ کاتکه ❀

از بابت دکان دار نو که در دکان کلان نشسته بیت
بمزده حاجی سه و نیم شاهی به موجب گرفته سه و نیم شاهی
کلاهندهای دو رده قیمه شرح خواجه حافظ داده شده
و شش شاهی حاجی دوم در شنبه نقد اورده دلم
تاریخ نهم ربیع الثانی

تیل را روز سه‌شنبه که روز نوروز و بیست و سیوم
ماه ربیع الاول بوده خریده شد و چهار روپیه را
روغن زرد ... روز جمعه سلخ ماه ربیع الاول خریده
... جلد ... مبارک ... اوید



